افسانه

مذهب جعفری

**تالیف:**

**دکتر طه حامد دلیمی**

**مترجم:**

**اسحاق دبیری** /

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | افسانه مذهب جعفری | | | |
| **عنوان اصلی:** | أسطورة المذهب الجعفري | | | |
| **تاليف:** | دکتر طه حامد دلیمی | | | |
| **ترجمه:** | اسحاق دبیری | | | |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 7](#_Toc391741089)

[فصل اول موجود نبودن کتابی فقهی از امام جعفر صادق 11](#_Toc391741090)

[اصول چهارصدگانه 12](#_Toc391741091)

[تفاوت عجیب میان مذاهب فقهی موجود و مذهب جعفری 16](#_Toc391741092)

[فصل دوّم اختلافات فقهی میان فقهای «مذهب جعفری» 19](#_Toc391741093)

[اخباریون و اصولیون 19](#_Toc391741094)

[اختلاف اصولیون بر سر مسأله «ولایت فقیه» 21](#_Toc391741095)

[هر فقیهی مذهب جداگانه‌ای دارد 22](#_Toc391741096)

[تقلید نکردن از مجتهد مرده 24](#_Toc391741097)

[دریای بدون ساحل 24](#_Toc391741098)

[اختلاف تا حد قتل 30](#_Toc391741099)

[استدلال و استناد به اختلاف اهل سنت 31](#_Toc391741100)

[دو نمونه از اختلافات «مذهب جعفری» 32](#_Toc391741101)

[1- ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب 32](#_Toc391741102)

[2- نماز جمعه 33](#_Toc391741103)

[هر فقیه با خودش مخالفت می‏کند 35](#_Toc391741104)

[فقه جعفری اختلافات را در یک خانواده بر می‏انگیزاند 39](#_Toc391741105)

[اختلاف در عقیده 41](#_Toc391741106)

[اگر عوام شیعه بر حقیقت و واقعیت امر اطلاع می‌یافتند 43](#_Toc391741107)

[کشتی نجات... کشتی نجات، کدام کشتی است؟! 44](#_Toc391741108)

[سوار کدام کشتی شویم؟ 45](#_Toc391741109)

[عبارت «قول امامیه» در کتاب‌های فقهی و اصولی اهل سنت 46](#_Toc391741110)

[عمل نکردن به فقه امام زمان... چرا؟! 47](#_Toc391741111)

[دلیل نیاز به استمرار امامت چیست؟ 48](#_Toc391741112)

[عصر پیشوایان مذاهب فقهی 49](#_Toc391741113)

[از بین رفتن فقه امام جعفر صادق از نظر اهل سنت و شیعه 50](#_Toc391741114)

[فصل سوم معتبر نبودن اسانید و روایات از امام جعفر 53](#_Toc391741115)

[حقایقی مهم از اسانید شیعه 54](#_Toc391741116)

[1- دروغ بودن ادعای روایت از اهل بیت 54](#_Toc391741117)

[2- راویان شیعه از اهل بیت نیستند 54](#_Toc391741118)

[نمونه‌هایی از اسانید کتاب «کافی» اثر کلینی 55](#_Toc391741119)

[نمونه‌هایی از اسانید بخاری در کتابش «الصحیح الجامع» 57](#_Toc391741120)

[3- تألیف کنندگان منابع حدیثی شیعه، همه شان غیر عرب‌اند 62](#_Toc391741121)

[مقایسه منابع حدیثی شیعه با منابع حدیثی اهل بیت 63](#_Toc391741122)

[4- سلسله راویان، دارای حلقه‌های معیوبی است 64](#_Toc391741123)

[مقایسه میان اصحاب محمد و اصحاب جعفر 66](#_Toc391741124)

[5- راویان شیعه در خود منابع شیعه مورد جرح و ضعف قرار گرفته‌اند 67](#_Toc391741125)

[6- کثرت دروغگویانی که بر اهل بیت دروغ بسته‌اند و تأثیر آن در روایت از اهل بیت 72](#_Toc391741126)

[موثق‌ترین و معتمدترین منابع حدیثی در نزد امامیه 76](#_Toc391741127)

[عدم تشخیص روایات ضعیف از روایات صحیح 79](#_Toc391741128)

[مضمون کتاب «الکافی» به طور قطع نشان دهنده صحیح نبودن نسبت آن به اهل بیت است 81](#_Toc391741129)

[فصل چهارم استناد و تکیه به قاعده «خذ ما خالف العامة» در ترجیح میان احکام متعارض فقهی 91](#_Toc391741130)

[فصل پنجم تقیه 93](#_Toc391741131)

[تقیه از نظر شیعه یکی از ارکان دین است 93](#_Toc391741132)

[از بین رفتن دین به سبب «تقیه» 94](#_Toc391741133)

[امام به میل خود فتوا می‏دهد 94](#_Toc391741134)

[پیامبران ‡ هیچ گاه به «تقیه» عمل نکردند 96](#_Toc391741135)

[این چنین فقه و مذهب جعفر صادق / از بین رفت 99](#_Toc391741136)

[چرا شیعه به «تقیه» روی آورده‌اند؟ 100](#_Toc391741137)

[«امام» دین را ضایع و تباه ساخته تا خودش را حفظ نماید 100](#_Toc391741138)

[فصل ششم مضمون «فقه جعفری» 101](#_Toc391741139)

[متعه با دختر شیرخواره 101](#_Toc391741140)

[متعه با دختر باکره 101](#_Toc391741141)

[متعه با دختر اروپایی 102](#_Toc391741142)

[متعه با دختر و زن زناکار 102](#_Toc391741143)

[متعه بر متعه 103](#_Toc391741144)

[نزدیکی با زن از دُبُر 103](#_Toc391741145)

[اباحه نگاه کردن به زنان بیگانه 104](#_Toc391741146)

[عورت مرد مسلمان 105](#_Toc391741147)

[نماز خواندن با بدن برهنه 105](#_Toc391741148)

[جواز داخل شدن به حمام عمومی ‏با حالت برهنه، و «امام» شخصاً این عمل را در حضور مردان انجام می‏دهد: 106](#_Toc391741149)

[جواز خلوت با زن بیگانه و تعلیم رانندگی به او بدون آنکه کس دیگری همراهشان باشد 106](#_Toc391741150)

[خوابیدن میان دو زن در یک بستر 106](#_Toc391741151)

[عاریت گرفتن زوجه برده و عاریت گرفتن فرج کنیز 106](#_Toc391741152)

[عمر بن خطاب به زور با ام کلثوم، دختر علی ازدواج می‏کند 107](#_Toc391741153)

[جماع به شکل قطار 107](#_Toc391741154)

[شک در تحقّق جنابت به سبب آمیزش با ذکور 107](#_Toc391741155)

[زندگی با زن زناکاری که بر زنا کردن اصرار دارد و مدام زنا می‏کند، جایز است 108](#_Toc391741156)

[با تمام خانواده زن نزدیکی می‏شود 108](#_Toc391741157)

[لواط وضو را نقض نمی‏کند 108](#_Toc391741158)

[فهرست منابع و مآخذ 110](#_Toc391741159)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

الحمد لله رب العالـمین، والصلاة والسلام علی إمام الـمتقین وسید العالـمین محمد وعلی آله وأصحابه وأتباعه أجمعین.

اما بعد:

مفاهیمی‏که در بین اقشار متوسط مسلمانان شایع است، اطلاق عنوان «جعفری» بر شیعه امامیه است به جهت اینکه آنان در فقه تابع مذهب امام جعفر صادق / هستند و فقه آنان به امام جعفر صادق نسبت داده شده است. اما وقتی به آثار و لوازم این عنوان به دقت نگاه می‏کنیم به جایی نمی‏رسیم! زیرا پیروان مذهب جعفری در حقیقت:

* تابع فقه مشهور امام جعفر صادق نیستند.
* یا تابع فقیهی نیستند که فقه جعفر را برایشان نقل کند.
* یا تابع فقهی نیستند که بر اساس نظریات امام جعفر پایه‌گذاری شده باشد.
* یا -حداقل- تابع فقهایی نیستند که در اغلب مسائل فقهی اتفاق نظر داشته باشند.

به جای تبعیت از فقهی معلوم و مشخص که نسبت آن به امام جعفر مشهور باشد، می‏بینی که آنان عملاً در مسأله امامت نظرات مختلفی دارند و از چند فقیه با نظرات متفاوت تقلید می‏کنند. و می‏دانند که هر فقیهی مذهب خاص خودش را دارد. از نظر آنان هر کس از یکی از آنها تقلید نمود جایز نیست از مجتهدی دیگر تقلید نماید! و در میانشان اختلافاتی وجود دارد که علماء و دانشمندان شیعه قبل از عامه مردم از آن می‏نالند. ابوجعفر طوسی، شیخ الطائفه می‏گوید: «در آثار مکتوب خودم به نام «استبصار» و «تهذیب الأحکام» احادیث گوناگون امامان ‡ در رابطه به فقه ذکر کرده‌ام که بالغ بر پنج هزار حدیث است و در اکثر احادیث توضیح داده‌ام که شیعه در عمل به آنها با هم اختلاف دارند. و این قابل پوشیدن نیست تا جایی که اگر در احکام فقهی بیندیشی می‏بینی اختلافشان با هم بیشتر از اختلاف ابوحنیفه و شافعی و مالکی است»[[1]](#footnote-1).

این اختلافات ضد و نقیض نشان می‏دهد منابعی که این احکام از آن استخراج و استنباط شده‌اند، مختلفند، چون معقول نیست این مسائل مورد اختلاف و مسائلی دیگر که قابل شمارش نیستند به گونه‏ای که در مذاهب چهارگانه اهل سنت هم مانندی ندارند، از سرچشمه‌ای واحد با یک امام نشأت گرفته باشد! و بدان که بسیاری از این مسائل هر عاقلی را متوجه می‏سازد که از عالمی محترم مثل امام جعفر امکان ندارد چنین مسائلی صادر شده باشد. این از یک جهت.

از جهتی دیگر اهل تشیع در میانشان کتاب فقهی یا کتاب حدیثی که امام جعفر به دست خودش تألیف و نوشته باشد یا شاگردان نزدیک به او آن را جمع‌آوری کرده باشند، ندارند تا در موقع نیاز بدان مراجعه کنیم و مطمئن باشیم که مربوط به ایشان است. و هیچ مستندی که به آن فتوا دهند ندارند بجز روایاتی که صحتشان قطعی نیست، تازه به صراحت از آنها ایراد می‏گیرند و از آنها مشکوک‌اند!.

آیا باور داری که شریف مرتضی می‏گوید: «مستند اکثر احکام فقه خالی از افرادی که پیرو مذهب واقفیه هستند، نیست. آن افراد در روایت چه اصل باشند چه فرع، چه از کسی روایت کرده باشند و چه از آنها روایت شده باشد. و ماشاءالله «غلاة» و «خطابیه» و «مخمسه» و «اصحاب حلول» مثل فلان و فلان و افرادی که قابل شمارش نیستند، هم خیلی زیادند، و کسی مثل قمی مشبه مجبر -و در آخر می‏گوید- پس از کجا صحت خبری که روایت می‏کنند برایمان روشن می‏شود»[[2]](#footnote-2).

اهل تشیع به این جهت اسم خودشان را «امامیه» گذاشته‌اند به این اعتبار که آنان -غیر از دیگر مسلمانان- در فقه و احکام مرجعشان امامان معصوم است. اما در واقع می‏بینیم که آنها در اموراتشان مقلد انسان‌های عادی هستند مثل صدر، سیستانی و خميني و... در نتیجه امام معصوم فقط اسمی است بی مسمی و عنوانی است بی محتوا! پس، از معنی «امامت» و خود را نسبت دادن به آن چه چیزی باقی می‌ماند؟

و این چنین به این حقیقت می‏رسیم که: شیعه در واقع نه جعفری هستند و نه امامی!! اگر چنین نیست پس، آن امام معصومی‏که در فقه از او فتوی می‏گیرند یا در احکام به او مراجعه می‏کنند مشخص نمایند. یا حداقل کتابی که امام جعفر تألیف کرده یا نوشته ارائه دهند. این در حالیست که میدان فقه و افتاء نزد آنان وسیع است و حکومتی دارند که به نام آنان اداره می‏شود پس امام معصومی وجود ندارد.

این رساله که یک سير علمی ‏است در بین حقایقی انکارناپذیر و دلایلی روشن و آشکار، آنچه را در این موضوع مهم ادعا می‏کنم، ثابت می‏نماید، آن را در شش قسمت خلاصه کرده ام. -که یکی از آنها برای مشخص شدن پایه های این مذهب که به سرور ما، جعفر بن محمد منتسب شده و برای بری بودن ایشان از آن، کافی است - این شش قسمت عبارتند از:

1. موجود نبودن کتابی فقهی از امام جعفر صادق که شیعه در احکام فقهی شان بدان مراجعه نمایند.
2. اختلافات شدید فقهی در بین فقهاء «مذهب جعفری».
3. معتبر نبودن اسانید و روایات از امام جعفر.
4. تکیه به قاعده «خذ ما خالف العامة» در ترجیح دادن میان احکام متعارض فقهی.
5. تقیه.
6. مضمون «فقه جعفری».

با علم به اینکه این موضوع مهم، لازم است کتابی علمی و آکادمیک در مورد آن نوشته شود و بر همگان پخش گردد تا مردم چهره حق از باطل را بشناسند. و با حقیقتی پاک و روشن در بین گرد و غبار ناروا و تقلبی که حالا وقت آن رسیده که از جلو چشم به خواب رفته‌گان و از عقل خواب دیدگان برداریم، آشنا شوند.

والحمد لله رب العالـمین

شنبه

1/1/1425ﻫ.ق

21/2/2004 میلادی

فصل اول  
موجود نبودن کتابی فقهی از امام جعفر صادق

نزد شیعه کتابی در فقه که امام جعفر صادق / خودش آن را نوشته باشد یا شاگردانش تدوین کرده باشند و مردم تا امروز آن را به کار ببرند موجود نیست همچنان که عادت بقیة فقهاء مذاهب این چنین بوده است. و آنچه که به امام جعفر در فقه نسبت داده شده صدها سال بعد از وفاتش نوشته شده و سند صحیحی ندارد که به آن اعتماد کنیم.

حقایقی که روشن است اما از ذهن عوام شیعه پنهان است، این است که جعفر صادق /-یا هر کدام از دوازده امام- نه در فقه و نه در حدیث کتابی تألیف نکرده‌اند!.

بر عکس ائمه چهار مذهب و دیگران، که هر کدام هم در فقه و هم در حدیث کتاب تألیف کرده‌اند.

امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت / برای ما در حدیث «الـمسند» به جا گذاشته. و در فقه او هم شاگردان مستقیمش مانند ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی به تدوین و نقل آن همت گماشته‌اند.

امام مالک بن انس / به قلم خودش «موطأ» در فقه و حدیث به جا گذاشت.

امام شافعی / «الـمسند» در حدیث، و «الأم» در فقه به جا گذاشت. و او با كتاب (الرسالة) بانی و مؤسس علم اصول فقه محسوب می‏شود و اين اولين كتابي بود كه در اسلام در اين باب تاليف شده است.

و امام احمد بن حنبل شیبانی /، «مسندش در حدیث مثل آتش بر روی عَلَم می‏درخشد. و فقهش هم، محفوظ و مدّون است». و از مشهورترین شاگردانش، آنهایی که فقهش را تدوین کرده‌اند، امام خلال / می‏باشد[[3]](#footnote-3).

حتی امام زید بن علی / فقه مدون و کتاب مسند در حدیث دارد.

بجز جعفر بن محمد، صادق! که نه در حدیث و نه در فقه کتابی ندارد که خودش نوشته باشد یا شاگردانش آن را جمع‌آوری کرده باشند. و شیعه هیچ مسندی از امام جعفر ندارند که به آن فتوا دهند. بجز روایاتی که صحیح بودنشان برای آنها هم قطعی نیست و تازه به صراحت از آن روایات ایراد می‏گیرند و در آنها شک دارند.

و روایاتی که به امام جعفر نسبت داده شده با فاصله زمانی زیادی تدوین شده‌اند. قدیمی‏ترین کتاب حدیثی که به صورت ابواب فقهی نوشته شده و نزد امامیه معتمد و معتبر است و امروزه در دست می‏باشد، کتاب «فروع الکافی» اثر کلینی (متوفی سال 329 ﻫ.ق) می‏باشد. یعنی (180) سال بعد از وفات امام جعفر صادق! سپس بعد از کلینی، محمد بن علی بابویه قمی (متوفی سال 381 ﻫ. ق) کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» نوشته است. یعنی بیش از (230) سال بعد از جعفر صادق!!.

اصول چهارصدگانه

تمام آنچه که علماء شیعه به آن تمسک می‌جویند، این است که کتاب‌هایی وجود دارد که شاگردان ائمه یا شاگردانِ شاگردان ائمه که به صورت مستقیم از طرف ائمه بر آنها املاء شده و آنها هم تدوین کرده‌اند. و اصطلاح «اصول» برای آن به کار برده‌اند و می‏گویند: تعداد آن اصول، چهارصد است.

اما امروز این کتاب‌ها کجایند؟

آیا چیزی از آنها مانده است؟

نه، هرگز!.

به راستی همه آنها از بین رفته و جز اخبار و روایاتی از آنها چیزی باقی نمانده است. و اگر این کتابها حقیقتاً می‏بود، قطعاً به بررسی دقیق و نقد موشکافانه نیاز داشت. اما اکنون که هیچ اثری از آنها نیست، وضع چگونه باید باشد؟!.

آیت الله شیخ جعفر سبحانی برای فقدان آنها عذر آورده و گفته است: از آنجایی که این اصول (اصول چهارصدگانه) نظم و ترتیب خاصی نداشته، چون اکثرشان املاء شدة مجالس مختلف و در جواب مسائل گوناگون مستحدثه بوده است، به همین خاطر صاحبان کتاب‌های حدیثی به نقل روایات آن اصول به صورت مرتب و منظم و باب بندی و اصلاح شده همت گماشتند تا استفاده و دسترسی بدان آسان باشد. پس تمامی‏روایات موجود در اصول چهارصدگانه به کتابهای حدیثی به ویژه «کتب چهارگانه» انتقال داده شده اما با نظم و ترتیبی خاص. و با مشهور شدن این کتب چهارگانه، رغبت و تمایل برای نسخه برداری و چاپ اصول چهارصدگانه و حفظ و نگهداری آن اصول، رو به کاستی نهاد[[4]](#footnote-4).

او در جای دیگری می‏گوید: و شاگردان ائمه اهل بیت به تألیف اصول چهارصدگانه از زمان امام صادق تا اواخر زمان امام رضا همت گماشتند. و این اصول به اصول چهارصدگانه مشهور شده‌اند و از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردارند[[5]](#footnote-5).

در حقیقت این کتا‌ب‌هایی که «از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردارند» بودن و نبودنشان یکسان است، چون به طور قطع این کتابها موجود نیستند و ادعایی بیش نیستند. مانند مهدی! که وقتی وجود ندارد چه اعتبار و جایگاهی باید داشته باشد.

در ادامه می‌‏افزاید: سید رضی الدین علی بن طاووس (متوفی664 ﻫ) می‏گوید: پدرم به من گفت: جماعتی از اصحاب ابوالحسن که از اهل بیت و پیروان او بودند در مجلسش حضور داشتند. و در آستین هایشان تخته های چوبی نرم و خمیده به همراه داشتند، هرگاه ابوالحسن چیزی می‏گفت، یا درباره قضیه‌ای فتوایی می‏داد، آن جماعت آنچه را که از وی می‏شنیدند، بر روی آن می‏نوشتند[[6]](#footnote-6).

کسی که به تاریخ وفات علی بن طاووس و ابوالحسن نگاه کند، می‏بیند که میان علی بن طاووس (پدر رضی الدین، کسی که رضی الدین از او روایت می‏کند) و میان ابوالحسن بیشتر از چهار قرن فاصله است. پس کجاست اتصال سند؟! اگر این قضیه مربوط به خبری عادی یا مسأله‌ای از مسائل فقه می‏بود، آن وقت حرفی نبود، اما این قضیه مربوط به ادعای وجود چهارصد کتاب تألیف شده است که چیزی از آنها باقی نمانده است. اگر راجع به آنها سؤال کنی که کجایند؟ آیا اثر و نشانه‌ای که بر آن دلالت کند وجود دارد؟ جواب این است: فلانی و فلانی گویند که آن، چنین و چنان است. در حالی که میان فلانی و فلانی و میان اصل خبر، چندین قرن فاصله هست.

از جمله چیزهایی که این جعفر سبحانی -دانشمند معاصر بحرینی- بر وجود آن اصول چهارصدگانه استدلال می‏کند، این است: شیخ ما (!) بهاءالدین عاملی در کتاب «مشرق الشمسین» گوید: از بزرگان مان به ما خبر رسیده که عادت اصحاب اصول چهارصدگانه این بوده که آنان هرگاه حدیثی از یکی از ائمه می‏شنیدند، بلافاصله به نوشتن آن در اصول خود اقدام می‏کردند تا به مرور زمان در بعضی از آن حدیث یا همه آن دچار فراموشی نشوند. سید داماد نیز در «رواشح» خود، مانند آن را گفته است[[7]](#footnote-7).

سپس جعفر سبحانی به سخن محقق حلی و طبرسی و شهید ثانی استشهاد نموده است. و هیچ کدام از این علماء حتی یک سطر از این «اصول» را ندیده‌اند! و میان آنان و میان «ائمه» قرنها فاصله وجود دارد.

و آخرین چیزی که بدان استناد نموده، این سخن است: بخشی از آن اصول تا زمان ابن ادریس (543- 598ﻫ ق) باقی ماند طوری که تمامی ‏آنچه که در آن بود در کتاب خود به نام «السرائر» نقل نمود و اصطلاح «الـمستطرفات» را بر آن اطلاق نمود. همان طور که سید رضی الدین بن طاووس تمام آن را از ابن ادریس نقل کرد و آن را در کتاب «کشف الـمحجة» ذکر کرده است. و استاد ما، آقای «محمد الحجة الکوه کمری» (1301-1372) به شانزده اصل از آن اصول دسترسی پیدا کرد و اقدام به چاپ و انتشار آن نمود[[8]](#footnote-8).

به فرض، ما صحت آنچه که از «الکوه کمرى» ذکر شده قبول داریم، اما نسبت اصولی که بدان دسترسی پیدا کرده و اصولی که از بین رفته، تنها در حدود (4%) می‏باشد.

بنابراین، تمام این قضیه (وجود اصول چهارصدگانه) ادعایی بیش نیست. و کافی است که بدانی قدیمی‏ترین و موثوق‌ترین «مجامع حدیثی» در نزد شیعه و کتابی که -بنا به ادعایشان- این اصول چهارصدگانه بدان انتقال یافته، کتاب «الکافی» اثر کلینی است که بیشتر از (60%) آن، به شهادت و اعتراف مجلسی و دیگر شیعه، ضعیف و موضوع است!.

تفاوت عجیب میان مذاهب فقهی موجود و مذهب جعفری

نمی‏خواهم بدون اشاره به تفاوت عجیب میان مذاهب فقهی موجود و مذهب جعفری، این فصل را به پایان برسانم. همانا وقتی که میان مذاهب فقهی موجود (زیدی، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) و میان مذهب «جعفری» مقایسه شود، می‏بینی -همان طور که در ابتدای کتاب گفتیم- که هر یک از بنیانگذاران این مذاهب، کتابهایی را در فقه و حدیث و غیره تألیف کرده‌اند که پیروانشان آنها را نگهداری کرده‌اند بجز مذهب «جعفری»، علی رغم اینکه دوازده امام هم دارد که در حدود سه قرن از زمان را اشغال نموده‌اند. بنابراین می‏بینی که تفاوت عجیبی میان مذاهب فقهی موجود و میان مذهب جعفری وجود دارد که نباید تنها به ظاهر آننگریست بلکه با کمی‏دقت به این، این تفاوت عجیب به وضوح آشکار می‏شود.

حتماً امری غیر عادی برای ائمه اتفاق افتاده و گرنه چگونه معقول است که یازده امام -یا بنا به اعتقاد شیعه دوازده امام- به عنوان عالمی‏در یک مذهب، هیچ کدامشان یک کتاب فقهی یا حدیثی در آن مذهب، تألیف نکرده، در حالی که هر یک از مذاهب دیگر تنها یک امام دارد ولی کتابهای متعددی را تألیف کرده است!!!.

اما اینکه هیچ یک از آن ائمه هرگز کتابی را ننوشته، نمی‏توان آن را تصدیق نمود. و اما اینکه کتابها و تألیفاتی نوشته شده اما از بین رفته‌اند، این هم بعید است اتفاق افتاده باشد، چون چگونه امکان دارد قبول کرد که امری برای یازده عالم به طور متوالی تکرار می‏شود در حالی که چنین امری برای هیچ عالمی ‏از علمای مذاهب دیگر روی نداده است؟ حتماً این قضیه تفسیر دیگری دارد!.

در این دوگانه‌گی بسیار بزرگ اندیشیدم، و چیزی جز این تصور که در آن زمانهای نزدیک نقشه‌ای طرح ریزی شده بوده برای از بین بردن آن مؤلفات و نوشته‌ها بذهنم نرسید.

بدون شک آن امامان -و یا حداقل برخی از آنان- کتاب‌هایی نوشته‌اند. ولی نوشته‌هایشان توسط گروهی که خود را به مظهر یاران امام جلوه می‌داده‌اند مصادره شده، پس از مدتی کوتاه بکلی از بین برده می‌شد. تا آنان بتوانند براحتی در آنچه به امامان بعدها نسبت داده می‌شد دستکاری و کلاهبرداری نمایند. و به جای آن کتابها، با حیرت هر چه بیشتر، روایات جعلی در قالب تعصب به آنان و تظاهر به حب و دوستی شان و حرص بر انتساب به آنان همراه با غلو و زیاده روی در آن -که هر غلو کننده‌ای دروغگوست- قرار دهند تا جمهور شیعیان را فریب دهند و زمینه‌ای فراهم سازند تا ادعایشان مورد تصدیق قرار گیرد. و مسخره تر و زشت تر اینکه آنان غیر خودشان را سرزنش می‏کنند به اینکه مخالف «مذهب اهل بیت» هستند و مصرانه آنان را فرا می‏خوانند تا از مذاهب خود دست کشند و به این «مذهب» روی آورند، مذهبی که در کارنامه اش یک کتاب ندارد که جعفر صادق یا دیگر ائمه آن را به جا گذاشته باشد تا بتوان به وسیله آن کتاب حقیقتاً «امامی» یا «جعفری» شوی.

چگونه مذاهب معتبر و متصل به صاحبان و پیشوایان را ترک کنیم؟ مذاهبی که برای خود کتاب‌ها و تألیفاتی دارد که آن پیشوایان آنها را نوشته‌اند. یا اینکه به سوی وهم و خیالی که غیر از ادعای خالی هیچ سندی ندارد، خارج شویم و بدان روی آوریم!.

صادر کردن این مذهب جز برای عوامی‏که عقل خود را از دست داده و به گونه‏ای در آمده‌اند که اموراتشان را با تلقین و تسلیم بر ورقه پوچ می‏گیرند، ممکن نیست.

تمامی مسائل فوق الذکر ثقه و اطمینان از فقه منسوب به جعفر صادق را بر می‏دارد، یا حداقل در آن شک ایجاد می‏کند. اگر ما اختلافات فقهی بیشمار در بین فقهاء شیعه را بدان اضافه کنیم، شک در این مورد بیشتر و ثقه و اطمینان به کلی از آن برداشته می‏شود. و اگر بدان اختلافات فقهی‌ای که در بین فقهاء شیعه در حد بی‌نهایت است را بیفزائیم شک ما بکلی به یقین تبدیل خواهد شد.

واگر باز بهمه اینها آگاهی و اطلاعاتی در مورد بسیاری از موضوعات این فقه را بیفزائیم هیچ شک و گمانی در اینکه این فقه به دروغ به امام جعفر بن محمد / نسبت داده شده نمی‌ماند و نادرستی آن بر همه‌گان ثابت می‌شود.

فصل دوّم  
اختلافات فقهی میان فقهای «مذهب جعفری»

اختلافات فقهی بسیار زیاد و بیشماری میان فقهاء «مذهب جعفری» یا فقهای شیعه از گذشته تا به حال بوده و اختلافشان تا حد تفسیق و تکفیر یکدیگر رسیده است!.

و این، دلیل بر یکی نبودن منبع و مرجع است. اگر فقهی که هم اکنون در اختیار شیعه است، فقه امام جعفر می‏بود، این اختلاف وحشتناکی که با اختلاف تمام مذاهب دیگر قابل مقایسه نیست، ایجاد نمی‏شد. بلکه حتی اصلاً هیچ اختلافی ایجاد نمی‏شد، به ویژه آنکه امامیه قائل به عصمت «امام» هستند!.

اختلاف در حد مسائل جزئی فقهی نمانده بلکه به مسائل کلی‌ای که مسائل جزئی بر آن بنا می‏شوند، تجاوز نموده، تازه اختلاف آنان به اصول فقه هم رسیده است.

اخباریون و اصولیون

از جمله این مسائل کلی، تقسیم شدن شیعه -بنا به اختلافشان در دو رکن امامت، یعنی اجتهاد و حکم- به شیعه إخباریه و شیعه اصولیه می‏باشد. إخباریون اجتهاد بر فقیه را حرام می‏دانند، چون او غیر معصوم است و سخن را فقط در روایات موجود از شخص معصوم، منحصر می‏دانند. این افراد در این نظریه اخلاص بیشتری دارند، اما فشار واقعیت سبب شده که آنان در نظریه خودشان قصور و کوتاهی داشته باشند و عده‌ای از آنان -که جمهور شیعیان امروزی هستند- از این اصل عدول کنند و اجازه اجتهاد به غیر معصوم بدهند. و صلاحیتهای معصوم را به او عطا کنند به گونه‏ای که نپذیرفتن رأی او را همانند نپذیرفتن رأی معصوم قلمداد کنند[[9]](#footnote-9).

میان اخباریون و اصولیون، اختلافات و طعن و بدگویی تا حد تکفیر، و تفرق و جدال تا حد پیکار و جنگ که خدا خودش می‏داند، روی داده است.

محمد سعید حکیم می‏گوید: «همانا اصطلاح اخباری و اصولی به وحدت این گروهِ بر حق لطمه وارده کرده و بلای تفرق و چنددستگی و آشوب و بدگویی یکدیگر را به وجود آورده به گونه‏ای که به حد زیاده روی فاجعه انگیز رسیده است، به ویژه در مناطقی که هر دو گروه بودند و در معرض رویاویی با یکدیگر قرار داشته‌اند»[[10]](#footnote-10).

بنابراین، میان این دو گروه اختلافات و منازعات و رد کردن همدیگر و تکفیر و بدگویی‌های زیادی روی داده تا جایی که بعضی‌شان به تحریم نماز پشت سر دیگری فتوا می‏دهند[[11]](#footnote-11).

از میان بزرگان گروه اخباریه کسانی بوده‌اند که تألیفات اصولیون را با دست لمس نکرده‌اند تا دستشان نجس شود و از پشت لباسشان آن را می‏گرفتند...[[12]](#footnote-12) تا جایی که معتقد بودند هر انسانی که در راهی می‏رود و کتابی از اصولیون در زیر بغلش دارد، ممکن است دچار دردِ سخت و جانسوزی گردد[[13]](#footnote-13).

یوسف بحرانی می‏گوید: «همانا تقسیم شیعه به اخباری و مجتهد سبب شده که هر کدام زبان بدگویی و سب و دشنام بر یکدیگر دراز کنند که انگار دو گروه بر دین و امتی واحد نیستند»[[14]](#footnote-14).

محمد طالقانی می‏گوید: «هر گروه بر این باور بود که کشتن گروه دیگر واجب است. و قضایا و اختلافات موجود میان آنان تقریباً به امور ساده شخصی کشیده شد تا جایی که هر یک از دو خصم قصد انتقام و به خطر انداختن طرف مقابلش داشت»[[15]](#footnote-15).

اختلاف اصولیون بر سر مسأله «ولایت فقیه»

سپس اصولیون -بنا به اختلاف در رکن دوم امامت که آن هم جایز نبودن حکمرانی و حکومت از جانب غیر معصوم است، بعد از آنکه جمهور در رکن اول کوتاهی نمودند- به دو دسته تقسیم شدند:

الف- دسته‌ای قائل به «ولایت فقیه» بودند و برای غیر معصوم که فقیه است، جایز می‏دانستند که حکومت را به دست بگیرد و صلاحیتهای معصوم را به او می‏دادند تا در رکن دوم هم همانند رکن اول کوتاهی کنند و از آن عدول نمایند.

ب- و دسته دیگر قائل به «ولایت فقیه» نبودند.

ما نمی‏دانیم که سخن امام جعفر صادق در میان این معما چیست و موضع گیری اش در قبال این مسائل مهم و حساسی که اختلافات جزئی بیشماری در مسائل فقهی بر آن بنا می‏شود، کدام است؟

و نمی‏دانیم که کدام یک از این اختلاف کنندگان، به مذهب امام جعفر اصابت نموده و درست مطابق مذهب او عمل کرده است؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وکلٌ یدَّعی وصلاً بجعفر |  | وجعفرُ لا یُقِرُّ لهم بذاکا |

«هر گروه ادعای پیروی از جعفر دارد، در حالی که جعفر هیچ کدام را قبول ندارد». پس امام جعفر، امامی و اخباری و اصولی و خمینی و نراقی نبوده که قائل به «ولایت فقیه» باشد همان طور «خوئی» نبوده که قائل به «ولایت فقیه» نباشد. بلکه حتی «جعفری» هم نبوده است و بر هر کسی که ادعا می‏کند امام جعفر چنان بوده و در نتیجه یکی از این رویکردها و گرایشهای مختلف را به او نسبت داده، محال است که ادعایش را با دلیلی معتبر اثبات نماید و آنچه می‏گوید ادعایی بیش نیست.

هر فقیهی مذهب جداگانه‌ای دارد

همانا حقیقت فقه تشیع یا آنچه که «مذهب جعفری» نام دارد، از اقوال و فتاوای فقهاء و مجتهدین تجاوز نمی‏کند. پس «فقه جعفر» در واقع، اقوال یا فتاوای امام جعفر صادق یا هر امامی ‏از دوازده امام اهل بیت که این فقه را به آنان چسبانده‌اند، نیست.

و فقیه قول «امام» را نقل نمی‏کند، بلکه هر فقیه رساله علمی و فتاوایی دارد که استنباطی از آراء و نظرات خودش است و رأی «امام» یا قول او نیست. و هر فقیه برای خود مجموعه‌ای از مقلدانی دارد که هیچ کدام اجازه تقلید از دیگری ندارد.

اگر اقوال فقهاء استنباطی از قول امام یا قول خود امام می‏بود، آنان یکی می‏بودند و هیچ اختلافی نمی‏داشتند و بر مقلد تقلید از غیر مجتهدش را حرام نمی‏دانستند.

همانا اینها دلایل بسیار واضح و واقعی و ملموسی هستند که نشان می‏دهند شیعه امامیه از فتاوای فقهاء پیروی می‏نمایند نه از اقوال ائمه. و این سبب شده که ادعایشان مبنی بر تبعیت از جعفر یا عمل کردن به «فقه جعفری» ادعای خالی و بی معنی باشد و آن را از اساس، نقض و باطل می‏سازد.

وقتی امامیه در واقع عملی شان به اقوال مجتهدین عمل می‏کنند، پس برتری‌شان بر بقیه مذاهب فقهی اسلامی‏که آنان هم به اقوال مجتهدین عمل می‏نمایند، چیست؟

اگر گفته شود: همانا فقهاء ما در پرتو قول «امام» اجتهاد می‏کنند، در جواب گوییم: فقهاء بقیه مذاهب هم در پرتو قول پیامبر ص اجتهاد می‏کنند. و بدون شک قول پیامبر ص درخشندگی و نورانیت بیشتری از قول امام دارد. و این مزیت و برتری بقیه مذاهب است که تمام مذاهب فقهی امامیه فاقد آن هستند.

تازه این به فرض صحت روایت از «امام» است، پس وقتی که اکثر چیزهایی که روایت شده، باید پیچیده شوند و نقل نشوند، وضع و حال چگونه است؟!.

شگفت تر آنکه آنان برای فتاوای فقهاء قداستی قائل‌اند که -بنا به اعتقاد خود- برای اقوال ائمه قائل‌اند، چون از نظر آنان نپذیرفتن رأی فقیه به مانند نپذیرفتن رأی امام، حرام است. که اندکی قبل نمونه‌ای از آن را ذکر کردیم.

همانا هر فقیهی از فقهاء امامیه -در واقع- مذهب علیحده و جداگانه‌ای دارد که برای خود، پیروان و مقلدانی دارد که نمی‏توانند از مجتهد دیگری غیر از او تقلید نمایند. این چیزی است که علماءشان صراحتاً بدان اعتراف نموده‌اند.

محمد حسین فضل الله می‏گوید: «همانا مشکلی که در تعدد مراجع تقلید با آن مواجه هستیم همان مشکلی است که در تعدد مذاهب فقهی با آن مواجه ایم، زیرا مراجع تقلید از جهت طبیعت تنوع فتاوا و نوع آراء و نظرات در این زمینه، همان مذاهب متعدد فقهی است»[[16]](#footnote-16).

و این فقهاء در بین خود اختلافات شدیدی دارند، و «رساله های علمی‏شان»[[17]](#footnote-17) به وضوح بر این اختلاف گواه است.

اختلاف میان مقلدانشان تا حدی است که آنان پشت سر کسی که از غیر مرجع تقلیدشان تقلید می‏کند، نماز نمی‏خوانند. و مراجع تقلید تا حدی با هم اختلاف دارند که هر یک ادعا می‏کند که او عالم‌تر است و تقلید از غیر خودش جایز نیست.

اگر این فقها در واقع تابع مذهب جعفر صادق می‏بودند، در یک مسأله فقهی میان خود اختلاف نمی‏داشتند، زیرا اقوال معصوم متعدد یا متناقض نیست صرف نظر از اینکه این اختلاف عجیب داشته باشد.

تقلید نکردن از مجتهد مرده

یکی از دلایل واضح بر اینکه امامیه تابع مذهب امام جعفر صادق نیستند و بلکه تنها تابع مذاهب فقها و مجتهدانشان هستند، این است که از نظر آنان -به ویژه اصولیانشان که امروزه اکثر شیعیان را تشکیل می‏دهد- تقلید از مرده در ابتدا مادام که در حال حیات آن فقیه، از مقلدانش نباشد، بر شخص عامی حرام است. یعنی مذهب فقیه با مرگش پایان می‌یابد. پس اگر فقه و مذهب او همان فقه و مذهب خود جعفر صادق می‏بود، پیروی از او پس از مرگش حرام نمی‏بود، چون فقه و دانش معصوم با مرگش از بین نمی‏رود و تغییر نمی‌یابد. آنان دعا می‏کنند که بر مذهب امام جعفر هستند، پس اگر این فقه و مذهبی که شخص فقیه با مرگ خودش به جا گذاشته برگرفته از مذهب امام جعفر می‏بود، آن وقت فقط و فقط خود مذهب امام جعفر را به جا گذاشته بود. پس این قضیه از دو حال خارج نیست: یا فقه و مذهبی که فقها به جا گذاشته‌اند مطابق مذهب جعفر است، که در این صورت آنان مذهب جعفر را کنار گذاشته و پس از مرگ فقیه معینی، از مذهب دیگری پیروی می‏کنند، و یا این چنین نیست که در آن صورت فقهاء از اساس تابع مذهب امام جعفر نبوده‌اند. هر دو حالت ثابت می‏نماید که فقه امامیه در یک دره است و فقه امام جعفر در دره‌ای دیگر.

دریای بدون ساحل

این چنین می‏بینیم که بحث کردن در این موضوع، فرو رفتن در دریایی است که ساحل ندارد. و به هر حال همانا اختلاف فقهاء امامیه در بین خود به طور قطع ثابت می‏نماید که آنان بر مذهب امام جعفر صادق نیستند، چون اقوال معصوم متعدد یا متناقض نیست. پس تعدد و تناقض اقوال به طور قطع نشان می‏دهد که منبع و مرجع آن اقوال، یکی نیست. پس یا امام جعفر، معصوم است، که در این صورت این اقوال گوناگون از وی صادر نشده است. و یا معصوم نیست، که در این صورت مذهب جعفری از اساس منتفی است. حتی به فرض عدم عصمتش معقول نیست که همه این اقوال گوناگون از یک فقیه سر زده باشد، به خاطر کثرت و تناقضشان. آری، اقوال فقیه بعضی مواقع متعدد یا متناقض است اما نه به این درجه. آیا هیچ می‏دانی که اختلافات «مذهب جعفری» در کثرت و گوناگونی‌شان از اختلافات همه مذاهب چهارگانه اهل سنت، بیشتر است؟ و این چیزی است که فقهاء و دانشمندان بزرگشان بدان اعتراف نموده‌اند. حتی بعضی از آنان به صراحت گفته‌اند: «اگر به فتاوای دانشمندان معاصرمان بنگریم، خواهیم دید که همه آنان از دایره مذهب شیعه خارج‌اند»[[18]](#footnote-18).

و این بزرگ شیعیان به طور مطلق، ابوجعفر طوسی است که در کتاب خود «العدة في أصول الفقه» می‏گوید:

«از جمله چیزهایی که دال بر جواز عمل به این اخباری است که بدانها اشاره کردیم، پیدایش اختلاف ناشی از عمل به آنها در میان فرقه بر حق است، چون می‏بینیم که آنان در احکام فقهی، مذاهب مختلفی دارند. هر یک از فقهاء در همه ابواب فقه از طهارت گرفته تا دیات، از عبادات و احکام و معاملات و فرائض و دیگر ابواب فقهی، فتوایی می‏دهد که فقیه دیگر بدان فتوا نمی‏دهد. مانند اختلافشان در تعداد و رؤیت ماه برای روزه، اختلافشان در اینکه با تلفظ به سه طلاق، یک طلاق واقع می‏شود یا نه، یا اصلاً طلاق واقع نمی‏شود، اختلافشان در باب طهارت راجع به مقدار آبی که چیزی آن را نجس نمی‏گرداند، اختلافشان در تعیین حد آب کرّ، اختلافشان راجع به از سرگیری آب تازه برای مسح سر و پاها، اختلافشان در تعیین بیشترین مدت نفاس، اختلافشان در تعداد بخش‌های اذان و اقامه، و دیگر اختلافات در سایر ابواب فقه تا جایی که یک باب فقهی یافت نمی‏شود مگر آنکه علماء شیعه در مسائلی از آن اختلاف نظر دارند یا در مسائلی از آن فتواهای متفاوتی دارند»[[19]](#footnote-19).

و همچنان می‏گوید:

«احادیث مختلفی که از ائمه‡ وارد شده و مربوط به فقه است، در کتاب خودم مشهور به «الاستبصار» و در کتاب «تهذیب الأحکام» ذکر کرده‌ام. احادیثی که بیشتر از پنج هزار حدیث می‏باشند. در بیشتر آنها اختلاف علماء شیعه که بر هیچ کس پوشیده نیست، ذکر کرده‌ام.

حتی اگر در اختلافاتشان در این احکام بنگری می‏بینی که این اختلافات بیشتر از اختلاف ابوحنیفه و شافعی و مالک است»[[20]](#footnote-20).

و در کتاب خود، «تهذیب الأحکام» می‏گوید:

«بعضی از دوستان - خداوند آنان را موفق گرداند! - احادیث اصحاب ما را - خداوند آنان را موفق گرداند و گذشتگان را مورد مرحمت خویش قرار دهد! - به اطلاع من رساندند. آن قدر اختلاف و تضاد و تناقض میان آن احادیث بود تا جایی که هر خبری، متضادی داشت و هیچ حدیثی سالم نمی‌ماند مگر آنکه در مقابلش حدیث دیگری با آن منافات می‏داشت. تا جایی که مخالفان ما این امر را از بزرگ‌ترین عیب و نقص مذهب ما می‏دانستند و بدین وسیله به ابطال معتقدات ما نفوذ کردند. و خاطر نشان ساختند که بزرگان گذشته و حال شما مدام مخالفانشان را به سبب اختلاف در بین خود مورد طعن و بدگویی قرار می‏دادند و آنان را به خاطر اختلافشان در فروع سرزنش می‏کردند و می‏گفتند این اختلاف از جمله مواردی است که خداوند حکیم بدان دستور نداده و عمل به آن را مباح نکرده است. در حالی که می‏بینیم که شما از مخالفانتان اختلاف شدیدتری دارید و از آنان، تضاد و تنازع بیشتری دارید. وجود این اختلاف از جانب شما همراه با اعتقادتان، دلیل بر بطلان اصل و منبع اعتقادتان می‏باشد.

حتی برای عده‌ای از کسانی که علم زیادی نداشتند و از شیوه های استدلال و معانی الفاظ آگاهی و بصیرت چندانی نداشتند، شبهاتی پیش آمده و بسیاری از آنان از اعتقاد راستین برگشته‌اند، چون در علت آن دچار سردرگمی‏شدند و از حل آن عاجز ماندند[[21]](#footnote-21).

از شیخ ما، ابوعبدالله شنیدم که می‏گفت: ابوالحسین هارونی علوی عقیده راستین داشت و قائل به امامت بود، وقتی که علت اختلاف احادیث بر وی مشتبه شد، از عقیده‏اش برگشت و مذهب شیعه را ترک کرد و عقیده و مذهب دیگری را اختیار کرد، چون صورت‌های معانی در آنها برایش آشکار و معلوم نگشت[[22]](#footnote-22).

فیض کاشانی در کتاب خود، «الوافی» می‏گوید:

«علماء شیعه را می‏بینی که در یک مسأله، اختلاف نظر دارند تا جایی که در آن بیست قول یا سی قول و یا بیشتر دارند. بلکه می‏توانم بگویم: مسأله‌ای فرعی نمانده که در آن یا بعضی از متعلقات آن، اختلاف نکرده باشند»[[23]](#footnote-23).

و جعفر شاخوری اختلاف علماء شیعه را چنین توصیف می‏نماید:

«مقصود از مشهور در عبارات علماء، علماء متقدمین مانند شیخ صدوق، مرتضی، مفید، طوسی، ابن براج، ابن ابی عقیل، ابن جنید و امثال ایشان می‏باشد و منظور آن، فقهاء معاصر نیست چون مشهورات یا اجماعات متأخر هیچ ارزشی ندارند. پس اگر به فتاوای علماء معاصرمان بنگریم، خواهیم دید که آنان همه‌شان از دایره مذهب شیعه خارج‌اند.

به عنوان مثال، مقایسه میان کتاب شیخ صدوق «الهدایة» یا کتاب شیخ مفید در فقه «الـمقنعة» یا کتاب «منهاج الصالحین» اثر آقای خوئی روشن می‏سازد که ده‌ها مسأله وجود دارد که آقای خوئی در آنها با متقدمین مشهور مخالفت نموده است. و اگر شیخ صدوق می‏توانست کتاب «الـمسائل الـمنتخبة» اثر آقای خوئی را مطالعه کند، قطعاً شگفت زده می‏شد...

و اگر بخواهیم تمام مواردی که آقای خوئی با امری مشهور یا امری اجماع مخالفت نموده، جمع‌آوری کنیم، تعدادشان به دویست یا سیصد فتوی می‏رسد. و وضعیت خمینی و حکیم و دیگر مراجع تقلید هم، این چنین است.

به زودی کتاب ویژه‌ای منتشر خواهیم کرد که در آن ده ها فتوای شاذِ هر یک از بارزترین مراجع تقلید شیعه از شیخ صدوق و مفید و علامه حلی گرفته تا آقای خوئی و سیستانی و دیگران، را ذکر خواهیم کرد.

تا آنجا که می‏گوید: همانا مخالفت با اقوال مشهور، واقعاً زیاد است. به ویژه بعد از آنکه فتواها در قالب احتیاط های وجوبی در آمد.

وی تعدادی از مخالفت‌های علماء متأخر با علماء متقدم را ذکر کرده و در حاشیه می‏گوید: به تعداد اندکی از فتواهای تعداد کمی‏ از علماء بسنده نموده ام، زیرا بحث مفصل در آن، نیاز به چندین جلد کتاب دارد»[[24]](#footnote-24).

مصداق آن کاری است که علامه حلی انجام داده، بدان گاه که اختلافات علماء شیعه از آغاز پیدایش فقه امامیه تا زمان خودش (یعنی سال 720 ﻫ ق) در کتاب «مختلف الشیعة»، جمع‌آوری کرده است. هنگام مطالعه این کتاب درمی‏یابیم که فقهای امامیه در تمامی ‏ابواب فقهی با هم اختلاف دارند به گونه‏ای که در بعضی مسائل یکی به حلال بودن آن فتوا داده و دیگری به حرام بودن آن. حلی در مقدمه کتابش گفته است: «زمانی که به کتابهای اصحاب متقدم و مقالات علماء گذشته خودمان در علم فقه دسترسی پیدا کردم که در میان آنها، در مسائل زیاد و مطالب عظیمی ‏اختلاف وجود دارد، از این رو دوست داشتم که آن مسائل را در کتابی که در بردارنده اختلافاتشان در احکام شرعی و مسائل فقهی است، بیاورم».

آیا می‏دانی که تعداد اجزاء این کتاب به ده جلد قطور رسیده است!! علی رغم مدت زمان کوتاهی که حلی در آن مدت این کتاب را نوشته و تنها به تعداد اندکی از علماء اکتفا نموده است. پس اگر کسی بتواند امروزه مانند این کتاب را جمع‌آوری نماید تا در آن اختلاف علماء شیعه از آغاز پیدایش فقه شیعه تا زمان ما را جمع‌آوری نماید، به صدها جلد کتاب نیاز دارد، چون خارج شدن از مذاهب فقهاء متقدم و مخالفت با علمای گذشته، پیوسته ادامه دارد و هیچ گاه منقطع نمی‏شود.

جعفر شاخوری می‏گوید: «اگر به عنوان مثال میان رساله خوئی «منهاج الصالحین» و میان رساله شیخ صدوق «الـمقنع» یا رساله شیخ مفید «الـمقنعة» مقایسه برقرار کنیم، قطعاً تفاوت و فرق بسیار زیادی در فتاوا می‌یابیم»[[25]](#footnote-25).

در ادامه می‏گوید: «همانا علماء متأخر در کنار بعضی از فتاوایی که از علماء بزرگ متقدم صادر شده، می‏گذشتند و از روی ترحم و دلسوزی می‏خندیدند»[[26]](#footnote-26).

محمد جواد مغنیه می‏گوید: «علماء متأخر قواعد فقهی جدیدی را ایجاد کرده و از بسیاری از قواعد قدیمی عدول کرده‌اند و احکامی‏را که متقدمین صادر کردند، نفی کرده و احکامی‏را مقرر کردند که هیچ یک از علماء گذشته آنها را نمی‏دانستند و در تمامی ‏ابواب فقه از عبادات و معاملات، آراء و نظرات جدیدی مخالف با آراء و نظرات علماء گذشته اظهار کرده‌اند»[[27]](#footnote-27).

اختلاف تا حد قتل

اختلاف میان علماء جعفری تا جایی است که از حدود تفسیق و تکفیر گذشته و به حد قتل رسیده است. همان طور که خوانساری بدان تصریح کرده و می‏گوید: «علماء متأخر کتاب‌های زیادی را تألیف نموده‌اند و در تألیفاتشان لغزش‌های زیادی بوده است -خداوند از ما و آنان گذشت نماید!- تا جایی که به قتل جماعتی از آنان منجر شده است»[[28]](#footnote-28).

استدلال و استناد به اختلاف اهل سنت

ممکن است کسی بگوید: علماء اهل سنت با هم اختلاف نظر داشته‌اند، پس چرا شیعه به خاطر اختلافاتی که در بین خود دارند، مورد سرزنش و بدگویی قرار می‏گیرند؟!.

در جواب می‏گوییم: بله، میان علماء و مذاهب اهل سنت هم اختلافاتی وجود دارد ولی ما به گونه‏ای به اختلاف نگاه می‏کنیم که -با شرایط خاص خود- امری طبیعی و درست و مشروع است که ناشی از افکار و نظرات مجتهدانی است که به خاطر معصوم نبودنشان خطا بر آنان جایز است، هر کدام از آنان به حق اصابت نماید، دو اجر دارد و هر کس خطا کند و به حق اصابت ننماید، یک اجر دارد. برای پیروان و مقلدان آن مجتهد هم، وضع بدین گواه است، چون خداوند متعال بنده اش را ملزم نکرده که در تمام مسائل فرعی و جزئی به حق اصابت نماید، بلکه فقط از او خواسته که در اصل نیتش، به دنبال حق باشد.

اما شیعه -در اصل مذهبشان- اختلاف در مسائل فقهی را مقبول و مشروع نمی‏دانند و بر اهل سنت به خاطر اختلافات فقهی شان خرده می‏گیرند و می‏گویند: علت اختلافات موجود میان اهل سنت، رویگردانی آنان از «امام معصوم» و پیروی از افرادی غیر معصوم از قبیل ابوهریره، عایشه، معاویه، ابوحنیفه، شافعی و ابن حنبل می‏باشد. پس آنان از «عترت پاک» دوری گرفته و «مذهب اهل بیت» را ترک گفته‌اند، و از «باب حِطّه» داخل نشده و بر «کشتی نجات» سوار نشده‌اند در نتیجه در دریای اختلافات غرق شده‌اند. اگر از «مذهب اهل بیت» پیروی می‏کردند، فقه و مذهبشان یکی بود و دیگر هیچ اختلافی با هم نداشتند همان طور که وضعیت پیروان «فقه جعفری» چنین است، کسانی که از «امامی معصوم» پیروی می‏کنند، امامی‏که آنان را از اختلاف منع می‏کند و آنان را از مخالفت و نزاع محفوظ و در امان می‏دارد. و این همان چیزی است که شیعه به سبب آن از دیگران جدا شده و بر دیگر مسلمانان هجوم برده‌اند.

بدین صورت وقوع شیعیان در آنچه که غیر خودشان را به سبب آن مورد سرزنش و خرده گیری قرار می‏دادند، در واقع عیب گرفتن بر خودشان است و بس، و آنان را به بدگویی و سرزنش، مستحق تر و شایسته تر قرار داده و ادعاهایشان را از اساس باطل می‏سازد. بلکه اصل ادعایشان را که بر اساس آن از دیگران جدا شده و میان مسلمانان تفرقه ایجاد نموده‌اند، باطل می‏سازد.

دو نمونه از اختلافات «مذهب جعفری»

راجع به این دو مثال، نصوص کتاب و سنت به طور واضح حکمشان را بیان نموده‌اند، حالا چه می‏گویی در مسائل مبهمی‏ که نصوص کتاب و سنت به طور واضح حکمشان را بیان ننموده‌اند؟ یا اصلاً راجع به آنها نصّی نیامده است؟ به این دو مثال بسنده نموده‌ام تا از زیاده گویی بی‌مورد اجتناب نموده باشم:

1- ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب

دکتر احمد وائلی می‏گوید: راجع به ازدواج با زنان یهود و نصارا شش قول وجود دارد که بارزترین شان عبارت است از:

* قول به عدم جواز به طور مطلق.
* قول به جواز به صورت نکاح متعه نه نکاح دائم و نه از طریق ملک یمین.
* قول به جواز در حالت اضطرار و موجود نبودن زن مسلمان.
* قول به جواز به طور مطلق با کراهت.
* قول به جواز به طور مطلق و بدون کراهت.

سپس می‏گوید: این تفصیلی که بیان کردم در مذهب «امامیه» است. اما دیگر مذاهب اسلامی ‏بر جایز بودن ازدواج با زن نصرانی و زن یهودی اتفاق نظر دارند. البته راجع به ازدواج با زنِ مجوسی، با هم اختلاف نظر دارند[[29]](#footnote-29).

محمد جواد مغنیه می‏گوید:

مذاهب چهارگانه اهل سنت بر صحت ازدواج با زن اهل کتاب اتفاق نظر دارند ولی فقهاء شیعه در این مورد با هم اختلاف نظر دارند[[30]](#footnote-30).

2- نماز جمعه

علماء جعفری راجع به نماز جمعه اختلاف نظر دارند و اختلافشان به حدی است که انسان را دچار سردرگمی می‏نماید. شگفت آورتر اینکه آنان برخلاف اعتراضشان بر محمد صادق صدر که به خاطر موجود نبودن امام عادل، نماز جمعه را بر پا کرد، دیدیم که خودشان بعداً این کار را کردند تا جایی که وقتی بغداد اشغال شد و کافر آمریکایی مستقیماً بر آن حکمرانی می‏کرد، ناگهان مراجع تقلیدشان بر اقامه آن بر یکدیگر پیشی می‏گرفتند به صورتی که بی سابقه و بی نظیر بود. اینک بعضی از اقوال شیعه در خصوص نماز جمعه آورده می‏شود:

محمد عاملی کاظمی می‏گوید: مشهورترین اقوال در این زمینه عبارتند از:

1. تحریم نماز جمعه به طور مطلق.
2. وجوب تخییری.
3. وجوب تعیینی.
4. وجوب به شرطی که امام جمعه، فقیه باشد.
5. توقف میان حکم به وجوب و حکم به حرمت.

حتی در نماز جمعه درباره اینکه آیا امام و نایب امام در نماز جمعه شرط هستند یا نه، میان شیعه اختلاف نظر وجود دارد. اقوال آنان در این خصوص عبارتند از:

قول اول: موجودیت امام و نایب امام در وجوب نماز جمعه شرط نیست. و این ظاهر قول محدثین مثل کلینی و صدوق می‏باشد.

قول دوم: امام و نایب امام در نماز جمعه‌ای که وجوبش عینی است، شرط است اما در نماز جمعه‌ای که وجوبش عینی نیست، واجب نیست بلکه مستحب است. این قول منسوب به شیخ طوسی بنا به ظاهر عبارتش در کتاب «النهایة» می‏باشد.

قول سوم: وجود امام و نایب امام جهت انعقاد جمعه در صورت حضور امام شرط است اما در صورت غیبت امام، شرط نیست. این قول منسوب به شهید ثانی در کتب خویش، و علامه حلی در کتاب «النهایة» می‏باشد.

قول چهارم: امام و نایب امام جهت انعقاد جمعه در صورت امکان شرط است. و در صورت عدم امکان وجود کسی که تمامی‏شرایط و ویژگیهای امام جماعت را دارا باشد کفایت می‏کند. (این، قول ابوصلاح حلبی است).

قول پنجم: وجود امام و نایب امام برای انعقاد جمعه به طور مطلق، شرط است، خواه امام حاضر باشد یا در حال غیبت باشد. و بدون آن، نماز جمعه ساقط شده و نماز ظهر متعین می‏گردد. این قول، منسوب به دیلمی و ابن ادریس است. همچنین این قول از ظاهر سخنان سید مرتضی در بعضی پاسخهایش به بعضی مسائل، و از علامه حلی در کتاب «الـمنتهی» و «جهاد التحریر» و از شهید در کتاب «ذکری» نقل شده است.

اینها اصول اقوال و وجوه بودند. و بعضی از اقوال دیگری از آن متفرع می‏شود، از جمله:

1- قول به وجوب نماز جمعه به صورت مخیر شدن میان آن و میان نماز ظهر قبل از انعقاد. اما زمانی که نماز جمعه جامع الشرایطش منعقد گردید، بر همگان متعین می‏شود.

2- وجوب نماز جمعه همراه با امام جمعه فقیه به صورت تعیین و بدون امام جمعه فقیه به صورت وجوب تخییری میان آن و میان نماز ظهر[[31]](#footnote-31).

هر فقیه با خودش مخالفت می‏کند

اختلاف در «مذهب جعفری» تا جایی رسیده که هر فقیه با خودش هم مخالفت می‏کند. به گونه‏ای که برای خود فتوایی دارد و وقتی به میان مردم می‏رود از ترس آنان فتوای دیگری دارد. در عراق فتوایی دارد و در آمریکا فتوای دیگری دارد تا با آنها سازگار باشد. و به همین صورت در هر زمان و مکانی بدون ضرورت و نیاز فتواهای مختلفی دارد.

محمد حسین فضل الله می‏گوید: هم اکنون دو فتوا از آقای خوئی برای شما بیان می‏کنم:

1. هر کس با زن شوهرداری زنا نماید، آن زن بنا به احتیاط بیشتر برای همیشه بر او حرام می‏گردد و او دیگر نمی‏تواند با آن زن، ازدواج نماید. اما من نامه هایی از آقای خوئی دارم که برای من فرستاده و در آنها می‏گوید: هرگاه در ازدواج دادن کسی که با زن شوهرداری زنا کرده، ضرورتی دیدی، مانعی نیست که او با آن زن، پس از جدا شدن از شوهرش، ازدواج نماید. و من افرادی را بدین شیوه به نکاح دیگری درآورده‌ام.
2. او می‏گوید: بیرون رفتن زوجه بدون اجازه شوهرش به طور مطلق بنا به احتیاط بیشتر، جایز نیست حتی در مواردی که با حقوق شوهرش منافات ندارد. اما من استفتائی از آقای خوئی که در امریکا منتشر شده بود، دارم او در جواب آن استفتاء می‏گوید: زن می‏تواند بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود البته در مواردی که با حقوق شوهرش منافات نداشته باشد، زیرا بیرون رفتن از خانه شوهر، حق مستقلی نیست بلکه از موارد استمتاع می‏باشد. و من می‏دانم که علماء زیادی هستند که از ترس عامه مردم صراحتاً فتوایشان را اظهار نمی‏کنند[[32]](#footnote-32).

فیض کاشانی می‏گوید: «همانا ما فرقه بر حق (شیعه امامیه) را می‏بینیم که در احکام شرعی به شدت اختلاف دارند تا جایی که یکی از آنان فتوایی می‏دهد و بعداً از آن رجوع می‏کند. اگر گناه از آنان برداشته نمی‏شد، هرآینه فسق و گناه همه شان را در بر می‏گرفت»[[33]](#footnote-33).

یوسف بحرانی می‏گوید: «ما می‏بینیم که هر یک از مجتهدان و إخباریون در تک تک مسائل اختلاف نظر دارند. بلکه چه بسا کسی از آنان با خودش مخالفت کند... و سردسته إخباریون، صدوق آراء و نظرات عجیبی دارد که هیچ مجتهد و إخباری ای با او موافق نیست، در حالی در علم و فضلش، عیب و ضعفی وجود ندارد»[[34]](#footnote-34).

از سلیمان بحرانی پرسیده شد: آیا شخص مخالف نجس است یا نه؟ جواب داد: «ظاهراً پاک است مادام که ناصبی نباشد[[35]](#footnote-35). من قبلاً نجس بودن وی را ترجیح می‏دادم و در این باره رساله‌ای نوشتم، اما آنچه که هم اکنون ترجیح می‏دهم، طهارت اوست همان طور که اکثر علماء بر این باورند[[36]](#footnote-36)، اگر چه مخالفان کافر هم باشند، چون دلیلی بر نجاست کافر به طور مطلق نیست»[[37]](#footnote-37).

محمد حسین فضل الله می‏گوید: «همانا مجتهدی که در فتوایش از ادله شرعی مثل کتاب و سنت، بر اساس فهم اجتهادی اش عمل می‏نماید، بعضی مواقع رأی اش تغییر می‌یابد. و این به خاطر وجود خطا در مجتهد می‏باشد... و بعضی از فقهاء متقدم را دیده ایم که در کتاب‌هایش اجتهادات مختلفی داشته‌اند. همان طور که چنین امری از شهید اول نقل شده است. همان طور بعضی از مراجع تقلید معاصرمان مثل آیت الله العظمی‏سید محسن حکیم می‏بینیم که رأی اش از فتوا دادن به نجاست اهل کتاب به فتوای به طهارت آنان تغییر یافت. همچنین رأی اش از فتوا دادن به انحصار طواف در فاصله میان کعبه و مقام ابراهیم به فتوای به گسترش محدوده طواف، تغییر یافت. همچنین در بسیاری از آرای مراجع تقلید، تغییر فتوا به فراوانی یافت می‏شود، زیرا مرجع تقلید معصوم نیست[[38]](#footnote-38). قبلاً باورمان بر این بود که برای ثبوت هلال اول ماه نیازی به محاسبات نجومی و فلکی نداریم اما با دقت و تأمل زیاد و اکتشاف از بعضی دلالت‌های آیات قرآنی دیدیم که امکان رؤیت ماه از طریق محاسبات نجومی و فلکی وجود دارد از این رو از رأی اولی عدول کردیم و فتوای ما مطابق رأی استادمان آیت الله العظمی‏سید محسن حکیم تغییر یافت»[[39]](#footnote-39).

استاد علاء الدین بصیر می‏گوید: «قول خوئی در مرحله اول اصول با مرحله دوم فرق دارد به گونه‏ای که در مرحله دوم قائل به عمل نکردن به مراسیل صدوق است. در حالی که در مرحله اول به جواز عمل به مراسیلش تصریح کرده بود. و این امر مستلزم تغییر آشکاری در فتاوای خوئی می‏باشد، زیرا تعداد مراسیل صدوق در کتابش، «من لا یحضره الفقیه» بیشتر از (2050) حدیث مرسل است، یعنی چیزی در حدود نصف کتاب. همچنین مستلزم این است که عمل به فتاوای قدیم برای مدت طولانی ادامه می‌یابد، از آن جهت که مرحله اول در ابتدای حیاتش همانند یک مجتهد ظاهر شده و مرحله دوم قبل از وفاتش ظهور یافته است»[[40]](#footnote-40).

محمد جواد مغنیه گوید: «درباره فروش مال وقفی میان علماء اختلاف نظر وجود دارد به گونه‏ای که در هیچ یک از مسائل وقف به طور مطلق، مانند آن را نیافته‌ایم، بعضی از علماء به طور مطلق فروش مال وقفی را ممنوع دانسته، و عده‌ای فروش آن را در بعضی موارد جایز دانسته و بعضی دیگر متوقف شده و هیچ حکمی‏برای آن بیان نکرده‌اند. اقوال متعددی در این زمینه وجود دارد تا جایی که هر فقیهی برای خود نظری دارد. بلکه حتی یک فقیه در یک کتاب نظرات مختلف و متناقضی اظهار کرده و با نظر خودش مخالفت نموده است، مثلاً در مبحث بیع چیزی گفته که با آنچه در مبحث وقف گفته، کاملاً متفاوت و متناقض است. و چه بسا در یک کلام سخنش را نقض نموده است، در ابتدای کلام چیزی گفته که با انتهای کلام فرق دارد. سپس صاحب کتاب «الجواهر» اقوال علماء پیرامون فروش مال وقفی را به 12 قول رسانیده است»[[41]](#footnote-41).

وی در ادامه می‏افزاید: «صاحب کتاب «الـمدارك» گوید: علماء پیرامون عرق شخصی که بر اثر عمل حرام (مثل زنا) جُنب شده، اختلاف نظر دارند: عده‌ای بر آنند که این عرق، نجس است. این در حالی است که اغلب علمای متأخر قائل به پاک بودن آن هستند. آقای حکیم در کتاب «الـمستمسك» می‏گوید: آنچه که به اکثر متأخرین نسبت داده شده، این است که آنان قائل به پاک بودن آن هستند. بلکه حتی حلی، اجماع علماء را بر آن نقل نموده است و کسی که قائل به نجاست آن در کتابی شده در کتاب دیگری از آن رجوع نموده است»[[42]](#footnote-42).

همچنین در ادامه می‏گوید: «صاحب کتاب «مفتاح الکرامة» می‏گوید: فقهاء پیرامون قضیه قرائت سوره فاتحه پشت سر امام در رکعت سومِ نماز مغرب و دو رکعت آخرِِ نماز عشاء و نماز ظهر و عصر، به شدت اختلاف نظر دارند تا جایی که یک فقیه با خودش مخالفت نموده است»[[43]](#footnote-43).

عباس رضوی گوید: «خمینی به حرمت خوردن گوشت ماهی که خاویار را می‏زاید، فتوا داد، زیرا بر جسمش هیچ پوستی وجود ندارد. اما بعد از آن از فتوای مذکور رجوع نموده و آن را به حلال بودن تغییر داد. و خمینی به حرام بودن بازی شطرنج فتوا داد و سپس فتوایش را به حلال بودن تغییر داد»[[44]](#footnote-44).

فقه جعفری اختلافات را در یک خانواده بر می‏انگیزاند

این اختلافات شدید میان فقهای جعفری مذهب، انعکاسات بسیار بدی در جامعه اهل تشیع ایجاد کرده و دامنه آن به مساجد و حوزه های علمیه و دادگاهها و دیگر عناوین اجتماعی، سرایت نموده و خانواده را از هم پاشیده و ارتباط میان افراد یک خانواده را تیره ساخته است. چه بسا پدر از یک مرجع، تقلید می‏کند و فرزندان از مرجعی دیگر. یا عده‌ای از برادران از یک مرجع، تقلید می‏کنند و دیگر برادران از مرجعی دیگر. و گاهی زن و شوهر در مرجعیت تقلید اختلاف دارند و هر یک برای خود مرجع تقلید جداگانه‌ای دارد. و اثر همه این اختلافات بر جامعه سایه افکنده است. اموری وجود دارند که باید میان افراد مشترک باشند و در طبیعت و ماهیتشان، تعارض و اختلاف را نمی‌پذیرند. در نتیجه این اختلافات میان افراد هر خانواده، امور از هم گسسته می‏شوند و مشکلات به وجود می‏آیند. من این را به استنباط خود یا به عنوان تهمتی از جانب خود نمی‏گویم. بلکه این واقعیت زندگانی اهل تشیع است که از دستِ آن به علمایشان شکایت می‏برند.

محمد حسین فضل الله می‏گوید: «همانا تعداد مراجع تقلید، بسیاری از اوقات مشکلات و معضلات متعددی در جامعه اسلامی‏برای ما ایجاد می‏کند. خواه این تعدد مراجع تقلید به خاطر تعدد آرای فقهی باشد که شوهر، به رأی یک مرجع تقلید، پایبند و ملتزم است و زن به رأی مرجع تقلیدی دیگر. و در نتیجه ناسازگاری و اختلاف حتی در داخل یک خانه ایجاد می‏شود. و خواه به خاطر طبیعت تمایلات عمومی‏در اینجا و آنجا باشد»[[45]](#footnote-45).

از محمد صادق صدر پرسیده شد: دختر جوان بالغ و رشیده‌ای از «س»، یکی از علماء تقلید می‏کند و آن عالم ازدواج آن دختر را با هم کفوء خود بدون اجازه ولی، جایز می‏داند و پدر آن دختر از «ص»، یکی از علماء تقلید می‏کند که او این ازدواج را بدون اجازه ولی جایز نمی‏داند. در این صورت تکلیف دختر از جهت شرع یا از جهت تقلیدش چیست؟ و تکلیف پدر از جهت تقلیدش چیست؟ او در جواب چنین گفت: بسمه تعالی: دختر می‏تواند بدون اجازه پدرش با هم کفوء خود ازدواج کند در صورتی که تقلید آن دختر، حجت باشد[[46]](#footnote-46).

نفهمیدیم که این فقیه راجع به پدری که در جوامع محافظه کار امروزی ما زندگی می‏کند و سراغ دخترش را می‏گیرد که چند روزی است به منزل نیامده و در نتیجه او را در منزل مردی می‌یابد که ادعا می‏کند بنا به مذهب فقیه دیگری با آن دختر ازدواج کرده است، و پدر اقدام به کشتن دختر و آن مرد می‏کند، چه جوابی می‏دهد؟ و نفهمیدیم که موضع گیری پدر در قبال دخترش که بدون اطلاع او، با مردی ازدواج کرده، چیست؟

همچنین از وی سؤال شد: هرگاه شخصی، مقلد مجتهدی باشد که نزدیکی با زن از دُبُر را جایز می‏داند و زنش مقلد مجتهدی باشد که آن را جایز نمی‏داند و شوهر این عمل را از زنش بخواهد، تکلیف زن در این حالت چیست؟ در پاسخ گفت:

بسمه تعالی: هرگاه تقلید آن زن، حجتی شرعی باشد، بر او واجب است که آن درخواست را رد کند و با این کار، ناشزه محسوب نمی‏شود[[47]](#footnote-47).

اختلاف در عقیده

جای بسی شگفت است که اختلاف میان علمای جعفری مذهب تنها به مسائل فقهی منحصر نشده بلکه به اصول و فروع عقیده هم سرایت نموده است.

زمینه بحث ما در این مورد نیست، زیرا موضع بحث ما مسائل فقهی (مسائل عملی) است. اما بد نیست که اشاره‌ای هر چند گذرا بدان داشته باشیم با این امید که این مسائل به کمک همدیگر تکانی در عقل و اندیشه‌هایشان ایجاد نماید تا اینکه برآوردهایشان در امور نادرست که به عنوان مسلمات در آمده، تصحیح شوند.

صدوق درباره عقاید شیعه کتابی را به نام «اعتقاد الصدوق» نوشته است. هنوز مدت زیادی نگذشته بود که شاگردش «مفید» آمد و کتابی را به عنوان «تصحیح الإعتقاد» در ردّ کتاب استادش نوشت و در آن حملات شدیدی به وی کرده است، گاهی او را به جهل درباره اخبار و روایات متصف می‏کند و گاهی به جهل در باره مسالک اعتقادات، و عدم آگاهی درباره دیگر مسائل متصف می‏کند، از جمله می‏گوید: «برای کسی که هیچ‌گونه آگاهی و شناختی درباره حقایق امور ندارد، شایسته نیست که بی هدف در آن سخن گوید. چیزی که ابوجعفر در ارتباط با روح و نفس گفته، عین اعتقاد تناسخیه است بدون اینکه خودش هم بداند که این گفته، اعتقاد آنان است. بنابراین در خصوص آنچه که اظهار کرده، جنایت و جرم آن بر خود و دیگران، بسیار بزرگ و سنگین است».

در جایی دیگر می‏گوید: «آنچه که صدوق نقل کرده و آن را توهم نموده، مذهب بسیاری از فلاسفه ملحد است».

اختلاف علمای جعفری مذهب در مسائل اعتقادی در این حد محدود نمی‏شود و دامنه گسترده تری دارد. وقتی شریف مرتضی آمد جهت مخالفت کردن با استادش «شیخ مفید» در 95 مسأله عقیدتی، آستینش را بالا زد[[48]](#footnote-48). این عدد، خیلی زیاد است به ویژه آنکه آنان مدعی هستند که در همه مسائل به معصوم مراجعه می‏کنند.

اکنون سؤالی را مطرح می‏کنیم: اعتقاد امام جعفر صادق بر اساس چه مذهبی بوده است؟

آیا او مذهب شیخ صدوق یا اینکه شیخ صدوق مذهب او را داشته است؟ و یا اینکه او مذهب شیخ مفید و یا مذهب شریف مرتضی داشته است؟ و کدام یک از این عالمان مذهب جعفر صادق داشته‌اند؟ و راستی اصلاً اینان بر اساس چه مذهبی عقاید خود را بنا نهاده‌اند؟!!.

اگر اهل تشیع در اعتقادات خود، جعفری مذهب نیستند، پس در چه مسائلی جعفری مذهب هستند؟ و بر چه اساسی این نام را بر خود نهاده و خود را به امام جعفر صادق نسبت می‏دهند؟

باز اختلاف آنان در مسائل اعتقادی در این حد تمام نمی‏شود -و در خور آن نیست که تمام شود!- بلکه اختلاف کماکان ادامه دارد به گونه‏ای که یک علامت و نشانه و عادتی شده که انکار ناپذیر است، همان طور که محمد حسین فضل الله می‏گوید: «ما بر این باوریم که حرکت اجتهاد شیعه می‌بایستی با همان قدرت و اندازه‌ای که با تفاصیل شرعی مسائل در فروع احکام برخورد کرده، با تفاصیل قضایای عقیده نیز برخورد کند»[[49]](#footnote-49). بلکه حتی می‏گوید: «همانا کتاب‌های تألیف شده در مسائل اعتقادی از جانب علمای مسلمان شیعه، به عنوان یک تفکر نهایی و قطعی در اعتقادات شیعه محسوب نمی‏شود، زیرا کتابهای مذکور از اجتهادات این علماء در فهم قواعد و نصوصی که فرهنگ تشیع بدان توجه کرده، نشأت گرفته است!!»[[50]](#footnote-50).

اگر عوام شیعه بر حقیقت و واقعیت امر اطلاع می‌یافتند

عجیب اینجاست که این دریای اختلافاتی که ساحل ندارد و نزدیک است علمای شیعه را غرق کند، عوام شیعه از آن چیزی نمی‏دانند و کاملاً بی خبرند، بلکه دور از همه حقایق در میان اوهام و آمال و آرزوهای دلپسند و در میان حوض‌های افکار بالدار و زیبا، غوطه ورند در حالی که -با تمام قوت و قطعیتی که بر تصدیق اوهام در ذهن دارند- تصور می‏کنند که مذهبشان در فقه و عقیده یکی است، و اینکه هیچ اختلافی میان عالمانشان نیست، زیرا آنان از پیروان مذهب امام جعفر صادق هستند!! در حالی که دیگران مذاهب مختلف و مشربهای متعددی دارند!!.

و نمی‌دانم که چه شوکه‌ای به آنها دست خواهد داد، اگر آنها گوشه‌ای از این اختلافات را متوجه شوند و دریابند که در چه خواب و خیالی بسر می‌برده‌اند؟

و نمی‌دانم که چه‌ها خواهند کرد؟!.

کشتی نجات... کشتی نجات، کدام کشتی است؟!

بعد از این گردش و سیر طولانی می‏توانی نفس طولانی بکشی تا مقداری استراحت کنی. و اگر خواستی با تمام توان بخندی در حالی که عبارات مشهور زیر را می‏خوانی:

یکی از علمای شیعه در برج سر به فلک کشیده خود نشسته و در حالی که خمیازه می‏کشد، دراز کشیده و بدون آنکه دست بر دهانش بگذارد، ناگهان این کلمات را بر زبان می‏آورد: «بدین گونه اهمیت حدیث ثقلین و ارزش ارجاع دادن امت اسلام به اهل بیت ‡ جهت اخذ احکام از آنان روشن می‏گردد همان طور که اسرار تأکید پیامبر ص بر اقتدا کردن به اهل بیت و قرار دادن آنان به عنوان کشتیهای نجات و امنیت و آسایش برای امت دیگر و باب حِطّه[[51]](#footnote-51) سوم، روشن می‏گردد»[[52]](#footnote-52).

دیگری می‏گوید: «از این رو معتقدیم که احکام شرعیه الهی تنها از آب پاک و زلال ائمه سیراب می‏شوند و اخذ احکام جز از جانب آنان صحیح نیست. و ذمه مکلف در صورت رجوع به غیر ائمه فارغ نمی‏شود. و جز از طریق آنان مطمئن نیست که تکالیف و واجبات خود را ادا کرده است. همانا ائمه همانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شد، نجات می‌یابد و هر کس چنین نکرد، در این دریای موج دار و بسیار پر آب، بر اثر امواج شبهات و گمراهیها غرق می‏شود»[[53]](#footnote-53).

دیگری می‏گوید: «همانا اهل بیت، همان کشتی‌های نجات از هر خطری و مانع اختلاف در دین، و باب حِطّه امت و نشانه‌های هدایت آنانند. هر قبیله‌ای از عرب که با آنان مخالفت ورزیده، حزب ابلیس شده‌اند»[[54]](#footnote-54).

راوی برای ما نقل نکرده که آیا این حکم (هر قبیله‌ای از عرب که با اهل بیت پیامبر ص مخالفت ورزیده‌اند، حزب ابلیس شده‌اند) بر همه مخالفت کنندگان منطبق است یا خیر؟ مصونیتی فقهی برای بعضی از مخالفت کنندگان است که برای دیگران نیست؟ هرگاه بخواهیم که عادلانه قضاوت کنیم و این قانون را بر همه قبایل به طور مساوی -اعم از اینکه عرب باشند یا غیر عرب، چون هیچ قوم و ملتی بر دیگری برتری ندارد جز به تقوا- منطبق کنیم، در این صورت کدام قبیله اولی‌تر و شایسته‌تر است که حزب ابلیس شود؟ از قدیم عرب گفته‌اند: هرگاه خانه ات از شیشه باشد، سنگ را به خانه دیگران پرتاب مکن. اما واقعیت امر این است همان گونه که حضرت حسن بن علی ب از پیامبر ص روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلامِ النُّبُوَّةِ الأُولَى إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ». «همانا آنچه که مردم از سخن پیامبران نخستین دریافته‌اند، این است که هرگاه شرم و حیا نکردی، پس هر کاری که دلت خواست انجام بده».

سوار کدام کشتی شویم؟

اگر بخواهیم روزی سوار کشتی بشویم تا از غرق شدن در دریای اختلافات مذاهب اهل سنت نجات پیدا کنیم پس آیا سوار بر کشتی اخباریون شویم یا سوار بر کشتی اصولیون؟ یا اینکه سوار بر کدام کشتی از کشتی‌های اخباریون و یا اصولیون بشویم؟ زیرا هر فرقه و دسته‌ای کشتی‌های بسیار زیادی دارد. بر هر کشتی‌ای دعوت کننده‌ای قرار دارد و دیگران را به‌سوی آن دعوت می‏کند هر کس دعوتش را استجابت نماید، او را در آن کشتی اسکان می‏دهد و ندا سر می‏دهد و می‏گوید: این کشتی نجات و پناهگاه امت اسلام و باب حِطّه است. و انسان از اینجا به ساحل سلامتی و نجات و امنیت می‏رسد.

پس ما سوار بر کشتی کدام یک از اینان شویم؟ کشتی صدوق، کشتی مفید، کشتی مرتضی، کشتی طوسی، کشتی خوئی، کشتی خالصی، کشتی الغطاء، کشتی سیستانی، کشتی بروجردی، کشتی خمینی، کشتی شریعتمداری، کشتی موسی موسوی، کشتی احمد کاتب، کشتی خامنه‌ای و محافظه کاران، کشتی خاتمی و اصلاح طلبان، کشتی محمد حسین فضل الله، کشتی حسن نصرالله، کشتی صبحی طفیلی، کشتی حکیم، کدام حکیم؟ کشتی صدر، کدام صدر؟ کشتی حوزه ساکت یا کشتی حوزه ناطق، و یا کشتی بحر العلوم؟ دریا، بسیار پهناور و طولانی است و کشتیها هم خیلی زیادند و به مرور زمان بیشتر و بیشتر می‏شوند. هر زمان کشتی‌ای غرق شود، به دنبال آن کشتی دیگری می‏آید و هر یک از صاحبان کشتی‌ها، مدعی مرجعیت و اعلم بودن است.

همانا این اختلافاتی که خارج از شمارش است، به طور قطع ثابت می‏نماید که اختلاف کنندگان یک مذهب واحدی ندارند. پس آنان بر مذهب جعفر صادق نیستند و نسبت دادن فقه و مذهبشان به وی، باطل و بی اساس است.

عبارت «قول امامیه» در کتاب‌های فقهی و اصولی اهل سنت

اخیراً در کتاب‌های فقهی و اصولی اهل سنت شایع شده که وقتی اقوال مذاهب معتبر را می‏آورند، قول امامیه را هم می‏آورند. مثلاً در مسأله‌ای قول مالک، یک قول یا دو قول و یا بیشتر از دو قول احمد و قول شافعی را می‏آورند... و همین طور تا آخر. سپس به دنبال آن عبارت «قول امامیه» را می‏آورند و این را به ذهن خواننده القا می‏کند که امامیه در مسائل فقهی یک مذهب دارند و در هر مسأله‌ای یک قول دارند در حالی که اهل سنت مذاهب متعدد و اقوال مختلفی دارند. و این امر -همچنان که کمی قبل با دلیل آشکار برای ما ثابت شد- مخالف حقیقت و واقعیت است.

من نمی‏دانم چه چیزی فقهاء و دانشمندان ما را بر تثبیت این اسطوره و اشاعه این دروغها واداشته است؟! آیا آنان حقیقت امر را نمی‏دانند؟ که این بعید است، یا آنان حقیقت را می‏دانند ولی تساهل می‏کنند؟ پس آیا چنین تساهلی در شریعت الهی، صحیح است.

برادر گرامی، استاد علاء الدین بصیر جریانی را برای من بازگو کرد و گفت: یکی از این فقهای برجسته مرا دیدار کرد، به او گفتم: آیا تو می‏دانی که امامیه در آرای فقهی شان اختلاف نظر شدیدی دارند؟ گفت: بله. گفتم: پس چرا در کتاب‌هایت با این واقعیت مخالفت نموده‌ای و فقط یک قول را به امامیه نسبت داده ای؟ در جواب گفت: این چیزی است که ما برآن عادت کرده‌ایم!!.

عمل نکردن به فقه امام زمان... چرا؟!

امامیه معتقدند که ناچار باید در هر زمانی، معصوم وجود داشته باشد و هیچ زمانی خالی از وجود معصوم نیست. و به همین خاطر با مرگ پیامبر ص عصمت منقطع نشده، زیرا مردم همیشه تا ابد به یک معصوم نیاز دارند تا از وی پیروی نمایند.

آیا این اعتقاد موجب آن نیست که امامیه تنها به فقه و مذهب امام زمانشان عمل کنند و لا غیر. امام زمان -بنا به اعتقاد آنان- همان مهدی است. پس فقه و مذهب مهدی کجاست؟ و بلکه حسن عسکری، پدر مهدی، و فقه امام رضا یا فقه پدرش، امام موسی کاظم و فقه دیگر ائمه کجاست؟ چرا اهل تشیع تنها بر فقه و مذهب امام جعفر صادق متوقف شده‌اند و به فقه دیگر ائمه عمل نمی‏کنند؟ آیا با مرگ جعفر صادق واجب نیست که به امام بعد از او منتقل شد و به قول او عمل کرد؟ اگر فقه و مذهب امام جعفر بی نیاز از فقه و مذهب امام بعد از اوست، پس علت نیاز به امام بعد از او چیست؟ و اگر فقه امام جعفر بی نیاز از فقه امام بعدی نیست، پس چرا امامیه تنها بر مذهب جعفری متوقف شده‌اند و دلیل اهتمام خاص به مذهب امام جعفر صادق و بی توجهی به مذهب دیگر ائمه چیست تا جایی که اقوال هیچ یک از ائمه پیش از امام جعفر و پس از او در نزد اهل تشیع یافت نمی‏شود، اقوالی که بتواند یک مذهب را شکل دهد!.

کلینی در مدت زمان نزدیکی به حیات حسن عسکری و تقریباً در یک منطقه (بغداد و سامراء) همراه با وی زیسته است، اما در کتابش «کافی» -که شامل هشت جلد از روایات می‏باشد و غالباً منسوب به جعفر صادق است- جز چند روایت چیزی از حسن عسکری نقل نکرده و تنها روایات و اقوال جعفر صادق را نقل نموده، در حالی که فاصله طولانی از لحاظ زمان و مکان میان آن دو وجود داشته است.

از نظر زمانی، حدود 200 سال میان آن دو فاصله بوده است. و از لحاظ مکانی هم باید گفت که جعفر صادق در مدینه زیسته است و کلینی در بغداد. پس چرا کلینی، کسی را که از لحاظ زمانی و مکانی نزدیک تر بوده، رها کرده و به کسی که از لحاظ زمانی و مکانی دورتر بوده، چسبیده است.

اولی‌تر - و بلکه واجب‌تر - آن بود که او آثار حسن عسکری را که خیلی به او نزدیک بوده، جمع‌آوری کند. بلکه واجب آن بود که اقوال «مهدی» را جمع‌آوری کند اگر چه این امر به واسطه سفیران مهدی که هم عصرشان بوده، صورت می‏گرفت.

پس چرا کلینی شش امامی‏که پشت سر هم آمده‌اند، رها کرده و تنها از امام هفتمی‏که قبل از آنان بوده، روایت کرده و چرا پنج امام قبل از جعفر صادق را رها کرده و تنها از امام ششمی‏که بعد از آنان آمده، روایت کرده است؟!.

دلیل نیاز به استمرار امامت چیست؟

اگر شرعاً تبعیت کردن از اقوال یکی از ائمه کفایت می‏کرد، پس راز تعدد ائمه و دلیل نیاز به استمرار آنان چیست؟

همانا فقه و مذهب اولین امام بی نیاز از فقه و مذهب دیگر ائمه است پس هیچ نیازی به امامان بعدی نیست. پس چرا امامیه، فقه حضرت علی، اولین امام را مدون نکرده‌اند؟ آیا فقه او همانند فقه امامان بعد از او بجز جعفر صادق، از بین رفته است و به همین خاطر اهل تشیع، جعفری مذهب شده‌اند؟ و آیا حفظ فقه و مذهب امام جعفر، سبب عدم اهتمام به حفظ فقه و مذهب امامان بعدی است؟

پس می‏توان نتیجه گرفت که اگر فقه حضرت علی حفظ می‏شد دیگر نیازی به حفظ فقه امام جعفر نبود. یعنی امامت، امامت در فقه و مذهب است پس اگر فقه امام اول حفظ می‏شد دیگر نیازی به امامت دیگری نبود. پس چرا امامت بعد از امام جعفر صادق استمرار یافته در حالی که فقه و مذهب او، حفظ و نگهداری شده است؟!.

عصر پیشوایان مذاهب فقهی

همانا عصری که جعفر صادق در آن زیسته، عصر پیشوایان فقه و شکل گیری مذاهب فقهی‌ای بوده که در زمان جعفر یا کمی قبل از او، شروع شده و کمی ‏بعد از او پایان یافته است. پس آن موقع مذهب ابوحنیفه و مالک و زید - که معاصر امام جعفر صادق بوده‌اند - و مذهب شافعی و احمد - که کمی‏بعد از او آمدند - وجود داشت و سپس مذاهب فقهی و مستقل پایان یافت. پس در آن زمان، امام ابوحنیفه، مالک، زید، جعفر، شافعی و احمد می‌زیسته‌اند.

بنابراین، ظهور جعفر به عنوان امامی ‏از ائمه فقه، امری متناسب با طبیعت آن عصر بود. نه به این خاطر که او امامی معصوم بوده بلکه بدین خاطر که او پیشوای فقه بود. بنابراین پس از او هیچ نیازی به پیشوای فقه که برای خود پیروان جداگانه‌ای داشته باشد، نیست. مانند زید و ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد، که بعد از آنان هیچ نیازی به پیشوای دیگری در مسائل فقهی نیست که برای خود پیروان جداگانه‌ای داشته باشد.

این چیزی است که علت اهتمام خاص به مذهب جعفر صادق و مذهب پدرش، قبل از او را روشن می‏سازد، چون پدرش عصر آغاز شکل‌گیری مذاهب را دریافته است، و خود او در اوج شکل گیری مذاهب می‌زیسته است.

به همین خاطر اقوال علی بن حسین، جد امام جعفر مدون نشده همچنان که اقوال هیچ فقیهی از فقهاء با این عنوان که پیشوای یک مذهب خاص باشد، مدون و جمع‌آوری نشده است، زیرا مذاهب فقهی در آن موقع هنوز ظهور نکرده بودند.

و بخاطر همین سبب است که نیازی به اهتمام به تدوین فقه امامان بعد از امام جعفر صادق وجود نداشت. بنابراین نیازی به اغراق گویی و حمل کردن آن بر چیزی غیر ممکن، نیست.

از بین رفتن فقه امام جعفر صادق از نظر اهل سنت و شیعه

\همانا دروغ و افترا به امام جعفر صادق زیاد بسته شده است. به همین خاطر علمای معتمد و بزرگوار از اکثریت روایت وی خودداری کرده‌اند، از این رو فقه امام جعفر صادق از بین رفته، و آنچه از اقوال و آرای فقهی او که امروزه در دست است و قابل اطمینان باشد، خیلی معدود و انگشت شمار است و یک مذهب را تشکیل نمی‏دهد. و اکثر اقوالی که به وی نسبت داده شده، همگی ساختگی و دروغ هستند و کتابهای معتبر از ذکر آنها خودداری کرده‌اند[[55]](#footnote-55).

کتاب‌های امامیه این حقیقت تلخ را روایت کرده‌اند. کشی از جعفر صادق روایت کرده که او گفت: «ما، اهل بیت راستگو هستیم و دروغگویان همیشه بر ما دروغ می‏بندند، در نتیجه صدق و راستی ما به سبب دروغهایی که بر ما بسته‌اند، از نظر مردم اعتبار و ارزش خود را از دست می‏دهد»[[56]](#footnote-56).

در جای دیگری می‏گوید: «همانا مردم ولع و شیفتگی خاصی دارند که بر ما دروغ ببندند»[[57]](#footnote-57).

باز در جای دیگری می‏گوید: «مغیره بن سعید عمداً بر پدرم دروغ می‏بست و کتاب‌های اصحاب پدرم را می‏گرفت. اصحاب مغیره خودشان را به اصحاب پدرم نزدیک می‏کردند و آن کتابها را به مغیره می‏دادند و او به طور پنهانی کفر و زندقه و نفاق را در آن جعل می‏کرد و بعد آنها را به پدرم نسبت می‏داد. سپس آنها را به اصحابش می‏داد و به آنان دستور می‏داد که آن مطالب را در میان شیعیان پخش کنند. پس تمامی غلو و افراطهایی که در کتابهای پدرم است، از جمله مطالبی است که مغیره بن سعید در کتاب‌هایشان جعل کرده است»[[58]](#footnote-58).

غریفی می‏گوید: «همانا بسیاری از احادیث از ائمه صادر نشده بلکه افراد دروغگو آنها را وضع کرده و به ائمه نسبت داده‌اند: یا از طریق جعل آن روایات در کتابهای ائمه و یا از راههای دیگر. طبعاً باید برای این روایات یا اکثرشان، اسناد صحیحی را وضع نمایند تا این روایاتی که جعل شده‌اند، مورد قبول واقع شوند»[[59]](#footnote-59).

محمد حسین فضل الله گوید: «همانا همراه با احادیث وارده از ائمه، اقوال و روایات مجعول و دروغی وجود دارند که واضعان حدیث آنان را جعل کرده‌اند، کسانی که به نقل احادیث موضوع به طور مستقیم اکتفا نکرده‌اند بلکه در کتابهای اصحاب ثقه و معتمد ائمه مانند زراره، محمد بن مسلم و امثال آنان، روایاتی را به طور پنهانی جعل نموده‌اند تا اینکه احادیث موضوع از طریق افراد ثقه و مورد اعتماد، به اذهان عموم امت اسلامی‏نفوذ یابند، کسانی که به خاطر امانتداری و ثقه بودنشان در آنچه از ائمه نقل می‏کنند، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد»[[60]](#footnote-60).

فصل سوم  
معتبر نبودن اسانید و روایات از امام جعفر

آنچه از قبل گفتیم ما را به موضوع خطیر و مهمی می‏کشاند که آن هم موثوق نبودن و قابل اعتماد نبودن عموم اسانید روایات منسوب به جعفر صادق -گذشته از دیگر ائمه- می‏باشد، به خاطر ثقه نبودن و معتمد نبودن راویانی که از ائمه روایت کرده‌اند. این چیزی است که علمای شیعه پیش از دیگران بدان تصریح نموده‌اند.

قبلاً تعدادی اقوال از بعضی از علمای شیعه ذکر شد، از قبیل شریف مرتضی که گفت: «از کجا خبر واحد برای ما صحیح و حجت است، خبری که توسط کسانی روایت شده که جایز است عادل نباشند»[[61]](#footnote-61).

بلکه صراحتاً با سخن خطیری که عموم روایاتشان را ریشه کن و نابود می‏کند، می‏گوید: «از میان تصنیفات محدثین از اصحاب ما، هیچ کدام قابل احتجاج نیستند و هیچ یک از کتاب‌هایی که نوشته‌اند، قابل احتجاج و استدلال نیستند»[[62]](#footnote-62).

طوسی می‏گوید: «همانا بسیاری از مصنفین از میان اصحاب ما و اصولیون، مذاهب فاسد و باطل را اختیار کرده‌اند اگر چه کتابهایشان قابل اعتمادند»[[63]](#footnote-63).

این چیزی است که ما خود می‏گوییم و از آن تجاوز نمی‏کنیم که: اهل تشیع به کتاب‌هایی اسناد و تکیه می‏کنند که افرادی دارای مذاهبِ باطل آنها را تألیف کرده‌اند. و این چیزی است که شیخ تمامی‏شیعیان، یعنی ابوجعفر طوسی بدان اعتراف نموده است.

پس راه صلاح و درست به سوی آنان از کجا یافت می‏شود؟!.

حقایقی مهم از اسانید شیعه

1- دروغ بودن ادعای روایت از اهل بیت

شیعه احادیث پیامبرص که توسط اصحاب و یارانش و پس از آنان، تابعین روایت شده‌اند، مردود می‏دانند با این دلیل که روایان آن احادیث، از اهل بیت پیامبر ص نیستند، کسانی که -آن گونه که اهل تشیع ادعا می‏کنند- تنها دروازه‌ای برای شهر علم پیامبر ص هستند. این در حالی است که ادعا می‏کنند تمامی‏روایات و احادیث شان از اهل بیت نقل شده‌اند. بنابراین تنها احادیثی که اهل بیت از پیامبر ص روایت کرده‌اند، صحیح و قابل اعتمادند.

ولی ما -هنگام تحقیق و پژوهش- برای این ادعا حقیقتی که قابل استناد باشد، نمی‌یابیم: نه از لحاظ ژرف نگری و تأمل، و نه از لحاظ واقعیت و تطبیق. اینک بیان آن در زیر می‏آید:

2- راویان شیعه از اهل بیت نیستند

تحقیق و پژوهش نظری در این موضوع را به تأخیر می‏اندازیم و مستقیماً وارد واقعیت تطبیقی در نزد شیعه می‏شویم تا ببینیم آیا آنچه که ادعا می‏کنند، بدان پایبندند و آن را بر خود تطبیق می‏نمایند؟ یا نه، در واقعیت امر آنچه که می‏گویند ادعایی بیش نیستند و عملاً بدان پایبند نیستند؟!.

همانا ادعای شیعه مبنی بر اینکه روایاتشان از اهل بیت نقل شده‌اند، مستلزم آن است که راویان این احادیث - در تمامی‏روایت، یعنی از ابتدا تا اینکه به امام یا پیامبر ص می‏رسد - فقط از ائمه، یا -حداقل- از اهل بیت باشند.

اگر این امر منظور و مراد آنان باشد، به طور قطع وجود خارجی ندارد و واقعیت خلاف آن است. و مراجعه به هر منبعی از منابع حدیثی شیعه مانند «کافی» اثر کلینی و «بحار الأنوار» اثر مجلسی، بطلان این ادعا را کاملاً آشکار و روشن می‏سازد.

همانا راویان شیعه، کسانی که دین شیعه را برایشان نقل کرده‌اند، از میان ده‌ها هزار روایت، هیچ‌یک از اهل بیت جدای از ائمه اهل بیت، وجود ندارند. هر کس می‏خواهد از صحت گفته‌ام اطمینان یابد، این منابع وجود دارند، اگر خواست بدانها مراجعه نماید، بیشتر از یک روایت که با این لفظ: «فلان عن فلان عن فلان... قال ابوعبدالله ...» شروع شده باشد، وجود ندارد. و «فلان فرد» از ابتدای سند تا آخر آن، از اهل بیت نیست. پس کدامند آل بیتی که شیعه از آنان حدیث روایت کرده‌اند؟!.

نمونه‌هایی از اسانید کتاب «کافی» اثر کلینی

این امر با اسانید نخستِ ده روایت از کتاب «الأصول من الکافی» به عنوان نمونه‌ای از تمامی‏روایات شیعه در همه منابعشان، ثابت می‏گردد. به دنبال آن چند نمونه دیگری از کتاب «صحیح بخاری» جهت مقایسه آورده‌ام تا کاملاً برای خواننده روشن گردد که آنچه شیعه افتخار می‏کنند و به خود می‏بالند که روایاتشان از اهل بیت نقل شده، ادعایی بیش نیست و کاملاً باطل و بی اساس است:

1. ابوجعفر محمد بن یعقوب به ما خبر داده و گفت: عده‌ای از اصحاب ما از جمله محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم از ابوجعفر به من خبر داد که ابوجعفر گفت: «لما خلق الله العقل...» «هنگامی‏که خداوند عقل را آفرید...».
2. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، ازعمرو بن عثمان، از مفضل بن صالح، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از علی نقل کرده است که او گفت: «هبط جبرئیل...» «جبرئیل نازل شد...».
3. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از بعضی از اصحاب ما که آن را به ابوعبدالله با سند متصل، اسناد داده‌اند، نقل کرده که راوی می‏گوید: «قلت له: ما العقل...» «به و گفتم: عقل چیست...».
4. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت کرده که او گفت: «سمعت الرضا یقول: صدیق کل امریء عقله...» «از امام رضا شنیدم که می‏گفت: انسان صدیق و راستگو کسی است که عقلش...».
5. از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم، روایت است که گفت: «قلت لأبی حسن : إن عندنا قوماً...» «به ابوالحسن گفتم: همانا نزد ما قومی هستند...».
6. احمد بن ادریس، از محمد بن حسان، از ابومحمد رازی، از سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمار، روایت است که او گفت: «قال ابوعبدالله: من کان عاقلاً...» «ابوعبدالله گفت: هر کس عاقل باشد...».
7. عده‌ای از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی بن یقطین، از محمد بن سنان، از ابوجارود، از ابوجعفر روایت کرده‌اند که او گفت: «إنما یداقّ الله العباد...» «همانا خداوند بندگان را محاسبه می‏نماید...».
8. علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت کرده که او گفت: «قلت لأبی عبدالله: «فلان من عبادته...». «به ابوعبدالله گفتم: فلانی از عبادتش...».
9. علی بن ابراهیم از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از ابوعبدالله روایت کرده که او گفت: «قال رسول الله : إذا بلغکم عن رجل حُسن حال...». «رسول اللهص فرمودند: هرگاه درباره مردی نیکو حال به شما خبر رسید...».
10. محمد بن یحیی از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت نموده که او گفت: «ذکرت لأبی عبدالله رجلاً مبتلی بالوضوء والصلاة...» «مردی را که همیشه وضو داشت و نماز می‏خواند، برای ابوعبدالله ذکر کردم...».

آیا در یک سند از این روایات، یکی از اهل بیت یا نامی ‏از آنان می‏بینید**؟** ﴿نَبِّ‍ُٔونِي بِعِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾[الأنعام: 143].«اگر راست می‏گویید مرا از حقیقت امر آگاه سازید».

این وضعیت تمامی‏روایات و احادیث «کافی» است که تعدادشان به بیشتر از شانزده هزار روایت (000/16) می‏رسد. بلکه این، وضعیت تمامی‏روایات اهل تشیع در منابع حدیثی دیگر بدون استثناء است. بنابراین ادعای شیعیان در خصوص روایت از «اهل بیت» از اساس باطل می‏باشد.

نمونه‌هایی از اسانید بخاری در کتابش «الصحیح الجامع»

آنچه در زیر می‏آید، اسانید نخست ده حدیث (بدون تکرار) است که امام محمد بن اسماعیل در صحیح خود از علی بن ابی طالب روایت نموده است:

1. علی بن جعد به ما گفت که شعبه به ما خبر داد و گفت: منصور به من خبر داد و گفت: از رِبعی بن حِراش شنیدم که گفت: از علی شنیدم که می‏گفت: پیامبر ص فرمودند: «لاَ تَكْذِبُوا عَلَىَّ ، فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَىَّ فَلْيَلِجِ النَّارَ». «بر من دروغ نبندید، زیرا هر کس بر من دروغ ببندد، باید به آتش جهنم پناه ببرد».
2. محمد بن سلام به ما گفت که وکیع از سفیان، از مُطَرَّف، از شعبی، از ابوجحیفه به ما خبر داد که ابوجحیفه گفت: «قلت لعلي بن أبي طالب: هل عندکم کتاب؟ قال: لا، إلاَّ کتاب الله...» «به علی بن ابی طالب گفتم: آیا در نزد شما نوشته‌ای هست؟ گفت: نه، بجز کتاب خدا (قرآن)...».
3. علی گفت: «حدثوا الناس بما یعرفون...». «با مردم به نسبت فهمشان سخن بگویید...» عبیدالله بن موسی از معروف بن خربوذ، از ابوطفیل، از علی این گفته را روایت کرده است.
4. مسدّد به ما خبر داد و گفت که عبدالله بن داود بن اعمش از منذر ثوری، از محمد بن حنیفه و او هم از علی بن ابی طالب روایت کرده که علی گفت: «کنت رجلاً مذّاء فأمرت الـمقداد بن الأسود أن یسأل النبی فسأله فقال: فیه الوضوء». «من مردی مذاء بودم (یعنی زیاد آب مذی از من خارج می‏شد) به مقداد بن اسود گفتم که در این مورد از پیامبر ص سؤال کند. او هم از پیامبر ص در این باره پرسید. ایشان فرمودند: باید -در هر بار خارج شدن آب مذی- وضو بگیرد».
5. ابویمان به ما خبر داد و گفت که شعیب از طرف زهری به ما خبر داد و گفت که علی بن حسین به من خبر داده که حسین بن علی به وی خبر داده که علی بن ابی طالب به وی خبر داده که رسول الله ص شبی او و فاطمه، دخترش را زد...
6. عثمان به ما خبر داد و گفت که جریر از منصور، از سعد بن عبیده، از ابوعبدالرحمن، از علی روایت کرده که او گفت: «کنا فی بقیع الغرقد فأتانا النبی فقعد...» «ما، در «بقیع الغرقد»[[64]](#footnote-64) بودیم که پیامبر ص نزد ما آمد و نشست...».
7. محمد بن بشار به ما خبر داده و گفت که غندر به ما خبر داده و گفت که شعبه از حکم، از علی بن حسین، از مروان بن حکم روایت کرده که مروان بن حکم گفت: «شهدت عثمان وعلیاًب...» «عثمان و علی ب را دیدم...».
8. قبیصه به ما خبر داد که سفیان از طرف ابن ابونجیح، از مجاهد، از عبدالرحمن بن ابولیلی، از علی به ما خبر داد که علی گفت: «أمرنی رسول الله أن أتصدق بجلال البُدن التی نحرت وجلودها» «رسول الله ص به من امر فرمود که پوشش شتران قربانی و پوست‌هایشان را به صدقه بدهم».
9. محمد بن کثیر به ما خبر داد که سفیان به ما خبر داد و گفت: ابن ابونجیح از طرف مجاهد، از عبدالرحمن بن ابولیلی، از علی به من خبر داده که او گفت: «بعثنی النبی فقمت علی البدن...» «پیامبر ص به دنبال من فرستاد و من بلافاصله حاضر شدم...».
10. عَبدان به ما خبر داده که عبدالله به ما خبر داده که یونس از ابن شهاب روایت کرده که گفت: علی بن حسین به من خبر داد که حسین بن علی به او خبر داده که علی گفت: «کانت لی شارف من نصیبی من الغنم... » «چند تا ماده شتر پر سال سهم من بود...».

اینها اسانید بخاری هستند و آنها اسانید کلینی. پس آیا برتری‌ای برای اسانید کلینی بر اسانید بخاری می‏بینی طوری که بتوان گفت: همانا شیعه روایات خود را از اهل بیت می‏گیرند؟ و اهل سنت از اهل بیت احادیث روایت نمی‏کنند؟

همانا تمامی ‏آنچه که کلینی و بعد از او سایر نویسندگان منابع حدیثی شیعه انجام داده‏اند، این است که روایتی را آورده‌اند که به یکی از ائمه منتهی می‏شود ولی تمامی‏ راویانی که در سلسله سند آن احادیث هستند، از ائمه اهل بیت و حتی عموم اهل بیت نیستند. در حالی که بخاری احادیث را با سلسله اسنادی روایت می‏کند که به رسول الله ص منتهی می‏شود. اگر ما فرض کنیم که همه راویان بین بخاری و رسول اللهص از اهل بیت نیستند، پس در این صورت امتیاز روایات کلینی و دیگر راویان شیعه بر روایات بخاری چیست؟ آنها هم از افرادی روایت کرده‌اند که از اهل بیت نیستند! اما در واقع امتیاز حقیقی، از آنِ راویان اهل سنت است، زیرا آنان از خود رسول الله ص حدیث روایت کرده‌اند در حالی که راویان شیعه از ائمه و غالباً از جعفر بن محمد حدیث روایت کرده‌اند. و بدون شک روایت حدیث از پیامبر ص به مراتب بهتر و والاتر از روایت از دیگران است. به دو سند زیر بنگر و آن دو را با هم مقایسه کن:

کلینی- محمد بن یحیی– احمد بن محمد – ابن فضال – حسن بن جهم – رضا.

بخاری – علی بن جعد – شعبه – منصور- ربعی بن حراش– علی– رسول الله ص.

پس به چه دلیلی کسی که از رضا روایت می‏کند، دینش را از اهل بیت گرفته ولی کسی که از خود پیامبر ص - که سرور امت بلکه تمامی جهانیان، گذشته از اهل بیت است- از اهل بیت روایت نکرده است؟! چنین قضاوتی نوعی کم کردن شأن پیامبر ص است. آیا دلیل و حجت شیعه در روایت از اهل بیت این نیست که روایت آنان صحت نقل از رسول الله ص را بیشتر ضمانت می‏کند؟ در حالی که آنان جز یک روایت که به «امام» منتهی شده - و در آن راوی دیگری از اهل بیت نیست که آن را از شخص امام روایت کرده باشد - دیگر حدیثی روایت نکرده‌اند. پس کسی که از خود رسول الله ص روایت می‏کند، چرا روایتش ضامن صحت نقل از رسول الله ص نباشد در حالی که از خود او روایت می‏کند؟!.

اگر کسانی که از «امام» روایت کرده‌اند همه شان از اهل بیت می‏بودند. و یا جعفر صادق -یا هر کسی دیگر از امامان- کتابی را با قلم خودشان که از رسول الله ص روایت کرده‌اند، برای ما به جا می‏گذاشتند، آن وقت ادعای شیعه، به جا بود. اما و هر آنچه هست و نیست تنها یک روایتی است که به یکی از امامان اهل بیت نسبت داده می‌شود. و عجیب آنکه در سند این روایت منسوبه کسی از اهل بیت بچشم نمی‌‌خورد!.

پس این قاعده که (تنها باید دین از ما فرا آموخته شود، و ما تنها گنجینه‌های علم آل محمد و وارثان آنهاییم...) سخنی است که به هیچ وجه با حقیقت و علم همخوانی ندارد، و از حق و حقیقت هیچ بویی نبرده است!!.

می‏توانی ملاحظه کنی که چهار روایت از مجموع ده روایت قبل که بخاری از حضرت علی روایت کرده، در سندهای آن روایانی از اهل بیت قرار دارند. پس روایت چهارم، محمد بن علی از پدرش، علی آن را روایت کرده است. روایت پنجم هم از علی روایت شده، از طریق علی بن حسین از پدرش، حسین بن علی، از پدرش، علی بن ابی طالب . روایت دهم هم به همین صورت. اما روایت هفتم از طریق علی بن حسین، وارد شده است. اما کلینی در ده روایت قبلی اش، یک روایت را از امام که در سندش یکی از اهل بیت باشد، روایت نکرده است. همچنین است تمامی ‏روایاتش بجز تعداد اندکی.

البته بجز روایت هفتم که از «حسن بن علی» وارد شده، اما متأسفانه معلوم شده که آن راوی، «ابن یقطین» فارس شعوبی[[65]](#footnote-65) است و «پسر ابوطالب» عربی قریشی نیست!!!.

هم اکنون آیا همراه من مطمئنی که آنچه شیعیان ادعا می‏کنند که آنان علم خود را از اهل بیت دریافت می‏کنند و احادیث خود را از اهل بیت روایت می‏کنند، افسانه‌ای از جمله افسانه هایی است که میان مردم به خاطر اینکه زیاد به گوششان خورده، شایع شده‌اند. ما شاء الله افسانه ها خیلی زیادند و این هم یکی از آن افسانه‌هاست.

3- تألیف کنندگان منابع حدیثی شیعه، همه شان غیر عرب‌اند

همان شرطی که امامیه برای خود قرار داده‌اند که عبارت است از اینکه آنان تنها روایتی را قبول می‏کنند که از طریق رجال اهل بیت نقل شده، از جهت دیگری نقض می‏شود. و آن هم، این است که: اصل سند فاقد این شرط است، چون هیچ‌یک از راویانی که منابع حدیثی را تألیف نموده‌اند اصلیت عربی ندارند! جدای از اینکه از ائمه اهل بیت باشند -همچنان که شرط مذکور مقتضی آن است- یا حداقل از عامه اهل بیت باشند. به علاوه، رجال سلسله سند کاملاً فاقد این شرطی است که شیعه، دیگران را بدان ملزم می‏نمایند. -همچنان که در مورد قبلی برایمان روشن گردید- اینک تفصیل این مطالب بیان می‏شود:

همانا روایت امامیه در اصل به چهار منبع بر می‏گردند که آن چهار منبع عبارتند از:

1. «کافی»، اثر محمد بن یعقوب کلینی (متولد 329 ﻫ ق).
2. «فقیه من لا یحضره الفقیه»، اثر محمد بن علی قمی (متولد 381 ﻫ ق).
3. تهذیب الأحکام.
4. استبصار.

دو کتاب اخیر، تألیف محمد بن حسن طوسی (متولد 460 ﻫ ق) است.

هیچ کدام از صاحبان این کتابها عرب نیستند. همان طور که هیچ کدام، از ائمه اهل بیت و حتی عامه اهل بیت نیستند.

این منابع در زمان آل بویه تألیف و انتشار یافته و آل بویه، ایرانی و عجم بودند که در بغداد حکمرانی می‏کردند و فساد و تباهی در آن به پا کردند.

سپس صفویان آمدند که آنان هم ایرانی و عجم بودند تا بار دیگر حرکت تألیفی امامیه جان بگیرد، پس مجلسی کتاب «بحارالانوار» را نوشت که او فارس و عجم بود. این کتابش به عنوان موسوعه تمامی‏روایات امامیه معتبر است و بیش از صد جلد می‏باشد.

مقایسه منابع حدیثی شیعه با منابع حدیثی اهل بیت

منابع حدیثی اهل سنت بر خلاف منابع حدیثی شیعه است، چون مؤلفین آنها هم عرب و هم غیر عربند اما غیر عربی که با طبیعت اسلام و دیدگاه جهانی‌اش سازگار است در حالی که منابع شیعه تنها با طبیعت فارسها و دیدگاه خودشان سازگار است.

همانا قدیمی‏ترین و اولی ترین کتاب تألیف شده در زمینه روایت در میان اهل سنت کتاب «موطأ» امام مالک است. مؤلف این کتاب، مالک بن انس (وفات 179 ﻫ ق) اصلیت عربی داشت و از تبار یمن بود.

پس از این کتاب، مسند امام احمد تألیف شد، کتابی که مشتمل بر حدود چهل هزار حدیث پیامبر ص می‏باشد. امام احمد بن حنبل (وفات 241 ﻫ ق) عرب بود. وی از طایفه بنی شیبان از عرب‌های عراق بود.

مسند امام شافعی. مؤلف این کتاب محمد بن ادریس شافعی (وفات 204 ﻫ ق) می‏باشد. او قریشی نسب و عرب بود که نسبش در جد سوم پیامبر ص، عبد مناف به پیامبر ص می‏رسد.

صحیح بخاری، که امام محمد بن اسماعیل بخاری (وفات 256 ﻫ ق) آن را جمع‌آوری کرده است. امام بخاری غیر عرب بود.

صحیح مسلم. مؤلف آن، امام مسلم بن حجاج (وفات 261 ﻫ ق) است. او عرب و از قبیله «قشیر» عربی بود.

یکی دیگر از کتاب‌های حدیثی اهل سنت، سنن ابوداود است. مؤلف این کتاب ابوداود (وفات 275 ﻫ ق) است که او هم عربی الاصل و اهل اَزد بود.

پس چرا راویان امامیه، عجم هستند و هیچ کدام عرب نیستند؟ و چرا آمیزه‌ای از عرب و عجم نیستند آن طور که منطق و عقل حکم می‏کند، چون در میان مسلمانان هم عرب هست و هم غیر عرب. و عرب حاملان دین‌اند و دین هم کتاب و سنت است. پس حتماً باید در میان راویان عرب باشد.

اما اینکه مؤلفین منابع شیعه همه شان عجم‌اند، اشاره به این است و این شک را ایجاد می‏کند که در این باره قصدی در کار بوده به ویژه آنکه اگر در نظر داشته باشیم که آن منابع پر از عقاید انحرافی و باطل و افکار مخرب و افراطی است، چیزی که عرب نبودن حتی یکی از مؤلفین آن، این امر را روشن و آشکار می‏سازد، چون اولاً امکان ندارد که عربها به خاطر ایمانی که دارند، اساس دین خود را ویران کنند و ثانیاً در این کار مصلحتی برایشان نبوده به ویژه در عصرهای نخست، چون حکومتشان بر اساس دین اسلام پایه گذاری شده بود برخلاف فارس ها که با برپایی دین اسلام، حکومتشان از هم فرو پاشید. و هر کس از عرب‌ها که به هر دلیلی منحرف شده، انحرافش به آن درجه نرسیده که از نظر غیر عربها، غیر قابل اعتماد باشد.

4- سلسله راویان، دارای حلقه‌های معیوبی است

گاهی منظور شیعه راجع به روایت از اهل بیت این است که روایاتشان -صرف نظر از سلسله راویان آن روایات- در نهایت سلسله سندشان به امام جعفر صادق یا دیگر ائمه می‏رسد. و برای قبول آن روایات و ثبوت صحتشان همین کافی است.

این، تفسیر واقعی ادعای شیعه است و بهره‌ای بیش از این ندارند. یعنی در هیچ کدام از روایات آنان از ابتدای سند تا آخرشان، راویی نمی‌یابی که نسبش به اهل بیت برسد بجز امامی‏که روایت به او منتهی می‏شود.

این همان معنای رایج در میان عوام شیعه است، چون هر روایتی را که به ائمه منسوب شده باشد، صرف نظر از سند و صحتش، آن را تصدیق می‏کنند. میان عالمانشان نیز وضع به همین منوال است! در واقع می‏بینیم که آنان دقیقاً همانند عوام به این روایات استدلال می‏کنند، علی رغم آنکه در هنگام جدال و بحث ادعای تحقیق و پژوهش را دارند.

اگر چنین است -که در واقع چیزی غیر از این نیست- پس دعوایشان مبنی بر بی‌مانند بودنشان به خاطر روایت از اهل بیت، چه معنایی دارد؟ رد و باطل کردن این معنا نیازی به تفصیل و توضیح ندارد. همانا چنین ادعایی شبیه به تبلیغات صرف جهت جلب توجه عموم مردم است. هر کس که ذره‌ای علم داشته باشد، این را به خوبی درک می‏کند. اما با این وجود هیچ اشکالی نمی‏بینم که بگویم:

همانا منتهی شدن یک روایت به شخص ثقه‌ای در صحیح دانستن آن روایت کافی نیست مادام که با اصول و قواعد حدیث و قواعد تصحیح و تضعیف احادیث مطابقت نداشته باشد و یکی از آن قواعد، وجوب موثوق بودن تمامی‏رجال سند است. و گرنه احادیث منسوب به رسول الله ص که در منابع اهل سنت موجود است -بنا به قاعده قبلی- صحیح‌تر و موثوق‌تر می‏باشند، چون منزلت پیامبر ص بسیار والاتر است پس عمل به مجموع احادیث او، اولی تر و سزاوارتر می‏باشد.

البته یک روایت تنها به خاطر اینکه به رسول الله ص یا امام جعفر صادق منتهی شده، مستلزم صحت آن روایت نیست بلکه باید به موثوق بودن رجال سلسله سند از اول تا آخرش، صرف نظر از واقعیت خارجی، نگاه کرد. و این چیزی است که قواعد اصولی مقتضی آن است. خوئی در این خصوص می‏گوید: «صحت همه روایات کتب چهارگانه ثابت نشده، پس باید به سند هر یک از روایات آنها نگریست: اگر شرایط صحت روایت در آن تحقق پیدا کرد، بدان عمل می‏شود در غیر این صورت به آن عمل نمی‏شود»[[66]](#footnote-66).

این چیزی است که در کتاب‌ها موجود است. اما آنچه که میان عامه امامیه و در واقعیت ملّی و علمی‏شان وجود دارد، چیز دیگری است. همان طور که قبلاً ذکر شد.

این زمانی است که ما در خلال قواعد مربوطه به این قضیه نگاه می‏کنیم، اما هنگامی‏که در خلال قواعدی که شیعه آن را وضع کرده‌اند به آن نگاه می‏کنیم -که از جمله آن قواعد، این است که راویان باید از اهل بیت باشند- در آن صورت بطلان روایاتشان، بسیار واضح و روشن است، زیرا کاملاً به این شرط عمل نکرده‌اند.

همانا محمد بن مسلم، جابر بن یزید جعفی، زراره بن اعین، ابوبصیر مرادی، هشام بن حکم، هشام جوالیقی، ابوحمزه ثمالی، محمد بن یحیی، عوف عقیلی، عبدالله بن یعفور، ابوهریره بزار، برید بن معاویه، مغیره بن سعید،... و دیگر راویان شیعه هیچ کدام از اهل بیت نیستند. پس چگونه شیعه روایات این افراد را قبول می‏کنند و در عین حال روایات اهل سنت که از صحابه و تابعین روایت کرده‌اند به این دلیل که از اهل بیت نیستند، مردود می‏دانند؟!.

مقایسه میان اصحاب محمد و اصحاب جعفر

شایان ذکر است که در اینجا بگوییم: کدام یک از این دو گروه افضل و برترند: اصحاب پیامبر ص یا اصحاب جعفر /؟

بدون شک اصحاب پیامبر ص برترند، چون شرافت و بزرگی هر فرد به اندازه شرافت و بزرگی رفیقش می‏باشد. به علاوه فضایلی که در کتاب و سنت در شأن اصحاب پیامبر ص وارد شده است.

گذشته از این، هیچ معقول و منطقی نیست که اصحاب جعفر برتر از اصحاب محمد ص باشند! پس چگونه روایات اصحاب محمد ص که از هر جهت و به هر اعتباری، افضل‌اند، با این بهانه که از اهل بیت نیستند، رد می‏شوند، و در همان حال روایان اصحاب جعفر که منزلت و شأن پایین‌تری از اصحاب محمد ص دارند و از اهل بیت نیستند، قبول می‏شوند؟!.

5- راویان شیعه در خود منابع شیعه مورد جرح و ضعف قرار گرفته‌اند

با مراجعه به کتاب‌های رجال در نزد شیعه (کتاب‌هایی که شیعه در اواخر قرن پنجم هجری و بعد از آن تألیف کرده‌اند) می‏بیینم که همه روایانشان مورد جرح و ضعف قرار گرفته‌اند و هیچ کدام ثقه نیستند.

اینک دلیل آن به طور خیلی خلاصه بیان می‏شود و هر کس تفصیل و توضیح در این مسأله را می‏خواهد به آن منابع از جمله رجال کشی مراجعه نماید.

در اینجا به خاطر اختصار به بیان احوال چهار راوی‌ای که مدار و محور روایات شیعه‌اند، اکتفا می‏کنم. که اینان عبارتند از: زراره بن اَعین، ابوبصیر لیث بن عدی مردای، محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلی.

الف- زراره بن أعین: حائری درباره وی می‏گوید: جماعت محدثین بر تصدیق او و قبول حدیث و اطاعت کردن از او اتفاق نظر دارند.[[67]](#footnote-67) اما «کشی» از علی بن ابوحمزه از ابوعبدالله درباره او روایت می‏کند که علی بن ابوحمزه گوید که گفتم: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ [الأنعام: 82][[68]](#footnote-68). جعفر گفت: خداوند ما را از آن ظلم پناه دهد! گفتم: آن ظلم کدام است؟ گفت: بدعتی است که زراره و ابوحنیفه آن را آورده‌اند[[69]](#footnote-69).

همچنین از کلیب صیداوی روایت می‏کند که آنان نشسته بودند و همراهشان عذافر صیرفی و تعدادی از اصحابشان همراه با ابوعبدالله بودند، ابوعبدالله گفت: لعنت خدا بر زراره! لعنت خدا بر زراره! لعنت خدا بر زراره! سه بار این را گفت[[70]](#footnote-70).

در جای دیگری از ابوعبدالله روایت می‏کند که او گفت: «زراره» انسان بدتر و تبهکارتر از یهود و نصاری و کسانی است که می‏گویند: همانا الله سومین خداست. اگر بیمار شد به عیادت او نرو، و اگر وفات یافت، به تشیع جنازه اش نرو.

باز از عمران زعفرانی روایت می‏کند که می‏گوید: از ابوعبدالله شنیدم که می‏گفت: هیچ کس به اندازه زراره در اسلام بدعت ایجاد نکرده است. لعنت خدا بر او باد![[71]](#footnote-71).

و از لیث مرادی روایت کرده که او گفت: از ابوعبدالله شنیدم که می‏گفت: زراره نمی‌میرد مگر با حالت گمراهی و سرگردانی[[72]](#footnote-72).

همچنین از طرق زیادی از امام صادق روایت شده که او زراره را مورد مذمت و نکوهش قرار داده است و امام باقر، او را از جمله جاسوسان پادشاه و اطلاعاتیهای او می‌دانست[[73]](#footnote-73).

حتی «کشی» نقل کرده است که «زراره» در امامت و علم امام جعفر و پسرش، امام موسی کاظم، شک داشته است. روایت اخیر از نضر بن شعیب از عمه زراره روایت شده که او گفت: هنگامی‏که بیماری زراره شدت یافت گفت: قرآن را برایم بیاورید من هم قرآن را برایش آوردم و بر سینه اش نهادم. او، آن را از من گرفت و گفت: ای عمه، شاهد باش که برای من غیر از این کتاب، امام دیگری نیست[[74]](#footnote-74).

این، حال و وضعیت زراره‌ای بود که حائری قبلاً درباره اش گفت: «جماعت محدثین بر تصدیق او و قبول حدیث و اطاعت کردن از او اتفاق نظر دارند».

همچنین امامیه درباره او گفته‌اند: فقیه ترین علمای نخست شش نفرند و از میان این شش نفر، زراره از همه فقیه‌تر بود[[75]](#footnote-75). و او از جمله اصحاب باقر و صادق و موسی کاظم قلمداد شده است. و نقل شده که امام صادق به او گفته: ای زراره، همانا اسم تو در میان اسامی‏بهشتیان وجود دارد[[76]](#footnote-76).

خوئی در کتاب «معجم رجال» خود سعی کرده از این تنگنا خارج شود و به همین خاطر روایات وارده در خصوص مذمت و نکوهش زراره را به سه دسته تقسیم نموده است:

دسته اول، روایاتی هستند که دلالت می‏کنند بر اینکه زراره در امامت موسی کاظم شک کرده، زیرا هنگامی‏که جعفر صادق وفات یافت، پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا امر امامت را در بوته آزمایش بگذارد.

دسته دوم، روایاتی هستند که دلالت می‏کنند بر اینکه چیزهایی از زراره صادر شده که با ایمانش منافات دارند.

دسته سوم، روایاتی هستند که در آنها سرزنش و نکوهش زراره از طرف امام وارد شده است.

پس چگونه به امثال چنین کسی اعتماد می‏شود؟!.

ب- ابوبصیر لیث مرادی: حال و وضعیت او با حال و وضعیت زراره، فرق چندانی ندارد.

کشی در باره او از حماد نائب روایت کرده که او گفت: ابوبصیر بر در ابو عبدالله نشست تا علم کسب نماید اما ابوعبدالله به او اجازه این کار را نداد و گفت: اگر یک ساعت از روز هم بر عقیده ما می‏بود، به او اجازه داده می‏شد. راوی می‏گوید: آنگاه سگی آمد و پایش را بلند کرد و به صورت ابوبصیر ادرار پاشید. ابوبصیر گفت: آخ! آخ! این چیست؟ گفتم: این سگی است که به صورت تو ادرار پاشید[[77]](#footnote-77).

و روایت کرده که او در حال جنابت داخل خانه های ائمه می‏شد[[78]](#footnote-78).

او جعفر صادق را به جمع آوری مال و دنیا دوستی متهم می‏کرد، از آن جمله روایتی است که کشی از ایویعفور نقل کرده که او گفت: به سوی جماعت مردم رفتم تا چند درهمی‏را برای حج از آنان طلب نمایم، و ما چند نفری بودیم که در میان مان ابوبصیر مرادی بود. ابویعفور گفت: به او گفتم: ای ابوبصیر، از خداوند بترس و با مال خود حج را به جای آر، چون تو مال فراوانی داری. او گفت: ساکت شو، همانا اگر دنیا در اختیار دوستت (منظورش امام جعفر صادق بود) می‏بود، با جامه اش آن را برای خود جمع آوری می‏کرد[[79]](#footnote-79).

همچنین از ابوبصیر نقل شده که او گفت: همانا اگر دوستتان (جعفر صادق) به دنیا دسترسی پیدا می‏کرد، آن را برای خود بر می‏گزید[[80]](#footnote-80).

او معتقد به امامت موسی کاظم پسر امام جعفر صادق نبود و او را به عدم علم و شناخت درباره احکام دینی متهم می‏کرد[[81]](#footnote-81).

ج- محمد بن مسلم:حال و وضعیت او با حال و وضعیت دو نفر قبلی تفاوت چندانی ندارد.

کشی از مفضل روایت کرده که او گفت: از ابوعبدالله شنیدم که می‏گفت: لعنت خدا بر محمد بن مسلم باد! او می‏گفت: همانا خداوند چیزی را نمی‏داند تا اینکه آن چیز به وجود آید[[82]](#footnote-82).

و از ابوصباح روایت کرده است که او گفت: از ابوعبدالله شنیدم که می‏گفت: ای ابوصباح، سهل انگاران در دینشان نابود شدند. از جمله سهل انگاران در دینشان، محمد بن مسلم است[[83]](#footnote-83).

از جعفر بن محمد روایت است که درباره محمد بن مسلم و زراره گفته است: آن دو از ولایت من بهره‌ای ندارند و از پیروان ما نیستند[[84]](#footnote-84).

د- برید بن معاویه عجلی: او از اصحاب باقر و صادق است. امامیه می‏گویند: او از جمله اوتاد و از پایه‌ها و سرشناسان دین است.

اما کشی از ابوعبدالله روایت کرده که او گفت: لعنت خدا بر برید و زراره باد![[85]](#footnote-85).

و از عبدالرحیم قصیر روایت کرده که او گفت: ابوعبدالله به من گفت: نزد زراره و برید برو و به آنان بگو: این چه بدعتی است که ایجاد کرده اید، آیا می‏دانید که رسول الله ص فرموده‌اند: **«**کل بدعة ضلالة...» «هر بدعتی، گمراهی است...» اما برید گفت: به خدا سوگند، هرگز از آن کاری که کرده ام بر نمی‏گردم[[86]](#footnote-86).

این حال و وضعیت موثوق ترین و معتمدترین راویان امامیه و بارزترین همه‌شان است!.

پس حال و وضعیت دیگر راویان که در منزلت پایین تری قرار دارند، چگونه باید باشد؟ بنابراین چنین امری مانع از اعتماد و اطمینان به روایاتشان است و ادعای صحت نسبت آن روایات به ائمه، به عنوان ادعایی صرف و تُهی قرار می‏دهد که قابل اعتماد نیست.

6- کثرت دروغگویانی که بر اهل بیت دروغ بسته‌اند و تأثیر آن در روایت از اهل بیت

همانا دروغگویانی که ادعای محبت اهل بیت را دارند، بسیار زیاد بوده‌اند، از جمله: هشام بن حکم مجسم[[87]](#footnote-87)، جابر بن یزید جعفی، کسی که هفتاد هزار روایت را بر امام باقر دروغ بسته بود! عوف عقیلی، کسی که دائم الخمر بود[[88]](#footnote-88)، ابوحمزه ثمالی، دائم الخمر دیگر[[89]](#footnote-89)، علی بن ابوحمزه بطائنی[[90]](#footnote-90)، کسی که اموال مردم را با نام ائمه می‏خورد و از جمله «واقفیه» بود که امام رضا آنان را کافر می‏دانست[[91]](#footnote-91). این بطائنی اولین کسی بود که مذهب وقف را اظهار کرد، عبدالله بن ابویعفور، که او هم دائم الخمر بود، ابوهریره بزار، که او هم دائم الخمر بود، هشام بن سالم جوالیقی مجسم[[92]](#footnote-92)، سید حمیری، که انسانی شراب خوار بود[[93]](#footnote-93)، و مغیره بن سعید، کسی که «کشی» با سند خود از ابوعبدالله روایت کرده که او گفت: مغیره بن سعید عمداً بر پدرم (یعنی امام باقر) دروغ می‏بست. و کتاب‌های اصحاب و یاران پدرم را می‏گرفت و کفر و زندقه را مخفیانه در آنها وارد می‏کرد و آن را به پدرم نسبت می‏داد، سپس آن کتابها را به اصحاب خود می‏داد و به آنان دستور می‏داد که آن مطالب را در میان شیعیان پخش کنند. پس هر غلو و افراطی که در کتاب‌های اصحاب پدرم است از جمله مطالبی است که مغیره بن سعید در کتاب‌هایشان جعل کرده است[[94]](#footnote-94).

مامقانی در مقدمه کتابش «تنقیح الـمقال» نقل کرده که این مغیره گفته است: در روایات و احادیث شما، روایات زیادی که به صد هزار روایت می‏رسد، جعل کردم[[95]](#footnote-95).

یکی دیگر از این دروغگویان، ابوالخطاب اسدی است، کسی که علی بن موسی الرضا درباره اش گفته: همانا ابوالخطاب بر ابوعبدالله دروغ می‏بست. لعنت خدا بر ابوالخطاب! همچنین اصحاب ابوالخطاب این احادیث جعلی را تا به امروز در کتاب‌های اصحاب ابوعبدالله، جعل می‏کنند، پس روایاتی که مخالف قرآن است، نپذیرید[[96]](#footnote-96).

یکی دیگر از جاعلان حدیث و دروغگویانی که بر اهل بیت دروغ می‏بستند، محمد بن علی بن نعمان احول مجسم ملقب به «مؤمن الطاق» در نزد شیعه، است. او شایع می‏کرد که امامت در افراد مخصوصی از اهل بیت منحصر است. هنگامی‏که خبر این شایعه به گوش زید بن علی رسید، آن را انکار کرد با این دلیل که آن را از پدرش، امام باقر نشنیده است. او در جواب گفت: امام از ترس اینکه مبادا به آن کفر ورزی -وآنرا انکار کنی- و از شفاعت او محروم گردی بتو خبر نداد!![[97]](#footnote-97).

امثال این دروغگویانی که بر اهل بیت دروغ بسته‌اند، صدها نفرند که ذکرشان در اینجا نمی‏گنجد. کثرت دروغگویان و کثرت دروغ بر مشاهیر اهل بیت، یکی از ویژگی‌های بارز جامعه اسلامی ‏در عصرهای اولیه (بعد از عصر صحابه) بود. و این باعث بروز بیماری‌ای در جامعه اسلامی در آن روزهای نخستین شد. و آن بیماری عبارت بود از انتشار دروغگویان بسیاری که خروار خروار دروغ بر زبان شخصیت‌های عمده اهل بیت روایت می‌کردند. و این باعث شد علماء حدیث امثال امام بخاری و مسلم و جمع آورندگان کتا‌ب‌های سنن در هنگام جمع‌آوری منابع حدیث از روایاتی که مردم از اهل بیت بر زبانها دارند دوری کنند. تا مبادا چیزی از این دروغهای شایع شده در مصادر آنها رخنه کند. چونکه غربله‌ی دروغ و راست در بین آنها کار آسانی نبود.

واقعیت نشان می‏دهد که هر کس چنین کاری کرده و این روایات را از ائمه نوشته، در امر محذور و ممنوعی که محدثین مذکور از آن اجتناب می‏کردند، افتاده است. و منابع شیعه شاهدی آشکار بر این مدعاست، همه منابع حدیثی آنها سرشار است از روایت‌هایی بسیار غلو کننده و افراطی و نادرست. که این تنها به سبب نقل حدیث از هر کسی که از ائمه روایت کرده بدون آنکه تحقق نماید، می‏باشد. تا جایی که اگر به آن منابع مراجعه کنی، در تشخیص روایات ضعیف و موضوع هیچ سختی و دشواریی نمی‏بینی، به خاطر واضح بودن علت در متون روایات بدون آنکه نیاز به نگاه کردن و تأمل و تحقیق در اسانیدشان باشد. پس هرگاه سند را بررسی نمایی، به علت امر برخورد می‏کنی که آن هم، همان راویان دروغگو می‏باشد.

دانشمند متعصب و معاصر شیعه دوازده امامی، هاشم معروف می‏گوید: «پس از تتبع و پژوهش در احادیث وارده در منابع حدیثی از قبیل «کافی» و «وافی» و امثال آنها، غلاة و کینه‌توزان بر امامان هدایت یافته را می‏بینیم، کسانی که هیچ دری را به جا نگذاشته‌اند مگر آنکه از آن در برای فاسد کردن احادیث ائمه و بدی کردن به مقام شامخ‌شان، وارد شده‌اند. بعداً به سراغ قرآن کریم رفتند تا زهرها و دسیسه های خود را در آن وارد کنند، چون قرآن تنها کلامی ‏است که محتمل چیزهایی است که کلام‌های دیگر محتمل آنها نیستند. پس صدها آیه را به میل خود تفسیر کردند و آن را به ناحق و به قصد بهتان و گمراه کردن مردم، به ائمه هدایت یافته نسبت دادند. علی بن حسان و عمویش، عبدالرحمن بن کثیر و علی بن ابوحمزه بطائنی، کتاب‌هایی را در زمینه تفسیر تألیف نمودند که همه‌شان خرافات و تحریف و اباطیل و گمراه کردن مردم است که با اسلوب و بلاغت و اهداف قرآن سازگار نیستند[[98]](#footnote-98).

قبلاً سخن شریف مرتضی ملقب به علم الهدی در این باره ذکر شد و نمی‏خواهم دوباره تکرار کنم. همانا این شهادتها و اعترافات خطیر و مهم از جانب علمای شیعه، نیاز به وقفه و تأمل طولانی از جانب هر برادر شیعه‌ای که به دنبال حق است، تا در پرتو آن، از نو موضع‌گیری و تکلیف خود را مشخص نماید و بداند که نتایجی که ما بدان رسیده‌ایم، ناشی از تعصب یا اتهامی‏خالی از دلیل علمی و مستند به قواعد و ضوابط تحقیق علمی، نیست.

اینکه به عنوان مثال یکی از منابع حدیثی شیعه (کتاب «الکافی» اثر کلینی) را مورد بررسی قرار می‏دهیم و بعضی از احکام و نتایج قبلی را برآن منطبق می‏کنیم.

موثق‌ترین و معتمدترین منابع حدیثی در نزد امامیه

شیعه کتاب «الکافی» اثر محمد بن یعقوب کلینی -که در سه جلد است: اصول، فروع و روضه- را به عنوان موثق ترین و قدیمی‏ترین منابع حدیثی اهل بیت در نزد دوازده امامی‏به حساب می‏آورند. مؤلف کتاب در مدت زمانی که از نظر آنان، «غیبت صغری» نام دارد، زیسته است. غیبت صغری -بنا به اعتقاد شیعه- مدت زمانی است که مهدی، محمد بن حسن از طریق چهار سفیرش یکی پس از دیگری، با شیعیان خود در ارتباط بود. بودن کلینی در این عصر امتیاز خاصی به کتابش داده بود و آن هم، ثقه دانستن او از جانب مهدی بود، چون اگر روایت ضعیفی در آن می‏بود، مهدی از طریق سفیرانش، آن روایات ضعیف را انکار می‏کرد. بلکه حتی شیعه روایت کرده‌اند که مهدی گفته: «الکافی کافٍ لشیعتنا» «کتاب الکافی برای شیعیان ما کفایت می‏کند». این کتاب و مؤلفش از جانب تمام دانشمندان گذشته و حال امامیه، موثوق و معتمد دانسته شده‌اند. حتی کسانی که تمام روایات موجود در آن را قبول ندارند، این کتاب را موثوق ترین منابع حدیثی می‏دانند و منزلت بسیار والایی برای آن قائل‌اند. این کتاب در زمینه شناخت اصول عقیده و احکام شرعی در رأس تمامی ‏این منابع قرار دارد. اما دیگران هر سه جلد کتاب مذکور را صحیح می‏دانند که این کتاب در صحت در نزد آنان همانند صحیح بخاری در نزد ما اهل سنت است. تازه آنان صحیح بخاری را به نسبت آن، چیزی به حساب نمی‏آورند. و کتابهایی را در زمینه مقایسه میان آن دو تألیف کرده‌اند تا تفوق و برتری کتاب «الکافی» بر کتاب «صحیح بخاری» را بیان کنند.

آنچه در زیر می‏آید نمونه‌ای از سخنان علمای شیعه در کتاب‌هایشان است که من آن را از مقدمه‌ای که دکتر حسین علی محفوظ برای این کتاب در جلد اول، چاپ تهران، سال 1381هـ نوشته، اقتباس نموده ام:

1. اولین سخن از دکتر حسین علی محفوظ است، آنجا که در آن مقدمه می‏گوید: «... حاملان حدیث پیوسته از روشنایی و نور آن بهره می‌جویند. این کتاب یاریگر آثار نبوت و نگه دارنده علم و دانش خاندان محمد صلى الله عليه وآله وسلم و حامی‏شریعت اهل بیت می‏باشد».
2. خود کلینی مؤلف کتاب در مقدمه اصول کافی، جلد1، صفحه8 می‏گوید: کتاب «الکافی» جامع همه علوم دین است که برای هر کسی که به دنبال علم است، کفایت می‏کند و انسانی که به دنبال هدایت است، به آن مراجعه می‏نماید و کسی که طالب علم دین و عمل به آثار صحیحه از صادقان است، به این کتاب عمل می‏کند.
3. شهید محمد بن مکی می‏گوید: کتاب «الکافی» در حدیث کتابی است که امامیه به مانند آن عمل نکرده‌اند. (به نقل از بحار الانوار: ج25، ص67).
4. محمد باقر مجلسی می‏گوید: کتاب «الکافی»، ضابط ترین و جامع ترین اصول است و بهترین و بزرگترین تألیفات شیعه می‏باشد. (به نقل از مرآة العقول: ج1، ص3).
5. بعضی از علماء بر این باورند که این کتاب بر مهدی عرضه شد، او آن را تأیید نمود و آن را کتابی نیک دانست و گفت: «کافٍ لشعیتنا» «این کتاب برای شیعیان ما کافی است». (به نقل از منتهی الـمقال: ص298، و الصافی: ج1، ص4، و روضات الجنات: ص553).

اینک به آنچه خود شیعه درباره این کتاب گفته‌اند، بنگر، کتابی که آن را به چنان درجه و منزلتی رسانده‌اند:

مجلسی در شرح کتاب مذکور که «مرآة العقول» نام دارد، بیشتر از نه هزار روایت آن را ضعیف دانسته است[[99]](#footnote-99) در حالی که قبلاً درباره آن گفته بود: کتاب «الکافی» ضابط ترین و جامع ترین اصول است و بهترین تألیفات شیعه می‏باشد.

از دیگر کسانی که چنین ارقامی ‏از روایات ضعیف در در باره کتاب (ضابط‌ترین و جامع‌ترین اصول و بهترین و بزرگ‌ترین تألیفات شیعه) ذکر کرده‌اند، مرتضی عسکری است، آنجا که می‏گوید: محدثان مدرسه اهل بیت خاطر نشان ساخته‌اند که در این کتاب نه هزار و چهار صد و هشتاد و پنج (9485) حدیث ضعیف از مجموع (16199) حدیث، وجود دارد[[100]](#footnote-100).

بلکه حتی یکی از محققین به نام محمد باقر بهبودی احادیث ضعیف آن را به (11693) حدیث رسانده است!! و این در کتابش، «صحیح الکافی» گفته است. او از مجموع: 16121، حدیث «الکافی» تنها (4428) حدیث را صحیح دانسته است -همچنان که مرتضی عسکری هم بر این باور است- و (11693) حدیث را رها کرده که به نظر خودش هیچ کدام صحیح نبوده‌اند[[101]](#footnote-101).

بنابراین، کتابی که بیشتر از دو سوم آن دروغ یا ضعیف باشد که قابل اعتماد نیست، چه ارزشی می‏تواند داشته باشد.

وقتی این، حال و اوضاع (ضابط ترین و جامع ترین اصول و بهترین و بزرگ‌ترین تألیفات شیعه) است، پس وضعیت دیگر منابعی که در منزلت پایین تری از آن قرار دارند، چگونه باید باشد؟!!.

عدم تشخیص روایات ضعیف از روایات صحیح

اگر سخن از مشخص کردن روایات ضعیف و جدا نمودن آن از روایات صحیح به میان آید، انسان ناتوان نمی‌ماند، چون می‏توان گفت: شیعه به روایات صحیح متمسک شده‌اند و روایات ضعیف را ترک نموده‌اند. اما به طور خلاصه آنان، این حکم ضعف به این مقدار زیاد از روایات، اطلاق می‏کنند بدون آنکه مقداری که همه بر آن متفق باشند، مشخص نمایند. انگار آنان کاری نکرده‌اند، زیرا هیچ کس نمی‏تواند از این حکم استفاده عملی برد تا زمانی که اتفاق آنان بر تمییز روایات صحیح از روایات ضعیف حاصل نشود. و گرنه احتمال ورود حدیث ضعیف بر هر یک از روایات این کتاب، کماکان پابرجاست. همانا تنها نتیجه‌ای که هر عاقلی از ماورای آن به دست می‏آورد، وجوب ترک تمامی‏روایات است تا مبادا دچار چیزهای باطل و ناپسند شود به ویژه در اصول و مسائل اختلافی، چون هر روایتی احتمال ضعف را دارد.

آیا عقل می‌پذیرد که یک دارو ساز در داروخانه اش شانزده هزار نوع دارو را گرد آورد که از این مقدار نه هزار داروی سمی‏در آن باشد بدون آنکه علامت و نشانه‌ای جهت تشخیص آن از بقیه داروها باشد، سپس این داروساز بر بیماران واجب گرداند که آنان دارویی غیر از داروهای موجود در داروخانه اش استعمال نکنند؟! همانا هر یک از این داروها احتمال دارد که سمی‏باشد و احتمال وجود سمّ در هر یک از داروها هست. پس تنها راه حل برای نجات از هلاک و نابودی، این است که از تمامی ‏آن داروها اجتناب شود. و گرنه بیمار خود را در معرض خطر مرگ قرار می‏دهد.

و آیا امکان دارد از کتابی استفاده کنی که شانزده هزار مسأله در آن وجود داشته باشد، نه هزار مسأله آن کاملاً غلط است در حالی که این تعداد مسائل غلط در کتاب پراکنده است بدون آنکه از مسائل صحیح جدا شده باشند؟ یا اینکه بعضی از اساتید در این موضوع تحقیق نمایند تا مسائل صحیح را از غیر صحیح جدا سازند، ولی عملشان از هیچ جهتی معتبر نباشد، و این کار برای دوستانش باقی می‌ماند و آنان هم در میان خودشان اختلاف نظر دارند!.

آیا از هر جهت علمی ‏امکان دارد که به چنین کتابی به عنوان برنامه درسی‌ای که دانشجویان بر اساس آن امتحان دهند و تنها این کتاب به عنوان کتاب درسی شان در نظر گرفته شود، اعتماد کرد؟! دانشجویان چگونه می‏توانند در امتحان موفق شوند در حالی که مسائل غلط از مسائل درست باز نمی‏شناسند؟! به راستی این عین همان کاری است که امامیه انجام می‏دهند بدانگاه که دیگران را به اکتفا به روایاتشان ملزم می‏کنند در حالی که منابعشان پر از روایات ضعیف است بدون آنکه از روایات صحیح جدا شده باشند.

اما از لحاظ راوی‌ای که این نوع و تعداد روایات را می‏آورد و ادعای صحت آنها را دارد، همانا مَثَل او به مانند پزشکی است که کتابی را در طب تألیف کرده و دانشجویان رشته پزشکی را ملزم به خواندن آن می‏کند. سپس معلوم می‏شود که سه چهارم کتاب، مخالف قواعد و اکتشافات معتبر علمی ‏است و همانا بسیاری از معلومات آن پزشک، منجر به بیماری و نابودی و تباهی شده است. آیا درست است که امثال چنین احمقی را پزشک نام نهاد؟! یا آیا معقول است که چنین کتابی به عنوان مرجع در علم پزشکی در نظر گرفته شود؟!.

اما مصیبت بزرگتر آن است که دانشجویان به جواب دادن بر اساس آن کتاب ملزم شوند و تصحیح جواب‌هایشان مطابق معلومات و یافته های معتبر جدید صورت گیرد در حالی که این یافته ها هیچ مطابقتی با آن کتاب عجیب و غریب ندارند. پس این دانشجویان چگونه و کی موفق می‏شوند؟!.

همانا امامیه تمام دینشان را بر اساس این کتاب و امثال آن بنا نهاده و پیروانشان را به آن ملزم می‏نمایند در همان وقتی که می‏گویند: همان سه چهارم آن کتاب، غلط است!! اما حساب «تصحیح جوابها» در نزد خداوند متعال، مطابق قرآن و سنت و دین صحیح و معتبری است که از جانب خداوند – جلّ و علا – آمده است، و مطابق محتویات کتاب «الکافی» نیست، کتابی که خود اصحاب کلینی اقرار می‏کنند که اکثر آن غلط می‏باشد. پس کسی که به آن متمسک و پایبند است، چگونه در نزد خداوند رستگار می‏شود؟!.

مضمون کتاب «الکافی» به طور قطع نشان دهنده صحیح نبودن نسبت آن به اهل بیت است

همانا این کتاب آمیخته‌ای از روایاتی است که صراحتاً عیب و نقص و تحریف را به قرآن نسبت می‏دهد و روایاتی که صفات خداوند مانند علم غیب را به ائمه نسبت می‏دهند و روایاتی که تنها بر استهزاء و مسخره به دین و مقام شامخ رسول الله ص حمل می‏شوند. و روایات دیگری در این کتاب وجود دارند که مشتمل بر خرافات و اساطیر و افسانه‌هاست.

کتاب حاضر بیشتر از این چند مثالی که به عنوان نمونه ذکر کردم، گنجایش ندارد. با تأمل و تدبّر به این نتیجه رسیدم که به ده روایت که به یک موضوع اختصاص دارد، اکتفا نمایم. و آن یک موضوع هم، قرآن و حفظ آن است، کتابی که اصل و اساس برای تمامی ‏اصول دین وارکان اسلام مانند ایمان به خدا روز آخرت و نبوت محمد ص و وجوب نماز و روزه و زکات و جهاد، و حرام بودن دروغ و قتل و زنا می‏باشد. اگر قرآن نمی‏بود و از جانب خدا محفوظ و دست نخورده نمی‌ماند، به طور قطع اثبات هیچ یک از آنها ممکن نبود.

اینک به بعضی از روایاتی که در کتاب «الکافی» (یاریگر آثار نبوت و نگه دارنده علم خاندان محمد ص و حامی‏شریعت اهل بیت) درباره قرآن آمده، نگاه کن:[[102]](#footnote-102)

1. از ابوعبدالله روایت است که می‏گوید: همانا قرآنی که جبرئیل برای محمد ص آورد، هفده هزار آیه است»[[103]](#footnote-103). قرآنی که در اختیار ماست به هفت هزار آیه هم نمی‏رسد. پس کجاست قرآنی که در بردارنده این هفده هزار آیه است؟! این سؤالی است که روایت بعدی جواب آن را به ما می‏دهد.
2. از سالم بن سلمه روایت است که گوید: «مردی بر ابوعبدالله قرآن خواند و من حروفی از قرآن شنیدم که دیگران آن را نمی‏خواندند. ابوعبدالله گفت: از این قرائت دست بردار. آن طور که دیگران قرآن می‏خوانند، قرآن بخوان تا وقتی که قائم (مهدی) ظهور پیدا کند. آن وقت او کتاب حقیقی خداوند را برای همگان می‏خواند. و مصحفی که علی آن را نوشت، بیرون می‏آورد و می‏گوید: علی این مصحف را نوشت و پس از اتمام آن، آن را برای مردم بیرون آورد و به آنان فرمود: این کتاب خداوند است، که آن را بر محمد نازل فرموده و من آن را از دو لوح (لوح المحفوظ و قرآنی که بر حضرت محمد ص وحی شد) گردآوری نموده ام. مردم گفتند: ما مصحفی داریم که همه قرآن در آن جمع آوری شده و دیگر به قرآن نیازی نداریم. علی گفت: اما به خدا قسم، بعد از امروز هرگز آن را نمی‏بینید. تنها بر من واجب بود که وقتی آن را جمع‌آوری نمودم، به شما خبر دهم تا آن را بخوانید»[[104]](#footnote-104).
3. ابوجعفر گفت: «جز انسان دروغگو کسی از مردم ادعا نمی‏کند که همه قرآن آن طور که نازل شده جمع‌آوری شده است و بجز علی بن ابی طالب و ائمه بعد از او، هیچ کس قرآن را بدان گونه که خداوند متعال نازل فرموده، جمع‌آوری و حفظ نکرده است»[[105]](#footnote-105).

قرآنی که در دست داریم، توسط ابوبکر جمع‌آوری شده، و علی یکی از مسؤلین جمع‌آوری آن تحت نظارت زید بن ثابت بود. و ائمه بعد از علی هیچ ارتباطی با جمع‌آوری قرآن نداشتند.

1. از ابوعبدالله روایت شده که گفت: «جبرئیل این آیه را بر محمدص نازل کرد: «يا أيها الذين أوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا (في علي) نوراً مبيناً» «ای اهل کتاب، به آنچه که درباره علی به عنوان روشنایی آشکار نازل نمودیم، ایمان بیاورید»[[106]](#footnote-106).

نمی‏دانم این آیه در کدام سوره است؟ یا در چه جایی از قرآن می‏توان این آیه را یافت؟!.

1. از ابوجعفر درباره آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ...﴾[[107]](#footnote-107) [النساء: 59] روایت است که گوید: «اولی الأمر» ما، اهل بیت هستیم. خداوند همه مؤمنان تا روز قیامت را به اطاعت و پیروی از ما فرموده است: «فإن خفتم تنازعاً فی أمر فردوه إلی الله و إلی الرسول و إلی أولی الأمر منکم». آیه مذکور چنین نازل شده است. پس چگونه خداوند به اطاعت و پیروی از والیان امر دستور می‏دهد در حالی که اجازه اختلاف و نزاع به آنان داده است؟ همانا این آیه تنها خطاب به کسانی است که مورد امر قرار گرفته و به آنان گفته شده: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾[[108]](#footnote-108)**.**
2. از ابوعبدالله روایت شده که گفت: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا تَتَّخِذُونَ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ (أن تکون أئمة هی أزکی من أئمتکم)». راوی گوید، گفتم: فدایت شوم خداوند در آیه کلمه «ائمه» را ذکر کرده؟ گفت: بله، به خدا قسم، کلمه «ائمه» را ذکر کرده است. آنگاه گفتم: پس ما چگونه «أربی» می‏خوانیم؟ گفت: «أربی» چیست؟! و به دستش اشاره کرد و آن را پرت کرد[[109]](#footnote-109).
3. از ابوعبدالله روایت است که گوید: ﴿وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ ٨ بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ ٩﴾ [التکویر: 8-9]. این آیه می‏گوید: درباره «مودتی» که بر شما نازل کردم (یعنی مودت خویشاوندان) از شما می‌پرسم که با چه گناهی آنان را کشتید؟[[110]](#footnote-110).
4. از ابوجعفر روایت شده که گفت: «جبرئیل این آیه را برای محمدص این چنین آورد: ﴿بِئۡسَمَا ٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡ أَن يَكۡفُرُواْ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ «فی علی» بَغۡيًا﴾[[111]](#footnote-111).
5. از محمد بن فضل از ابوالحسن ماضی روایت است که گوید: «درباره آیه: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ﴾ [الصف: 8][[112]](#footnote-112). از او سؤال کردم، در جواب گفت: «(یریدون لیطفئوا ولایة أمیر الـمؤمنین بأفواههم..) (والله مُتمُّ نُورهِ) ولایة القائم (ولو کره الکافرون) بولایة علی» «می‏خواهند ولایت امیر المؤمنین علی را با دهان‌هایشان خاموش گردانند، ولی خدا با ولایت قائم (مهدی) نور خود را کامل می‏گرداند، هر چند که کافران ولایت علی را دوست نداشته باشند». گفتم: مگر این هم جزو آیه است؟ گفت: بله، این عبارت (بولایة علی) جزو آیه است و عبارات دیگر تفسیر آیه است.

گفتم: آیه ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ﴾ [المنافقون: 3]. یعنی چه؟ گفت: همانا خداوند متعال کسی را که از پیامبر ص در زمینه وصی خود (حضرت علی به عنوان جانشین او) تبعیت نکند، منافقین نام نهاده است، و هر کس امامت او را انکار نماید همانند کسی قرار داده که نبوت محمد را انکار نماید، و قرآن را نازل کرده و فرمود: یا محمد ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ «بولایة علی» قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ «بولایة علی» لَكَٰذِبُونَ ١﴾ [المنافقون: 1]. «هرگاه منافقان به ولایت علی نزد تو بیایند، می‏گویند ما گواهی می‏دهیم که تو فرستاده خداوند هستی، خداوند می‏داند که تو فرستاده او هستی و خداوند گواهی می‏دهد که منافقان به ولایت علی، دروغگو هستند».

گفتم: فرموده: ﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ١٩﴾ [الحاقة: 40][[113]](#footnote-113). یعنی چه؟ گفت: منظور جبرئیل از جانب خدا درباره ولایت علی است. راوی گوید: گفتم: آیه ﴿وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَاعِرٖۚ قَلِيلٗا مَّا تُؤۡمِنُونَ ٤١﴾ [الحاقة: 41][[114]](#footnote-114). به چه معناست؟ گفت: کافران گفتند: همانا محمد بر پروردگارش دروغ بسته و خداوند این قضیه را درباره علی به او امر نکرده است، پس خداوند بدین خاطر این آیه را نازل فرمود: ﴿(إن «ولایة علی») تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٣ وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا «محمد» بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ٤٦﴾ [الحاقة: 43-44]. «همانا «ولایت علی» از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‏بست، ما دست راست او را می‏گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‏کردیم». سپس سخن را به آن عطف داده و فرموده: (إن «ولایة علی» لتذکرة للمتقین «العالـمین» وإنا لنعلم أن منکم مکذبین. وأن «علیاً» لحسرة علی الکافرین وأن «ولایته» لحق الیقین). «مسلماً «ولایت علی» پند و اندرز برای پرهیزگاران «جهانیان» است. ما قطعاً می‏دانیم که برخی از شما (این امر را) تکذیب می‏کنند. و همانا «علی» مایه حسرت و سبب اندوه کافران است. و «ولایت علی» یقین راستین است».

گفتم: آیه ﴿لَمَّا سَمِعۡنَا ٱلۡهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦ﴾ [الجن: 13][[115]](#footnote-115) به چه معناست؟ گفت: «الهدی» به معنای ولایت است. یعنی هنگامی‏که رهنمود «ولایت» را شنیدیم، به مولایمان ایمان آوردیم. پس هر کس به ولایت مولایش ایمان بیاورد: ﴿فَلَا يَخَافُ بَخۡسٗا وَلَا رَهَقٗا﴾ [الجن: 13][[116]](#footnote-116). «نه از کاستی (پاداش) می‏ترسد، و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش)». گفتم: آیا آنچه می‏گویی از طرف خداوند نازل شده است؟ گفت: نه، تفسیر و تأویل فرموده خداوند است. ﴿قُلۡ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ «إن عصیته»‌ أَحَدٞ وَلَنۡ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدًا ٢٢ إِلَّا بَلَٰغٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦ«في علي»﴾ [الجن: 22-23]. «بگو: ـ اگر من از خدا نافرمانی کنم» هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‏دهد، و پناهگاهی (برای حفظ خود از عذاب خدا) جز خدا نمی‌یابم. لیکن (تنها کاری که می‏توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او «درباره علی» است)» گفتم: عبارت «فی علی» جزو قرآن است؟ گفت: بله، سپس خداوند برای تأیید این قضیه می‌فرماید: «ومن یعص الله ورسالاته «فی علی» فإن له نار جهنم خالدین فیها أبداً». «هر کس از خدا و رسالت‌هایش «درباره علی» نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند».

گفتم: آیه ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ تَنزِيلٗا ٢٣﴾ [الإنسان: 9][[117]](#footnote-117). به چه معناست؟ گفت: یعنی ما قران را بر تو «درباره علی» نازل کردیم. گفتم: آنچه می‏گویی از طرف خدا نازل شده؟ گفت: بله، این تأویل آیه است»[[118]](#footnote-118).

1. از ابوعبدالله روایت است که فرمود: آیه: ﴿حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ﴾ [الحجرات: 7][[119]](#footnote-119). به معنای اعتقاد به امیرالمؤمنین علی است و منظور از عبارت ﴿وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَ﴾ [الحجرات: 7][[120]](#footnote-120)، خلیفه اول و دوم و سوم می‏باشد[[121]](#footnote-121).

ظاهراً کلینی به تمام این روایات معتقد بوده و آنها را قبول داشته، چون در مقدمه کتابش ذکر کرده -همچنان که کمی قبل ذکر شد- که بجز روایاتی که نزد او صحیح‌اند، هیچ حدیثی روایت نمی‏شود. پس چگونه می‏توان به روایات کسی که چنین فکر و عقیده‌ای دارد، اطمینان و اعتماد کرد؟! بقیه منابعی که وضعیت بهتری از کتاب «الکافی» ندارند، بر آن قیاس کن.

آنچه گذشت روایاتی بود که کلینی درباره قرآن، کتاب خداوند که ﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾ [فصلت: 42][[122]](#footnote-122). روایت کرده است. پس نظرت درباره دیگر منابعی که پایین تر از آن هستند، چیست؟ هر کس می‏خواهد بیشتر در این باره مطالعه کند تا قلبش مطمئن گردد. به خود کتاب مراجعه نماید. این کتاب و امثال آن (یاریگر آثار نبوت و نگه دارنده علم و دانش خاندان محمد ص و حامی ‏شریعت اهل بیت) در نزد شیعیان است. یا به عبارت دیگر این کتاب و امثال آن یاریگر «مذهب جعفری» است!.

این امر سبب می‏شود که ما به طور جزم و یقین اقرار کنیم که منابع حدیثی امامیه موثوق و قابل اعتماد نیستند. همانا راویان این منابع حامل عقاید کفر آمیز و تصورات و پندارهای منحرفانه از دین و عقل و اخلاق‌اند و این به طور حتم منجر به سقوط و فروپاشی روایاتشان به طور کلی و به طور تفصیل، می‏گردد. و نتیجه حتمی و قطعی‌ای که ما بدان می‏رسیم، بطلان نسبت فقه جعفری به امام جعفر / می‏باشد.

تازه این زمانی است که فقه جعفری، برگرفته از نصوصی باشد که از امام جعفر صادق روایت شده، پس اگر ما حقیقت و واقعیت را در نظر بگیریم که همه فقه جعفری متشکل از آراء و اجتهادات خود فقهاست که به او نسبت داده شده، آن وقت وضعیت چگونه باید باشد؟!!.

فصل چهارم  
استناد و تکیه به قاعده «خذ ما خالف العامة» در ترجیح میان احکام متعارض فقهی

فقه جعفری در بسیاری از مسائل خود به قاعده مذهبی خود که به ناحق به امام جعفر صادق نسبت داده‌اند، تکیه می‏کند. آنچه از امام صادق در این خصوص نقل کرده‌اند این سخن است: «ما خالف العامة ففیه الرشاد»[[123]](#footnote-123). «(در صورت تعارض میان احکام فقهی) آنچه که مخالف آرای اهل سنت است، (صحیح می‏باشد) و در آن هدایت است».

بدون شک قاعده مذکور، قاعده‌ای باطل و فاسد است و پیوسته یکی از اسباب بزرگ برای تفرقه مذهبی، و ناکامی‏تمامی‏تلاش‌های مخلصانه جهت اتحاد و به هم پیوستگی مسلمانان و افراد یک سرزمین می‏باشد.

بطلان این قاعده واضح است و نیاز به تلاش زیادی ندارد، چون هر مذهب و گروه و دیانتی هر چه باشد، بهره‌ای از حق دارد، پس مخالفت با آن به طور مطلق، مخالفت با آن حق است. حتی یهود و نصاری بعضی از حق در نزد خود دارند و پیامبر ص آن را تقریر و تأیید نموده و در بعضی از مسائل از قبیل روزه عاشورا با آنان موافقت نموده است. و کتاب ما (قرآن)، تصديق كننده كتاب‏هاى پيش از خود و نگهبان و گواه بر [حقّانيّت همه‏] آنان است. و جمهور اصولیون بر این باورند که «شریعت ادیان پیشین برای ما هم معتبر و حجت است مادام که در شریعت ما چیزی مخالف با آن نیامده باشد».

اما علمای شیعه با توجه به این قاعده، اصل و ضابطه‌ای را جهت شناخت حق در مورد مبهم و مشکل، مانند تعارض احکام فقهی یا تعارض میان روایات صحیح خود از ائمه، اتخاذ نموده‌اند. به عنوان مثال طوسی در کتاب «الاستبصار»، باب «تحلیل متعه» بعد از روایت خود، چندین روایت راجع به حلال بودن آن نقل کرده و می‏گوید: اما آنچه محمد بن احمد از زید بن علی از آباء و اجداد خود از حضرت علی روایت کرده که حضرت علی گفته: «حرّم رسول الله لحوم الحمر الأهلیة ونکاح الـمتعة». «رسول الله ص گوشت خر اهلی، و نکاح متعه را حرام نمود»، درست آن است که ما این روایت را بر تقیه حمل کنیم، چون موافق مذاهب اهل سنت می‏باشد[[124]](#footnote-124).

امثال این مورد بسیار زیادند! و همه‌شان باطل‌اند، چون بر اساس قاعده‌ای باطل بنا شده‌اند هر چه بر امری باطل بنا شود، باطل است. پس چگونه امر باطلی به ائمه حق و هدایت یافته نسبت داده می‏شود؟

فصل پنجم  
تقیه

تقیه از نظر شیعه یکی از ارکان دین است

شیعه بر این باورند که «تقیه» مانند نماز یکی از ارکان دین است و دست کشیدن از آن تا قیام «مهدی» یعنی تا روز قیامت جایز نیست!.

ابن بابویه قمی و دیگران از امام جعفر صادق روایت کرده‌اند که او گفت: «لو قلت أن تارك التقیة کتارك الصلاة لکنت صادقاً»[[125]](#footnote-125). «اگر می‏گفتم که تارک تقیه همانند تارک نماز است، راست گفتم».

از باقر روایت است که می‏گوید: «إن تسعة أعشار الدین التقیة. ولا دین لـمن لا تقیة له»[[126]](#footnote-126)**.** «همانا نه دهم دین، تقیه است و هر کس تقیه نکند، بی‌دین است».

ابن بابویه قمی‏در کتاب «الإعتقادات» می‏گوید: «اعتقاد ما، شیعیان بر این است که تقیه واجب است و هر کس آن را ترک کند، همانند آن است که نماز را ترک کرده باشد».

او در ادامه می‏افزاید: «تقیه واجب است و برداشتن آن تا زمان خروج قائم (مهدی) جایز نیست. پس هر کس قبل از خروج مهدی آن را ترک کند، قطعاً از دین خداوند متعال و از عقیده امامیه خارج شده و با خدا و پیامبر ص و ائمه مخالفت نموده است»[[127]](#footnote-127).

از بین رفتن دین به سبب «تقیه»

وقتی دانستیم که مضمون تقیه در نزد شیعه، بدون آنکه ضرورتی در میان باشد، کذب محض و دروغ آشکار است و این دروغ -همچنان که بر عامه مردم واجب است- بر شخص امام نیز واجب است، به این نتیجه می‏رسیم که وقتی بیان دین و شناخت آن به امام بستگی دارد و امام بدون ضرورت به حق و باطل فتوا می‏دهد، آن وقت حق، بر مردم مشتبه می‏شود و مردم نمی‏دانند کدام حکم، حق است و بیان دین هم حاصل نمی‏شود و امکان شناخت چهره دینِ حق و راستین از دین باطل، منتفی می‏شود.

امام به میل خود فتوا می‏دهد

شیعه صلاحیت کامل را به امام داده‌اند در اینکه به میل خود حق بگوید یا باطل. همچنان که کلینی با سند خود از ابوعبدالله روایت کرده که عبدالله بن سلیمان گوید: از ابوعبدالله پرسیدم: آیا خداوند، امام را مخیر کرده همچنان که حضرت سلیمان پسر داود را مخیّر کرده بود؟ گفت: بله. چون مردی قضیه‌ای را از امام پرسید و امام جوابش را داد و مرد دیگری همان قضیه را از او پرسید و او جواب دیگری غیر از جواب اول را به او داد. سپس مرد دیگری آمد و درباره همان قضیه از او سؤال کرد و امام جوابی غیر از دو جواب قبلی را به او داد، سپس گفت: «هذا عطاؤنا فامنن أو «أعط» بغیر حساب» «این عطاء و بخشش ماست، پس به هر کس که می‏خواهی بدون هیچ گونه حساب و کتابی ببخش». در قرائت حضرت علی ، این آیه به همین صورت آمده است[[128]](#footnote-128).

همچنین کلینی از زراره بن أعین از ابوجعفر روایت کرده که زراره گفت: از ابوجعفر راجع به مسأله‌ای پرسیدم و جواب مرا داد. سپس مردی نزد وی آمد و راجع به همان مسأله از او پرسید، او جوابی برخلاف جواب من، را به او داد. سپس مرد دیگری آمد و همان مسأله را از وی پرسید، امام برخلاف جواب من و جواب مرد قبلی، به او جواب داد. هنگامی‏که آن دو مرد رفتند، گفتم: ای پسر رسول الله ص، این دو مرد اهل عراق و از پیروان شما آمدند و راجع به یک مسأله از تو پرسیدند، تو به هر یک از آنان جواب مختلفی دادی. گفت: ای زراره، همانا این امر برای ما بهتر است و برای ما و شما جاودانه‌تر. و اگر شما بر یک امر اتفاق می‏کردید، مردم به زیان ما شما را تصدیق می‏کردند ولی این بقای ما و شما را کمتر می‏گرداند...

زراره گوید: سپس به ابوعبدالله گفتم: اینان پیروان شمایند، اگر آنها را به برگرفتن نیزه امر کنید و یا بر علیه مردم بشورانید. مطیع فرمانتان خواهند بود. و حال از نزد شما در حالی منصرف می‌شوند که باهم اختلاف دارند. راوی گوید: ابوعبدالله مانند پدرش جواب داد[[129]](#footnote-129).

همچنین کلینی از موسی بن أشیم روایت کرده که گوید: نزد ابوعبدالله بودم که مردی راجع به آیه‌ای از قرآن از وی سؤال کرد ابوعبدالله جوابش را داد. سپس شخصی دیگری داخل شد و راجع به همان آیه از او سؤال کرد. ابوعبدالله برخلاف جواب مرد اول، به او جواب داد. بر اثر آن چنان شدم که انگار قلبم به وسیله چاقو تکه تکه می‏شود... در حالی که در همان حال و وضعیت بودم ناگهان شخص دیگری داخل شد و راجع به همان آیه از ابوعبدالله پرسید، او برخلاف جواب من و جواب دیگری، به او جواب داد. آنگاه درونم آرام گرفت و دانستم که آن به خاطر تقیه از امام سرزده است. سپس امام رو به من کرد و گفت: ای ابن أشیم، همانا خداوند حضرت سلیمان پسر داود را مخیر کرده و فرمود: ﴿هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَٱمۡنُنۡ أَوۡ أَمۡسِكۡ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ٣٩﴾ [ص: 9]. «(ما بدو وحی کردیم که) این (چیزهایی که به تو داده‌ایم) عطاء ما است، پس (به هر کسی که می‏خواهی) ببخش یا (آن را از هر کس که می‏خواهی) باز دار، بدون هیچ گونه حساب و کتابی (که در برابر دادن یا ندادن، از تو کشیده شود)». و امور دین را به پیامبرص تفویض کرده و فرموده: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: 7]. «چیزهایی را که پیغمبر ص برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید». پس خداوند هر چیزی را که به رسول اللهص سپرده، به ما هم سپرده است[[130]](#footnote-130).

یوسف بحرانی می‏گوید: همانا ائمه برای هر یک از قضایا و مسائل، احکام مختلفی بیان کرده‌اند اگرچه هیچ یک از مخالفین در حضور آنان نبوده باشد. می‏بینی که آنان برای یک مسأله جواب‌های متعدد و مختلفی داده‌اند اگر چه حتی یکی از مخالفان قائل به آن نبوده باشد[[131]](#footnote-131).

بنابراین، «امام» با اختیار خود و بدون هیچ ضرورتی به «تقیه» یا دروغ و سخن باطل تمایل پیدا می‏کند.

پیامبران ‡ هیچ گاه به «تقیه» عمل نکردند

وقتی دانستیم که شیعه معتقدند که «امام» به منزله یک پیامبر و بلکه بالاتر از پیامبر است و وقتی به قرآن کریم مراجعه می‏کنیم، حتی یک پیامبر -از نوح و هود و صالح و لوط و موسی و شعیب و عیسی و دیگر پیامبران ‡ تا حضرت محمد ص- نمی‌یابیم که به تقیه پناه برده باشد و آیات خداوند را کتمان نماید و از ترس جان خود یا با اختیار و بدون هیچ ترسی، آن را ابلاغ ننماید در حالی که اغلب آنان از جانب قوم خود به استضعاف کشیده شده و مورد ظلم و ستم قرار گرفتند. اگر چنین می‏بود و آنان به تقیه پناه می‏بردند، آن وقت هدف از پیامبری و بعثت وی منتفی می‏شد. چرا مبعوث شود و به عنوان پیامبر برگزیده شود در حالی که پیام الهی را ابلاغ نمی‏نماید؟ یا خیر پیام الهی را ابلاغ نماید اما به گونه‏ای که به موافق خواسته ها و آرزوهای کافران سرکش باشد؟ آیا هیچ عاقلی -صرف‌نظر از اینکه مسلمان هم باشد- این را می‏گوید؟[[132]](#footnote-132)

بسیاری از احکام شرعی در فقه جعفری بر اساس این قاعده باطل بنا شده‌اند. و اقوال صحیح ائمه به خاطر حمل بر تقیه باطل اعلام شده‌اند، از آن جمله روایتی است که طوسی از محمد باقر نقل کرده که او گفت: «پدرم در خانه اش برای نماز اذان گفت و در اذانش عبارت «الصلاة خیرٌ من النوم». «نماز بهتر از خواب است» بر زبان جاری ساخت. طوسی می‏گوید: این قول امام، بر تقیه حمل می‏شود، چون علمای امامیه بر عمل نکردن به آن، اتفاق نظر دارند[[133]](#footnote-133).

به نظر ما شیعه به اختراع «تقیه» پناه برده‌اند تا راهی را بیابند تا از طریق آن از روایات زیادی از ائمه‌ای که آنان ادعای پیروی شان را دارند و موافق آراء و عقاید اهل سنت است، فرار کنند. به همین خاطر شیعه تمام روایاتی که با آراء و عقاید اهل سنت موافقت و سازگاری دارند، بر تقیه حمل نموده‌اند. اما آنان دچار امر بدتری شده‌اند، آنان همانند کسی هستند که از گرمای سوزان به آتش پناه می‏برد، چون «تقیه» به دو دلیل، اطمینان به روایت نقل شده از ائمه را بعید می‏گرداند:

اول: جایز بودن کذب ناقل در آنچه که از «معصوم» نقل می‏کند، چون کسی که دروغ را بر امامش جایز می‏داند، به طریق اولی، کذّاب و دروغگوست.

دوم: اگر به فرض تمامی ‏آنچه که از «امام» نقل شده، صحیح هم باشد، ولی ما نمی‏دانیم که مقصود اصلی امام از سخنی که به او نسبت داده شده کدام است؟ آیا منظور حقیقی امام همان است که گفته، یا خیر آنچه گفته، از روی تقیه بوده و منظور اصلی امام نبوده است؟ و این به طور کلی منجر به برداشته شدن ثقه و اطمینان از فقه امامیه می‏شود حتی اگر ما صحت نقل روایات از امام را به فرض بگیریم، چون آنان بنا به قاعده «تقیه» تنها هنگام تبدیل و تحریف روایات نقل شده از ائمه عمل می‏نمایند.

تازه این، در صورتی است که قول نقل شده از امام در مسأله ای، تنها یک قول باشد، پس اگر اقوال نقل شده در یک مسأله مختلف و متعدد باشد، وضعیت چگونه است؟ همچنان که واقعیت عملی فقه امامیه چنین است که اقوال نقل شده از ائمه در یک مسأله، مختلف و متعدد است.

علمای شیعه در چگونگی تطبیق «تقیه» متحیر‌اند و نمی‏دانند چه کار کنند:

شگفت‌تر آنکه هنگامی‏که به طور مفصل بر مسائل فقهی شیعه اطلاع یابی، می‏بینی که فقهای شیعه در تعیین اینکه کدام یک از اقوال منسوب به امام از روی تقیه بوده و کدام یک، قول حقیقی امام بوده، در میان خود به شدت اختلاف نظر دارند!! علمای گذشته و حال شیعه، پیش از دیگران از این امر رنج برده و اعتراض کرده‌اند. این جعفر شاخوری است که می‏گوید: «همانا ما علمای بزرگ شیعه را می‏بینیم که در تعیین و تشخیص اینکه کدام یک از روایات صادره از ائمه از روی تقیه بوده و کدام یک به خاطر بیان حکم واقعی از ائمه سر زده، اختلاف نظر دارند، به عنوان مثال نجاست خمر را در نظر بگیر: بسیاری از علمای شیعه از جمله شیخ طوسی به نجاست آن فتوا داده‌اند، چون آنان روایت وارده درباره طهارت خمر را بر تقیه حمل کرده‌اند. اما با این حال می‏بینیم که عده‌ای از فقهاء از جمله «مقدس اردبیلی» به طهارت آن فتوا داده‌اند، چون آنان به عکس، روایات وارده درباره نجاست خمر را بر تقیه حمل نموده‌اند. و این امر، سردرگمی متقدمین را در به کارگیری تقیه و کیفیت تطبیق آن را نشان می‏دهد».

در جای دیگری می‏گوید: «اگر بخواهیم غیر از آن ده ها مثال را بیاوریم، کتاب خاصی را تألیف می‏کردیم که آشفتگی و بی‌نظمی‏تعیین موارد تقیه را مؤکد می‏ساخت، چیزی که شبیه آشفتگی و بی‌نظمی ‏ادعای اجماع در مسائل فقهی است، که این آشفتگی در تعیین موارد تقیه منجر به اختلاف زیادی در فتوای علماء شده که این اختلاف بر اثر تعیین و تشخیص اینکه کدام یک از روایات صادره از ائمه از روی تقیه بوده و کدام یک از روی تقیه نبوده، ایجاد شده است»[[134]](#footnote-134).

این چنین فقه و مذهب جعفر صادق / از بین رفت

این چنین فقه و مذهب جعفر صادق / از بین رفت. و این تنها نتیجه مسلّمی‏که ما به مقتضای دلیل مستند به علم و تحقیق و استدلال گفته باشیم، نبوده است و بس، بلکه چیزی است که علمای بزرگ امامیه بدان اعتراف نموده‌اند. این یوسف بحرانی است که بدون هیچ تردیدی صراحتاً می‏گوید: «هیچ حکم از احکام یقینی و قطعی دین جز احکام اندکی معلوم و مشخص نیست، به خاطر اینکه احادیث دینی با روایات تقیه در آمیخته است»[[135]](#footnote-135).

چرا شیعه به «تقیه» روی آورده‌اند؟

هنگامی‏که علل گرایش و روی آوردن شیعه به اساس «تقیه» را مورد بررسی قرار می‏دهیم، می‏بینیم که این موضوع تنها و تنها به خاطر فرار از تنگناهایی بوده که دائماً با آن مواجه بوده‌اند. این تنگناها بر دو قسم‌اند:

1. تنگناهایی که در روایات وارده از «ائمه» که مخالف مذهب شیعه و موافق مذاهب اهل سنت، وجود دارند.
2. تنگناهایی که سبب اختلافات شدید میان بسیاری از روایات نقل شده از «ائمه»، به وجود آمده‌اند.

«امام» دین را ضایع و تباه ساخته تا خودش را حفظ نماید

اما در حقیقت شیعه از یک چاله فرار کرده‌اند تا در چاله‌ای عمیق‌تر بیافتند. آنان به وسیله «تقیه» شناخت چهره مذهب حق را بر خود از بین برده‌اند. در حالی که می‏بینیم امامیه ادعا می‏کنند که خداوند متعال برای مردم امام معصومی‏را منصوب کرده تا دینشان را از نابودی و اختلاف حفظ کند و آنان را از تفرق و چند دستگی منع نماید، امّا می‏بینیم «که امام -با به کارگیری تقیه- خودش را حفظ نموده و دین را ضایع و تباه ساخته است»[[136]](#footnote-136).

پس از فقه جعفر صادق چه چیزی مانده است؟

فصل ششم: مضمون «فقه جعفری»

همان طور که مضامین باطل و فاسد روایات مقتضی عدم صحت نسبتشان به ائمه دین است، به همان صورت هم مضامین باطل و فاسد فتاوا، مقتضی عدم صحت نسبتشان به آنان است.

آنچه در زیر می‏آید خلاصه‌ای از فتواهایی است که من آنها را از فتاوای شاذ متقدمین نیافته ام و از مواردی نیستند که بدان عمل شوند. بلکه از جمله فتواهای علمای معاصر است که امروزه جمهور شیعیان مقلد آنان هستند:

متعه با دختر شیرخواره

نزدیکی با همسر قبل از نه سالگی جایز نیست خواه نکاح، دائم باشد یا منقطع. اما سایر بهره های جنسی از قبیل لمس کردن از روی شهوت، در آغوش گرفتن، هم زانو شدن هیچ اشکالی ندارد حتی در دختر شیرخواره(!!)[[137]](#footnote-137).

متعه با دختر باکره

آیا متعه با دختر باکره مسلمان بدون اجازه ولی اش در صورتی که ترس از وقوع در عمل حرام داشته باشد، جایز است؟

بله، اگر ولی دختر مانع ازدواج با هم کفوء خود شود در حالی که دختر به او رغبت داشته باشد و این ممانعت خلاف مصلحت دختر باشد، اجازه ولی از اعتبار ساقط می‏شود. و در این صورت تمتع و بهره جنسی از آن دختر در صورتی که عقد، منقطع باشد، جایز است. البته به شرط عدم دخول در قُبُل و دُبُر[[138]](#footnote-138).

آیا اجازه ولی دختر باکره جهت متعه با او هر چند بدون دخول باشد، شرط است؟ اجازه ولی دختر باکره جهت متعه با او در عقد انقطاعی شرط نیست ولی عدم دخول با او در عقد انقطاعی شرط است و باید لفظاً آن را بر زبان جاری سازد[[139]](#footnote-139).

متعه با دختر اروپایی

مسأله (289): آیا متعه با دختر اروپایی و غربی بدون اجازه ولی‌اش جایز است؟

جواب: هرگاه فرض کنیم که ولی، افسار دخترش را در تمامی‏ شئون و امورش به خود دختر واگذار کرده، در آن صورت نیازی به اجازه ولی حتی برای دختر مسلمان، نیست(!) یا اگر در مذهب آن دختر کسب اجازه لازم نباشد، در آن صورت متعه با او بدون مراجعه به پدرش حتی برای دختر مسلمان، جایز است (!!) همان طور که اگر ولی دختر باکره مانع ازدواج او با هم کفوء خود شود و هم کفوء دیگری وجود نداشته باشد، اذن او از اعتبار ساقط می‏شود[[140]](#footnote-140).

متعه با دختر و زن زناکار

مسأله (237): امروزه در بسیاری از کشورهای مشهور جهان، زنا و فحشاء وجود دارد و بسیاری از دختران این کشورها برای آنان منبع درآمد هستند، پس هرگاه شخصی بخواهد با دختری از این کشورها متعه کند، آیا پرسیدن درباره اینکه آن دختر، همسر دارد یا اینکه زناکار است یا اینکه در حال گذراندن عده است یا خیر، واجب است؟

جواب: پرسیدن درباره وضعیت آن دختر واجب نیست مگر اینکه یقین داشته باشد که قبلاً با کسی ازدواج نموده و شوهر داشته است یا اینکه یقین داشته باشد که مطلقه است. پس اگر در طلاق دادن زن اولی شک داشته باشد، در این صورت از او سؤال کند آیا شوهر دارد یا نه؟ اگر بگوید: بله، من شوهر ندارم، کافی است. و اگر راجع به زن دومی ‏شک کند که آیا عده اش را سپری کرده یا نه، در این صورت از او بپرسد، اگر بگوید: بله، عده ام را سپری کرده ام، کافی است. اما متعه با زن زناکار که مشهور به زنا هستند، بنا به احتیاط صحیح نیست مگر اینکه یقیناً ازعمل خود توبه کنند، که در آن صورت نکاح با او چه متعه باشد و چه نکاح دائم، صحیح است[[141]](#footnote-141).

متعه بر متعه

مسأله (293): آیا مردی که قصد متعه با زنی را دارد، مطلع کردن او به اینکه آن زن هنوز عده‌اش از مردی که قبلاً با او متعه کرده، سپری نشده، واجب است؟

جواب: مطلع کردن او واجب نیست.(!)[[142]](#footnote-142).

نزدیکی با زن از دُبُر

کلینی از رضا روایت کرده که از او سؤال شد: آیا مرد می‏تواند از دُبُر با همسرش نزدیکی نماید؟ گفت: بله می‏تواند[[143]](#footnote-143).

اما شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی روایات زیر را نقل می‏کند:

از ابویعفور روایت است که گوید: از ابوعبدالله درباره مردی که از دُبُر با زنش نزدیکی می‏کند، پرسیدم. گفت: اگر آن زن راضی باشد، اشکالی ندارد.

از ابوالحسن رضا درباره مردی که از دُبُر با زنش نزدیکی می‏کند، پرسیدم. گفت: آیه‌ای از قرآن که سخن لوط به قوم خویش است، آن را حلال کرده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡ﴾ [هود: 78]. «اینها دختران من اند و برای شما (از آمیزش با ذکور) پاکیزه ترند (من حاضرم آنان را به عقد شما در آورم)». و معلوم است که آنان (قوم لوط) فقط نزدیکی از دُبُر را می‏خواستند.

طوسی بر دو روایتی که در خصوص تحریم نزدیکی با زن از دُبُر وارد شده تعلیق آورده و یکی از آن دو روایت از سدیر نقل شده که گفت: از ابوعبدالله شنیدم که می‏گفت: رسول الله ص فرمودند: «محاش النساء علی أمتی حرام» «نزدیکی کردن با زنان از دُبُر بر امتم حرام است»، او در تعلیق این دو روایت گفته است: این دو حدیث بر کراهت حمل می‏شود، چون بهتر آن است که از آمیزش با زن از دُبُر اجتناب شود هر چند که این عمل، حرام نیست. روایتی که احمد بن محمد بن عیسی از برقی که آن را به طور مرفوع از ابویعفور نقل کرده بر آن دلالت دارد. در این روایت ابویعفور گوید: «از ابوعبدالله راجع به نزدیکی با زنان از دُبُر پرسیدم، گفت: اشکالی ندارد ولی دوست ندارم که آن عمل را انجام دهی...». همچنین طوسی در تعلیق دو روایتی که راجع به تحریم نزدیکی با زن از دُبُر وارد شده، گفته است: احتمال دارد که این دو حدیث به خاطر تقیه از امام صادر شده باشند[[144]](#footnote-144).

اباحه نگاه کردن به زنان بیگانه

- اباحه نگاه کردن به چهره زنان زیبارو[[145]](#footnote-145).

- اباحه نگاه کردن به عورت زنان غیر مسلمان[[146]](#footnote-146).

با استناد به این نصی که به ناحق و دروغ به اهل بیت نسبت داده شده، حلال دانستن نگاه به فیلم‌های سکسی زنان بیگانه، خیلی آسان است.

* بلکه از نظر آنان نگاه کردن به بدن زنان بی حجاب و مبتذل به شرطی که از روی لذت شهوانی نباشد، جایز است. و در این مورد میان زنان کافر و غیرکافر تفاوتی وجود ندارد، همچنان که میان صورت و دو کف دست و میان سایر اعضای بدن که آنان بنا به عرف و عادت خود نمی‌پوشانند، فرقی وجود ندارد[[147]](#footnote-147).

اما اینکه «عدم لذت شهوانی» را شرط دانسته‌اند، همانند آن است که گفته شود: شراب خواری به شرط آنکه انسان را مست نکند، جایز است.

عورت مرد مسلمان

* برای پوشاندن عورت مرد مسلمان همین کافی است که دستش را بر روی آلت تناسلی خود قرار دهد. ولی پوشاندن دُبُر واجب نیست، چون دو تا لگنش آن را پوشانده‏اند[[148]](#footnote-148).

نماز خواندن با بدن برهنه

* مسأله (222): در نماز باید عورت پوشانده شود. که عورت مردان، قُبُل و دُبُر و دو تا بیضه است[[149]](#footnote-149).

این حالت در نماز است! تصور کن یک نمازگزار یا جماعتی از نمازگزاران با این حالت نماز بخوانند و به رکوع و سجده روند!!.

جواز داخل شدن به حمام عمومی ‏با حالت برهنه، و «امام» شخصاً این عمل را در حضور مردان انجام می‏دهد:

* می‏توان به محض مسح بدن با «نوره» برهنه داخل حمام عمومی ‏شد. «نوره» ماده‌ای شیمیایی است که موهای بدن را زائل می‏کند. بلکه می‏بینی این عمل شنیع به خود امام باقر نسبت داده شده است!![[150]](#footnote-150).

جواز خلوت با زن بیگانه و تعلیم رانندگی به او بدون آنکه کس دیگری همراهشان باشد

* خلوت با زن بیگانه به شرط امان بودن از فتنه و فساد، اشکالی ندارد[[151]](#footnote-151).
* زن می‏تواند به همراه مرد بیگانه تعلیم رانندگی ببیند به گونه‏ای که هر دو با هم در اماکن مناسب برای تعلیم و آموزش رانندگی، سوار ماشین باشند، هر چند آن اماکن خلوت باشد اما به شرطی که مستلزم وقوع در حرام نباشد[[152]](#footnote-152).

خوابیدن میان دو زن در یک بستر

* مرد می‏تواند در یک بستر میان میان دو زن بخوابد.[[153]](#footnote-153)

عاریت گرفتن زوجه برده و عاریت گرفتن فرج کنیز

* همچنین مرد وقتی که به همسر برده اش نگاه می‏کند و به او تمایل پیدا می‏کند، می‏تواند با او آمیزش نماید و برده اش را وادار به ترک زوجه نماید سپس بعد از آمیزش اگر خواست زوجه را به برده اش باز گرداند[[154]](#footnote-154).
* جایز است که مردی فرج (شرمگاهی) کنیزش را به دیگری عاریه بدهد تا با او جماع کند و بعد آن را به او برگرداند[[155]](#footnote-155).

عمر بن خطاب به زور با ام کلثوم، دختر علی ازدواج می‏کند

* عمر به زور با دختر علی ازدواج کرد و علی به خاطر ترس از قدرت و توان عمر، به این ازدواج تن داد. این سخنِ زشت و ناپسند به امام صادق با الفاظی که درون از آن وحشت می‏کند، نسبت داده شده که گویا گفته است: «اين همان فرجی است كه از ما غصب كرده‌اند»[[156]](#footnote-156).

جماع به شکل قطار

* نزدیکی در دُبُر خنثی بنا به رأی محتاط تر لزوماً موجب جنابت است و بایستی غسل جنابت به جا آورده شود... و اگر یک نفر خنثی به یک مرد یا یک زن دخول کند ولی انزال صورت نگیرد، غسل بر او و وطء شونده واجب نیست.

و اگر مردی به یک نفر خنثی دخول کند و آن خنثی به زنی دخول نماید، در این صورت غسل تنها بر خنثی واجب است و بر آن مرد و زن، واجب نیست[[157]](#footnote-157).

شک در تحقّق جنابت به سبب آمیزش با ذکور

* نزدیکی در قُبُل و دُبُر موجب جنابت برای مرد و زن است. و احتیاطاً آمیزش با ذکور هم موجب جنابت برای وطء کننده و وطء شونده، است[[158]](#footnote-158). یعنی از نظر شیعه در صورت آمیزش با ذکور، تحقّق جنابت قطعی و یقینی نیست.

زندگی با زن زناکاری که بر زنا کردن اصرار دارد و مدام زنا می‏کند، جایز است

* مسأله (989): زوجه بر اثر زنا کردن بر شوهرش حرام نمی‏گردد هر چند بر زنا اصرار و استمرار داشته باشد. اما در صورتی که زوجه از عمل زنا توبه نکند، بهتر آن است که شوهر او را اطلاق دهد[[159]](#footnote-159).

با تمام خانواده زن نزدیکی می‏شود

* مسأله (992): هرگاه مردی با یک زن ازدواج کند سپس با پدر یا برادر یا پسر آن زن آمیزش نماید، زن بر او حرام نمی‏گردد[[160]](#footnote-160).

لواط وضو را نقض نمی‏کند

از جمله چیزهایی که موجب جنابت است، جماع می‏باشد که با دخول حشفه (سر آلت تناسلی) در قُبُل یا دُبُر تحقّق می‌یابد. اما در آمیزش با ذکور، احوط، لزوم جمع میان غسل و وضو برای وطء کننده و وطء شونده می‏باشد در صورتی که هر دو بی وضو باشند. اما اگر وضو داشته باشند، تنها غسل کافی است[[161]](#footnote-161).

این سبک عقلی و بی خردی و سخنان احمقانه چه ربطی به امام جعفر صادق دارد؟ آیا معقول است که جعفر صادق، آن عالم ربانی و جلیل القدر چنین سخنان احمقانه‌ای بر زبان جاری سازد؟ نه، هرگز! پس فقه و مذهب جعفر کجاست؟!!!.

و حالا...

آیا با من یقین حاصل کردی که «مذهب جعفری» افسانه‌ای بیش نیست؟ و اگر تبلیغات و رسانه های تبلیغاتی و نشریه ها نمی‏بودند، اصلاً مذهبی به نام مذهب جعفری وجود نمی‏داشت، چون بر اصل و اساسی علمی پایه‌گذاری نشده و بهره‌ای از واقعیت و حقیقت ندارد.

وصلی الله تعالی وسلم وبارك علی سیدنا محمد وعلی آله وأصحابه وأهل بیته وأتباعه أجمعین.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالـمین.

فهرست منابع و مآخذ

برحسب پیوسته آمدن آنها در این کتاب

1. العدة في أصول الفقه، ابوجعفر طوسی.
2. مدخل إلی فهم الإسلام، یحیی محمد.
3. أدوار الفقه الإمامی، جعفر سبحانی.
4. عقائد الإمامیة، محمد رضا مظفر.
5. الأصولیة والإخباریة بین الأسماء والواقع، محمد سعید حکیم.
6. مع علماء النجف، محمد جواد مغنیه.
7. الشیخیة نشأتها وتطورها ومصادر دراستها، محمد طالقانی.
8. الطائفیة والسیاسة فی العالـم العربی، دکتر فرهاد ابراهیم.
9. لؤلؤة البحرین، یوسف بحرانی.
10. الـمعالـم الجدیدة للمرجعیة الشیعیة، محمد حسین فضل الله.
11. مرجعیة الـمرحلة وغبار التغییر، جعفر شاخوری.
12. معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خوئی.
13. تهذیب الأحکام، ابوجعفر طوسی.
14. الرسائل الأربعة، جعفر سبحانی، با تقدیم طعان خلیل موسوی.
15. الوافی، فیض کاشانی.
16. حرکیة العقل الإجتهادی لدی فقهاء الشیعة الإمامیة، جعفر شاخوری.
17. مع الشیعة الإمامیة، محمد جواد مغنیه.
18. فقه الجنس فی قنواته الـمذهبیة، احمد وائلی.
19. فقه الإمام الصادق، محمد جواد مغنیة.
20. تفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه.
21. حقائق الأحکام فی رسالات الإسلام، محمد عاملی کاظمی.
22. الحق الـمبین فی تحقیق کیفیة التفقه فی الدین، فیض کاشانی.
23. الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة، یوسف بحرانی.
24. الشهادب الثاقب فی بیان معنی الناصب، یوسف بحرانی.
25. فقه الحیاة، محمد حسین فضل الله.
26. الشهادة الثالثة في الأذان، علاء الدین بصیر.
27. آراء في الـمرجعیة الشیعیة، عباس رضوی.
28. مسائل وردود، محمد صادق صدر.
29. مجلة الفکر الجدیدة.
30. أصول الفقه الـمقارن، محمد تقی حکیم.
31. محاورة عقائد مع الدکتور علی أحمد السالوس في کتابه فقه الشیعة الإمامیة، امیر محمد کاظمی.
32. رجال الکشی، کشی.
33. قواعد التحدیث، غریقی.
34. الفهرست، ابوجعفر طوسی.
35. جامع الرواة، حائری.
36. نقد الرجال، تفرشی.
37. أصول الکافی، محمد بن یعقوب کلینی.
38. فروع الکافي، محمد بن یعقوب کلینی.
39. الـموضوعات في الآثار والأخبار، هاشم معروف حسینی.
40. معالـم الـمدرستین، مرتضی عسکری.
41. الاستبصار، ابوجعفر طوسی.
42. فقیه من لایحضره الفقیه، ابن بابویه قمی.
43. الإعتقادات، ابن بابویه قمی.
44. عصمة الـمعصوم وفق الـمعطیات القرآنیة، جلال الدین علی صغیر.
45. تحریر الوسیلة، روح الله خمینی.
46. الـمسائل الـمنتخبة، ابوالقاسم خوئی.
47. الـمسائل الـمنتخبة، علی سیستانی.
48. منهاج الصالحین، ابوالقاسم خوئی.

1. - العدة في أصول الفقه: طوسی، 1/138. [↑](#footnote-ref-1)
2. - رسائل شریف مرتضی: 3/310. به نقل از کتاب «مدخل إلی فهم الإسلام»، تألیف یحیی محمد که شیعه دوازده امامی ‏است، ص393. [↑](#footnote-ref-2)
3. - قبر او مشهور به «خلانی» در دروازه شرقی بغداد نزدیک میدان مشهور به «میدان خلانی» واقع است . شیعیان قبر او را به اسمی موهوم که گویا «خلانی» نام داشته زیارت می‏کنند. و در زمان شاه فیصل اول آنرا همراه با مسجد جامع بتصرف خود درآوردند. [↑](#footnote-ref-3)
4. - أدوار الفقه الإمامی: جعفر سبحانی، ص35. [↑](#footnote-ref-4)
5. - همان، ص34. [↑](#footnote-ref-5)
6. - همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. - همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. - همان، ص36. [↑](#footnote-ref-8)
9. - محمد رضا مظفر در کتاب خود «عقائد الإمامیة» که برای تدریس در حوزه‌های نجف در نظر گرفته شده تحت عنوان: «عقیده و باور ما راجع به مجتهد» صفحه 34، چاپ قم، سال انتشار 2002 می گوید: «عقیده و باور ما راجع به مجتهد جامع الشرایط این است که او نائب امام در حال غیبتش است، او حاکم و رئیس مطلق است؛ او همانند امام صلاحیت فیصله دادن و داوری در قضایا و صلاحیت حکومت میان مردم دارد؛ نپذیرفتن رأی او همانند نپذیرفتن حکم خداست و در حد شرک به خداوند است». [↑](#footnote-ref-9)
10. - الأصولیة والإخباریة بین الأسماء والواقع: محمد سعید حکیم، ص11. [↑](#footnote-ref-10)
11. - مع العلماء النجف، محمد جواد مغنیة: ص74. [↑](#footnote-ref-11)
12. - الشیخیة نشأتها وتطورها ومصادر دراستها، محمد طالقانی، ص9. [↑](#footnote-ref-12)
13. - الطائفیة والساسة في العالم العربی، دکتر فرهاد ابراهیم، ص57. [↑](#footnote-ref-13)
14. - لؤلؤة البحرین: یوسف بحرانی، 2/387. [↑](#footnote-ref-14)
15. - الشیخیة: محمد حسن آل طالقانی، ص42. [↑](#footnote-ref-15)
16. - الـمعالم الجدیدة للمرجعیة الشیعة: ص117. [↑](#footnote-ref-16)
17. - رساله علمی، کتابی فقهی است که فقیه آن را صادر می‏کند، وقتی که در درون خود بر این باور است که اهلیت آن را دارد که مجتهد باشد. یعنی مذهب علی حده و جداگانه‌ای داشته باشد. [↑](#footnote-ref-17)
18. - مرجعیة الـمرحلة وغبار التغییر: جعفر شاخوری، ص135. [↑](#footnote-ref-18)
19. - العدة في أصول الفقه: طوسی، 1/137. [↑](#footnote-ref-19)
20. - العدة فی أصول الفقه: طوسی، 1/381؛ معجم رجال الحدیث، خوئی، 1/98؛ اما خوئی عبارت طوسی را نرمتر مطرح ساخته و آنرا بطور کامل نیاورده، و جملات پایانی عبارت او را حذف نموده است! قسمت پایانی‌ای که خوئی آن را ذکر نکرده، این عبارت است: «حتی اگر در اختلافاتشان بنگری، می‏بینی که این اختلافات بیشتر از اختلاف ابوحنیفه و شافعی و مالک است». [↑](#footnote-ref-20)
21. - جعفر سبحانی در کتاب خود «الرسائل الأربعة» ص201 می گوید:

    «هنگامی‏که به عنوان مثال دو کتاب «الوسائل» و «الـمستدرك» را مطالعه می‏کنیم، می‏بینیم که هیچ بابی از ابواب فقه نیست مگر آنکه در روایات آن اختلاف وجود دارد. و این از جمله چیزهایی است که منجر به رجوع بعضی از علماء از مذهب امامیه شده است. (الرسائل الأربعة، رساله سوم، تقدیم: طعان خلیل موسوی). [↑](#footnote-ref-21)
22. - مقدمة تهذیب الأحکام، طوسی، 1/2. [↑](#footnote-ref-22)
23. - مقدمة الوافی: فیض کاشانی، 1/9. [↑](#footnote-ref-23)
24. - مرجعیة الـمرحلة وغبار التغییر، جعفر شاخوری، ص135-138. [↑](#footnote-ref-24)
25. - حرکیة العقل الإجتهادی لدی فقهاء الشیعة الإمامیة: شاخوری، ص21. [↑](#footnote-ref-25)
26. - همان. [↑](#footnote-ref-26)
27. - مع الشیعة الإمامیة: محمد جواد مغنیه، ص90. [↑](#footnote-ref-27)
28. - لؤلؤة البحرین: یوسف بحرانی، ص81. [↑](#footnote-ref-28)
29. - فقه الجنس فی قنواته الـمذهبیة: دکتر احمد وائلی، ص245؛ همچنین فقه الإمام الصادق، محمد جواد مغنیه، 5/201. [↑](#footnote-ref-29)
30. - تفسیر الکاشف: محمد جواد مغنیه، 1/334. [↑](#footnote-ref-30)
31. - حقائق الأحکام في رسالات الإسلام: محمد عاملی کاظمی، ص33. [↑](#footnote-ref-31)
32. - الـمنهج الاستدلالی: محمد حسین فضل الله، ص42. [↑](#footnote-ref-32)
33. - الحق الـمبین في تحقیق کیفیة التفقه في الدین، فیض کاشانی به نقل از سخن محقق حلی در کتابش، معارج الأصول: ص106. [↑](#footnote-ref-33)
34. - الحدائق الناضرة في أحکام العترة الطاهرة: یوسف بحرانی، 1/169. [↑](#footnote-ref-34)
35. - منظور از ناصبی، سنی است و کتاب یوسف بحرانی، «الشهاب الثاقب فی بیان معنی الناصب» همه اش اثبات این است که ناصبی، همان سنی می‏باشد. [↑](#footnote-ref-35)
36. - اصول امامیه اقتضا می‏کند که بگوید: همان طور که رأی امام هم، همین است نه اینکه بگوید همان طور که اکثر علماء بر این باورند. [↑](#footnote-ref-36)
37. - الشهاب الثاقب فی بیان معنی الناصب: یوسف بحرانی، ص241. [↑](#footnote-ref-37)
38. - شیعه بر خداوند واجب کرده‌اند که باید برایشان امامی معصوم منصوب کند تا آن امام، دین را حفظ نماید و اختلاف را رفع کند و آنان را از غوطه ور شدن در خطاها و اشتباهات «مراجع تقلید» دور سازد و آنان را از مراجعه به غیر معصوم بی نیاز سازد؛ اما می‏بینیم که آنان -در کم‌ترین مدت- ادعای خود را نقض نمودند و به چیزی بر گشتند که دیگران را به خاطر آن ملامت و سرزنش می‏کردند در نتیجه احکام شرعی را از مرجع تقلید غیر معصوم دریافت می‏نمودند. و در میان خود اختلاف می‏کردند و به استادشان، آیت الله العظمی‏سید محسن حکیم رجوع می‏کردند نه به امام معصوم. و هرگاه کثرت خطاها و اشتباهاتشان بر پیروانشان اشکال ایجاد می‏کرد، می گفتند: «همانا مرجع تقلید معصوم نیست». پس کسی که از این خطاها معصوم است، کجاست؟ چرا شیعیان به او مراجعه نمی‏نمایند تا آن خطاها را برایشان تصحیح کند؟!. [↑](#footnote-ref-38)
39. - فقه الحیاة: محمد حسین فضل الله، ص35. [↑](#footnote-ref-39)
40. - الشهادة الثالثة في الأذان، علاء الدین بصیر، نسخه خطی. [↑](#footnote-ref-40)
41. - فقه الإمام جعفر الصادق: محمد جواد مغنیه، 5/73. [↑](#footnote-ref-41)
42. - همان، 1/30. [↑](#footnote-ref-42)
43. - همان ،1/239. [↑](#footnote-ref-43)
44. - آراء في الـمرجعیة الشیعیة، عباس رضوی، ص299. [↑](#footnote-ref-44)
45. - الـمعالم الجدیدة للمرجعیة الشیعیة: محمد حسین فضل الله، ص117. [↑](#footnote-ref-45)
46. - مسائل و ردود، مسأله184، 4/42. [↑](#footnote-ref-46)
47. - همان، مسأله 175،/4/41. [↑](#footnote-ref-47)
48. - مرجعیة الـمرحلة: جعفر شاخوری، ص127. [↑](#footnote-ref-48)
49. - مجلة الفکر الجدید، مقاله‌ای از محمد حسین فضل الله. [↑](#footnote-ref-49)
50. - همان. [↑](#footnote-ref-50)
51. - منظور از باب حِطّه در بنی اسرائیل است. اهل بیت را به باب حِطّه تشبیه کرده که هر کس به آنان پیوست، نجات یافت و هر کس از آنان جدا شد، هلاک گردید. (مترجم). [↑](#footnote-ref-51)
52. - أصول الفقه الـمقارن،:محمد تقی حکیم، ص174. [↑](#footnote-ref-52)
53. - عقائد الشیعة: محمد رضا مظفر، ص48. [↑](#footnote-ref-53)
54. - گفتگوی عقیدتی با دکتر علی احمد سالوس در کتابش «فقه الشیعة الإمامیة»، امیر محمد کاظمی، ص173. [↑](#footnote-ref-54)
55. - سال 2002 میلادی در جلسه دفاعیه رساله دکترای دانشجوی شیعه ناصریه به نام محسن [نام پدرش یادم نیست] در دانشکده علوم اسلامی حضور داشتم. عنوان رساله، «امام جعفر صادق و تلاشهایش در تفسیر» بود. این دانشجو حدود 360 روایت در این زمینه آورده بود. که این مقدار روایت حاصل تمام تواناییها و تلاشهایش بود که در منابع شیعه از امام جعفر در زمینه تفسیر آورده بود. - او علی رغم توجیه استاد گرامی، دکتر محسن عبدالحمید، مُصرّ بود که به غیر از منابع شیعه استناد نکرده است - او نتوانست بر اساس قواعد حدیث - حتی بر اساس قواعد حدیث از نظر امامیه - صحت سند روایاتی که آورده بود بجز 11 روایت را ثابت نماید. پس رساله اش عبارت از مسخره‌ای بود که به امام جعفر صادق نسبت داده و در حق او بدی کرده بود. اگر برای عالمی ادعا گردد که او امام متبحر در تفسیر است در حالی‌که جز 11 روایت که آن هم برای تفسیر یک سوره قرآن کفایت نمی‏کند، دلیلی برای این ادعا نداشت. این ادعا به این شکل برای او نقص محسوب می‏شود حتی به فرض صحت تمامی ‏این روایات باید گفت که همه روایات مذکور نمی‏تواند یک جزء قرآن را هم در برگیرد. پس چگونه اهل تشیع ادعا می‏کنند که جز از طریق سخنان امام معصوم نمی‏توانند قرآن را بفهمند در حالی که جز این چند قول، اقوال صحیح دیگری از او روایت نشده است!! تا جایی که استاد، دکتر حامد عبدالستار دباغ، رئیس کمیته داوران به وی گفت: حقا که به امام جعفر صادق بدی کردی. و دکتر عبدالعظیم بکاء با وجود تلاشهای بسیار زیاد نتوانست از او دفاع کند و یا به‌ گونه‌ای برایش عذر بتراشد. سرانجام کمیته داوران ناچار شدند که آن رساله را رد کنند علی رغم توصیه‌ای که از جهت بالا مبنی بر قبول آن شده بود. [↑](#footnote-ref-55)
56. - رجال کشی: ص108. [↑](#footnote-ref-56)
57. - همان، ص347. [↑](#footnote-ref-57)
58. - حرکیة العقل الاجتهادی: جعفر شاخوری، ص186. [↑](#footnote-ref-58)
59. - قواعد التحدیث: غریفی، ص135. [↑](#footnote-ref-59)
60. - مجلة الفکر: مقاله‌ای از محمد حسین فضل الله ،ص8. [↑](#footnote-ref-60)
61. - رسائل شریف مرتضی: 3/310. به نقل از کتاب «مدخل إلی فهم الإسلام»، یحیی محمد، ص393. [↑](#footnote-ref-61)
62. - همان، 3/311. [↑](#footnote-ref-62)
63. - الفهرست: طوسی، مقدمه مؤلف، ص25. [↑](#footnote-ref-63)
64. - نام گورستانی است در مدینه. [↑](#footnote-ref-64)
65. - گروهی‌اند که عرب را خوار شمرده و بر عجم تفضیل ندهند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-65)
66. - معجم رجال الحدیث: خوئی، 1/110. [↑](#footnote-ref-66)
67. - جامع الرواة: 1/324. [↑](#footnote-ref-67)
68. - «کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با شرک نیامیخته‌اند...». [↑](#footnote-ref-68)
69. - رجال الکشی: ص131-132. [↑](#footnote-ref-69)
70. - همان، ص135. [↑](#footnote-ref-70)
71. - همان، ص134. [↑](#footnote-ref-71)
72. - همان، ص134. [↑](#footnote-ref-72)
73. - همان، ص139. [↑](#footnote-ref-73)
74. - همان، ص131،133،139. [↑](#footnote-ref-74)
75. - نقد الرجال، تفرشی، ص137. [↑](#footnote-ref-75)
76. - رجال الکشی: ص112. [↑](#footnote-ref-76)
77. - رجال الکشی: ص155. [↑](#footnote-ref-77)
78. - همان، ص152. [↑](#footnote-ref-78)
79. - همان. [↑](#footnote-ref-79)
80. - همان، ص154. [↑](#footnote-ref-80)
81. - همان. [↑](#footnote-ref-81)
82. - همان، ص155. [↑](#footnote-ref-82)
83. - همان، ص156. [↑](#footnote-ref-83)
84. - همان، ص151. [↑](#footnote-ref-84)
85. - همان، ص208. [↑](#footnote-ref-85)
86. - همان. [↑](#footnote-ref-86)
87. - الکافی: 1/105-106. [↑](#footnote-ref-87)
88. - رجال الکشی: ص90. [↑](#footnote-ref-88)
89. - همان، ص76. [↑](#footnote-ref-89)
90. - همان، ص423. [↑](#footnote-ref-90)
91. - واقفیه کسانی بودند که بر امامت موسی بن جعفر متوقف شده و قائل به مهدویت و غیبت وی بودند. اینان معتقد به امامت ائمه بعد از موسی نبودند؛ به استناد روایاتی که آن موقع شایع شده بود؛ از جمله: «سابعنا قائمنا» «هفتمین امام ما، قائم ماست». و «قائمنا اسمه حدیدة الحلاق» «قائم ما، اسمش «حدیدة الحلاق» است!!». [↑](#footnote-ref-91)
92. - الکافی: کلینی، 1/105. [↑](#footnote-ref-92)
93. - رجال الکشی: ص242. [↑](#footnote-ref-93)
94. - همان، ص196. [↑](#footnote-ref-94)
95. - تنقیح الـمقال: مامقانی، 1/174. [↑](#footnote-ref-95)
96. - رجال الکشی: ص195. [↑](#footnote-ref-96)
97. - همان، ص186. [↑](#footnote-ref-97)
98. - الـموضوعات في الآثار والأخبار: ص253. [↑](#footnote-ref-98)
99. - لؤلؤة البحرین: یوسف بحرانی، تحقیق: محمد صادق بحرالعلوم: ص394؛ الـموضوعات في الآثار والأخبار: هاشم معروف حسینی، ص44، به نقل از «مدخل إلی فهم الإسلام»، اثر یحیی محمد، ص394. [↑](#footnote-ref-99)
100. - معالم الـمدرستین: مرتضی عسکری، 3/343. [↑](#footnote-ref-100)
101. - همان. [↑](#footnote-ref-101)
102. - می‏توان به کتاب ما، «هذا هو الکافی» مراجعه نمود تا بر ارزش حقیقی روایات موجود در منابع حدیثی شیعه اطلاع حاصل شود؛ چون در آن صدها روایت به عنوان شاهد بر این ارزش نقل کرده‌ام. و در کتاب «الـمنهج القرآنی الفاصل بین أصول الحق وأصول الباطل» چهل روایت را به عنوان شاهد بر این ارزش آورده‌ام. این منبع برای کسی که به دنبال حق است، چندان دور نیست. [↑](#footnote-ref-102)
103. - الکافی: ج2، ص634. [↑](#footnote-ref-103)
104. - همان، ص633. [↑](#footnote-ref-104)
105. - همان، ج1، ص228. [↑](#footnote-ref-105)
106. - همان، ج1، ص417. [↑](#footnote-ref-106)
107. - «ای کسانی که ایمان آورده ‌ید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حق گرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند)». [↑](#footnote-ref-107)
108. - الکافی: ج1، ص276. [↑](#footnote-ref-108)
109. - همان، ج1، ص292. [↑](#footnote-ref-109)
110. - الکافی: ج1، ص295. [↑](#footnote-ref-110)
111. - همان، ج1، ص417. [↑](#footnote-ref-111)
112. - «می‏خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند...». [↑](#footnote-ref-112)
113. - «این (قرآن از سوی خدا آمده است و) گفتاری است (که) از (زبان) پیغمبر بزرگواری (به نام محمد، پخش و تبلیغ می‏شود». [↑](#footnote-ref-113)
114. - «و سخن هیچ شاعری نیست (چنان که شما گمان می‏برید. اصلاً) شما کمتر ایمان می‏آورید (و به دنبال حق و حقیقت می‏افتید)». [↑](#footnote-ref-114)
115. - «ما هنگامی‏که رهنمود (قرآن را) شنیدیم، بدان ایمان آوردیم». [↑](#footnote-ref-115)
116. - «نه از کاستی (پاداش) می‏ترسد و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش)». [↑](#footnote-ref-116)
117. - «ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل کرده‌ایم». [↑](#footnote-ref-117)
118. - به دنباله این روایت طولانی نگاه کنید: الکافی، ج1، ص432-435. [↑](#footnote-ref-118)
119. - «خداوند ایمان را در نظرتان گرامی‏داشته است و آن را در دلهایتان آراسته است...». [↑](#footnote-ref-119)
120. - «و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است». [↑](#footnote-ref-120)
121. - الکافی: 1/426. [↑](#footnote-ref-121)
122. - «هیچ‌گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان، مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‏رسد؛ چرا که) قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است)». [↑](#footnote-ref-122)
123. - اصول الکافی: کلینی، 1/68؛ تهذیب الأحکام: طوسی، 6/301. [↑](#footnote-ref-123)
124. - الاستبصار: طوسی، 3/142. نمی‏دانم آیا از نظر طوسی فقط حرمت نکاح متعه بر تقیه حمل می‏شود یا گوشت خر اهلی هم بر آن حمل می‏شود؟ [↑](#footnote-ref-124)
125. - من لا یحضره الفقیه: ابن بابویه، 2/80. [↑](#footnote-ref-125)
126. - اصول الکافی: کلینی، 2/217. [↑](#footnote-ref-126)
127. - الإعتقادات: ابن بابویه قمی، صص114-115. [↑](#footnote-ref-127)
128. - اصول الکافی: کلینی، 1/438. در کتاب خداوند، ﴿فَٱمۡنُنۡ أَوۡ أَمۡسِكۡ...﴾ [ص: 39]. آمده و «فامنن أو أعط» نیامده است، آیا نزد علی کتابی غیر از کتاب خداوند وجود داشته است؟ [↑](#footnote-ref-128)
129. - اصول الکافی: کلینی، 1/65. [↑](#footnote-ref-129)
130. - اصول الکافی: کلینی، 1/265-266. [↑](#footnote-ref-130)
131. - الحدائق الناضرة: یوسف بحرانی، 1/5. [↑](#footnote-ref-131)
132. - یکی از بزرگان شیعه کتابی نوشته که در آخر آن آمده است: «... پاسخ راستگویان آل محمد -سلام و درود خداوند بر او و سایر پیامبران باد!- در اینکه اگر فردا در پیشگاه پروردگار بلند مرتبه از ما بپرسند که هنگام ظهور فتنه و بدعت و خرافات چه کار کردیم از ترس اینکه مبادا لعنت خداوند شامل حالمان گردد، لعنتی که خداوند آن را به عالمانی که هنگام پیدایش بدعتها و خرافات، علم خود را آشکار نمی‏کنند، وعده داده‌است». (عصمة الـمعصوم وفق الـمعطیات القرآنیة، جلال الدین علی الصغیر، چاپ دوم، بغداد، سال 2003 میلادی (1424ﻫ ق، ص427).

     ما نمی‏دانیم آیا بیان حق و آشکار نمودن آن هنگام پیدایش بدعتها و خرافات تنها مختص به علماست و شامل حال ائمه نمی‏شود؟ بنابراین، نقش ائمه چیست؟ یا در زمان ائمه حق آشکار بوده و بدعتها و خرافات وجود نداشته‌اند؟ پس در این صورت علت تمایل آنان به بکارگیری «تقیه» چیست؟! تقیه‌ای که هیچ هدف و نتیجه‌ای ندارد جز منصرف کردن مردم از حقی که با باطل آمیخته شده و آنان نمی‏دانند کدام حق است و کدام باطل؟! پس آیا نقش و وظیفه امام در حیات، این است که مردم را از حق منع کند و برایشان دامی قرار دهد تا عمداً آنان را در باطل غوطه ور سازد؟ یا اصلاً نقش و وظیفه امام در دین چیست؟ [↑](#footnote-ref-132)
133. - تهذیب الأحکام: طوسی، 1/151. [↑](#footnote-ref-133)
134. - حرکیة العقل الاجتهادی لدی فقهاء الشیعة الإمامیة: جعفر شاخوری، ص72-75. [↑](#footnote-ref-134)
135. - الحدائق: یوسف بحرانی، 1/5. [↑](#footnote-ref-135)
136. - الشهادة الثالثة في الأذان، علاء الدین بصیر، نسخه خطی. [↑](#footnote-ref-136)
137. - تحریر الوسیلة: خمینی، 2/241. [↑](#footnote-ref-137)
138. - مسائل و ردود، محمد صادق صدر، ص55. [↑](#footnote-ref-138)
139. - همان. [↑](#footnote-ref-139)
140. - همان. [↑](#footnote-ref-140)
141. - همان. [↑](#footnote-ref-141)
142. - همان. [↑](#footnote-ref-142)
143. - فروع الکافی: 5/540. [↑](#footnote-ref-143)
144. - الاستبصار: طوسی، 3/242. [↑](#footnote-ref-144)
145. - فروع الکافی: 5/542. [↑](#footnote-ref-145)
146. - همان، 6/501. [↑](#footnote-ref-146)
147. - الـمسائل الـمنتخبة: سیستانی، ص348، مسأله (1020). [↑](#footnote-ref-147)
148. - همان. [↑](#footnote-ref-148)
149. - الـمسائل الـمنتخبة: سیستانی، ص100. همچنین خوئی این فتوا را داده است. [↑](#footnote-ref-149)
150. - فروع الکافی: 6/503. [↑](#footnote-ref-150)
151. - الـمسائل الـمنتخبة:، مسأله (1030). [↑](#footnote-ref-151)
152. - مسائل وردود، محمد صادق صدر، ص77، مسأله (407). [↑](#footnote-ref-152)
153. - فروع الکافی: 5/560. [↑](#footnote-ref-153)
154. - همان، 5/481. [↑](#footnote-ref-154)
155. - همان، 5/ 470. [↑](#footnote-ref-155)
156. - همان. [↑](#footnote-ref-156)
157. - منهاج الصالحین: خوئی، 1/48. [↑](#footnote-ref-157)
158. - الـمسائل الـمنتخبة: خوئی، ص15-14. [↑](#footnote-ref-158)
159. - الـمسائل الـمنتخبة: سیستانی، ص340. [↑](#footnote-ref-159)
160. - الـمسائل الـمنتخبة: خوئی، ص300. [↑](#footnote-ref-160)
161. - منهاج الصالحین: خوئی، 1/47، مسأله (172). [↑](#footnote-ref-161)